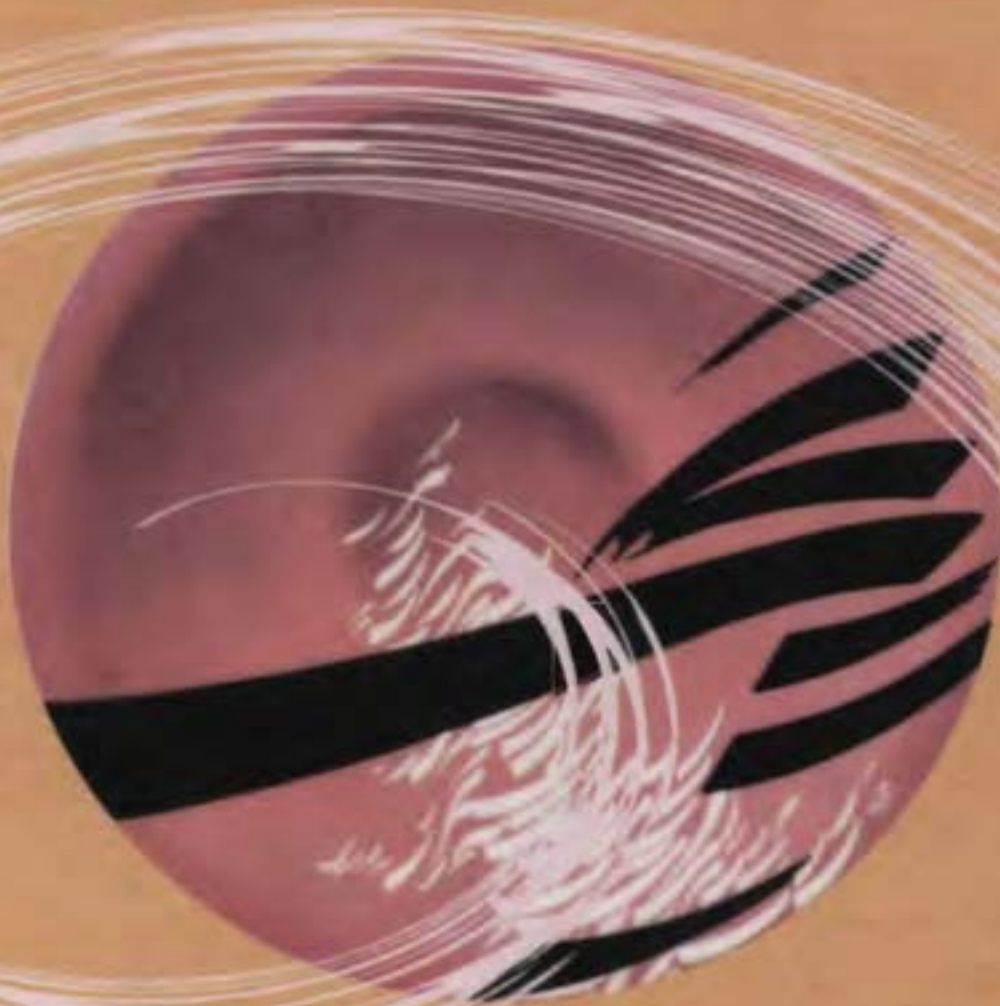




مرکز بازشناسی اسلام و ایران

واژه شناسی و فرهنگ نگاری در زبان فارسی



دکتر حسین وثوقی

واژه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی

دکتر حسین وثوقی

وثوقی، حسین، ۱۳۲۱-

واژه‌شناسی و فرهنگ نگاری در زبان فارسی /

حسین وثوقی — تهران: مرکز بازشناسی

اسلام و ایران (انتشارات باز)، ۱۳۸۲.

۲۲۴ ص.

ISBN 964-8418-02-0: ریال ۱۸۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.

۱. فارسی — واژه‌شناسی. ۲. فارسی — واژه

نامه‌نویسی. الف. عنوان.

PIR۲۹۰۵/۳و۲ ۴فا۲

کتابخانه ملی ایران ۳۰۵۸۹-۸۲م



مرکز بازشناسی اسلام و ایران

واژه‌شناسی و واژه‌نگاری

در زبان فارسی

دکتر حسین وثوقی

شمارگان: ۲۰۰۰

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۳

شماره نشر: ۱۰۸

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

ناشر: انتشارات باز

شابک: ۹۶۴-۸۴۱۸-۰۲-۰

تهران: خ فلسطین، ساختمان ۲۵۵

طبقه دوم، کدپستی ۱۴۱۶۶

تلفن ۸۸۹۵۳۸۶ - ۸۸۰۳۲۶۶

دورنگار ۸۸۹۸۹۴۸

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۷ → پیشگفتار

۱۱ → فصل اول: مقدمه و هدف

۱۱ → پیش زمینه

۱۷ → ناپایداری و بی ثباتی خواص معنایی و کاربردی لغات

۱۹ → هدف فرهنگ نگاری معاصر

۱۹ → پرسش های این پژوهش

۲۱ → اهمیت بررسی و نقد فرهنگ نگاری

۲۵ → فرهنگ نگاری و مسائل مربوط به آن

۲۷ → مسائل و عوامل مربوط به فرهنگ نگاری

۲۸ → شکل صوری واژه ها در کار فرهنگ نگاری

۲۹ → شکل لفظی یا تلفظ واژه ها در کار فرهنگ نگاری

۳۱ → ریشه شناسی واژه ها

۳۲ → تنوع و تغییر معنای واژگان زبان

۳۵ → محدودیت ها و تنگناهای اجرایی این پروژه

۳۷ → فصل دوم: مروری بر منابع علمی

۳۷ → پیشینه فرهنگ نگاری در ایران

۴۳ → پیشینه فرهنگ نگاری در غرب

۴۴ → قرن هفدهم

۴۵ → قرن هیجدهم

۴۹ ← قرن نوزدهم

قرن بیستم ← ۸۹

بنیادهای زبان شناختی فرهنگ‌نگاری ← ۵۶

فرهنگ‌نگاری به عنوان توصیف واژگانی ← ۵۸

واژه به صورت واحد بنیادی در تهیه فرهنگ لغت ← ۵۹

فرهنگ‌های جامع و فرهنگ‌های گزینشی ← ۶۱

جنبه‌های فرازبانی یک فرهنگ لغت ← ۶۲

منظورها و نیازهای تهیه فرهنگ لغت ← ۶۵

فرهنگ لغت ذهنی در حافظه سخن‌گو ← ۷۰

مقایسه فرهنگ لغت ذهنی و فرهنگ لغت معمولی ← ۷۰

انواع اطلاعات واژگانی در فرهنگ لغت ← ۷۲

سامان یا آرایش فرهنگ ذهنی در حافظه سخن‌گو ← ۸۰

چگونگی ذخیره شدن اطلاعات جدید در ذهن ← ۸۵

تقطیع کردن یا تقطیع نکردن واژه‌ها ← ۸۷

فصل سوم: مطالعات نظری در مورد واژگان ← ۹۱

معناشناسی ← ۹۱

معنای واژه ← ۹۱

معنای زبان‌شناختی واژه‌ها ← ۹۵

واژه‌سازی در زبان فارسی ← ۱۰۳

روندهای واژه‌سازی در زبان فارسی ← ۱۰۹

فصل چهارم روش‌های علمی در انجام این تحقیق ← ۱۱۷

هدف اصلی ← ۱۱۷

مطالعات نظری ← ۱۱۸

فرهنگ لغت ذهنی ← ۱۱۸

مطالعاتی در حرفه فرهنگ‌نویسی و علم فرهنگ‌شناسی ← ۱۱۹

فرهنگ‌نویسی پنجاه سال اخیر ← ۱۱۹

فرهنگ‌نویسی گزینش شده ← ۱۲۰

فرهنگ‌های گزینشی انگلیسی و آمریکایی ← ۱۲۰

منابع جمع‌آوری معیارها از زبان فارسی ← ۱۲۱

منابع جمع‌آوری معیارها از زبان انگلیسی ← ۱۲۲

۱۲۲ → علت عدم تقابل معیارهای فارسی و انگلیسی

۱۲۵ → معیارها و ضوابط فرهنگ‌های پیشرفته

۱۲۶ → گروه‌بندی معیارهای فرهنگ‌نگاری

۱۲۶ → معیارهای خاص فرهنگ‌نگاری

۱۳۱ → معیارهای کلی فرهنگ‌نگاری

۱۳۳ → فصل پنجم فعالیت‌های میدانی و آماری

۱۳۴ → تجزیه و تحلیل نیازهای کاربران

۱۳۴ → جمعیت موردبررسی

۱۳۴ → پرسش‌های مطروحه

۱۳۴ → نتیجه اطلاعات جمع‌آوری شده

۱۳۶ → مقیاس ارزشیابی

۱۳۹ → تفاوت اطلاعات ارائه شده در فرهنگ‌های مختلف

۱۴۰ → فراوانی اطلاعات در فرهنگ‌های خارجی

۱۴۱ → فصل ششم: یافته‌ها و نتایج تحلیل آن‌ها

۱۴۱ → مقدمه

۱۴۳ → الگوی نوین فرهنگ‌نگاری برای زبان فارسی

۱۴۶ → معیارهای مربوط به ویژگی‌های مدخل و

زیر مدخل‌ها و آرایش آن‌ها در فرهنگ

۱۵۷ → معیارهای مربوط به ویژگی‌های تلفظ مدخل و

زیر مدخل و نمایش آوایی آن‌ها در فرهنگ

۱۶۹ → معیارهای مربوط به ویژگی‌های املائی و نمایش

صورت نگارشی مدخل و زیر مدخل‌ها

۱۷۳ → معیارهای مربوط به ویژگی‌های دستوری

مدخل و زیر مدخل‌ها

۱۸۹ → معیارهایی برای نحوه ارائه اطلاعات

ریشه‌شناختی در فرهنگ لغت فارسی

۱۹۱ → معیارهایی برای چگونگی تعریف مدخل‌ها،

زیر مدخل‌ها و بیان معانی آن‌ها

۱۹۵ → معیارها و ویژگی‌های ارائه امثال و شواهد کاربردی واژه‌ها

معیارهایی برای نشان دادن سطوح، قشرهای و حوزه‌های
کاربردی مدخل و زیر مدخل‌ها ← ۱۹۷

معیارهایی برای ارائه اصطلاحات و ترکیبات حاصل از مدخل ← ۲۰۲

مترادف‌ها و متضادهای مدخل و معیارهای کاربردی آن‌ها در فرهنگ لغت ← ۲۰۴

معیارهایی برای معرفی هم‌نشین‌های واژگانی در فرهنگ ← ۲۰۵

معیارهایی برای دادن ارجاع داخلی یا مقطعی ← ۲۰۷

برخی از معیارهای متفرقه ناگفته ← ۲۰۸

فصل هفتم: منابع و کتابنامه ← ۲۱۱

پرسش‌نامه ۱ ← ۲۲۰

پرسش‌نامه ۲ ← ۲۲۲

پیشگفتار

شناخت واژگان هر زبان و نحوه ارائه آنها در یک فرهنگ، دو فعالیت به هم مرتبط و در عین حال پیچیده، علمی و بسیار گسترده است و با وجود پیشرفت‌هایی که در دانش زبان‌شناسی و علم فرهنگ‌نگاری حاصل شده، هنوز راه درازی در پیش دارد تا بتواند به تمامی ابعاد اطلاعاتی مربوط به واژه و معیارهای کلی فرهنگ‌نگاری دست یازد.

شناخت واژگان چنان سهل و ممتنع است که از یک طرف، سخنگویان هر زبان به سهولت می‌توانند واژه‌های زبان خود را از یکدیگر بازشناسند و از طرف دیگر، زبان‌شناسان و فرهنگ‌نویسان بنام اذعان می‌دارند که هنوز در ارائه تعریفی جامع و مانع برای واژه توفیق حاصل نکرده‌اند (جولیا فاک، ۱۹۷۸).

به راستی در واژه - که یک واحد زبانی است - چه رمز و رازی نهفته که از چنین پارادوکس پر معنایی برخوردار است که در عین آشنایی، ناشناخته است، و در همان حال مانوس ولی غیرقابل توصیف است؟

به طور کلی، پاسخی که می‌توان بدون تأمل به این پرسش داد این است که واژه دارای ابعاد بسیار متنوع و متعدد است. صورت ساختاری و لفظی واژه، بخش معنایی و مفهومی زبان شناختی واژه، معنای کاربردی و منظور شناختی واژه، معنای متداعی و ضمنی واژه، معنای استعاری، کنایی و مجازی واژه، کاربرد سبک، سیاق و متن گونه (Genre) واژه، مفهوم فرهنگی، اجتماعی و تعاملی واژه، جنبه‌های ریشه شناختی، تطور تاریخی صورت و معنای واژه، شبکه‌های ارتباطی مجموعه‌های واژگانی مانند مترادف‌ها، متضادها، هم شکل‌ها، هم لفظ‌ها و معنی شمول‌ها، چنان ترکیب پیچیده‌ای را از واژه به وجود می‌آورند که تلاش برای به دست دادن نوعی تعریف جامع برای واژه نه تنها مشکل بلکه ناممکن است. بنابراین، برای بررسی و شناخت واژه بهتر است به مطالعه و ارزیابی تمامی ابعاد مهم و جنبه‌های زبان شناختی و

کاربردی آن پرداخت و به دنبال تعریف خاصی نبود این رویکرد یکی از اهداف اصلی این تحقیق بوده است.

یکی دیگر از اهداف عمده کتاب، بررسی فرهنگ‌های لغت موجود و ارائه معیارهای صحیح و کلی برای تدوین فرهنگ عمومی و فرهنگ یک زبان فارسی است که بتواند فرهنگ لغت را از یک مجموعه کتاب یک یا چند جلدی نفیس که تنها زینت بخش کتابخانه‌های شخصی یا عمومی لوکس باشد، به یک مرجع همه جانبه و کارآمد برای نیازهای گوناگون واژگانی کاربران آن تبدیل کند.

ناگفته آشکار است که تمام افراد یک جامعه زبانی، دارای یک فرهنگ لغات فردی در ذهن خود هستند که الفبایی نیست و به فرهنگ ذهنی معروف است و شامل کلیه اطلاعات متنوع ساختاری، لفظی، املائی، معنایی، کاربردی و منظورشناختی در مورد واژگان زبان فرد است، اما این اطلاعات به طور نهفته و ناخودآگاه در ذهن انسان وجود دارد. به این ترتیب، یکی از کارهای مهم فرهنگ‌نویسی، دستیابی به این نوع اطلاعات است که فقط بخشی از آنها در متون مکتوب و چاپ شده وجود دارد و قسمت اعظم آن در تعاملات و عملکردهای روزمره و غیرمکتوب زبان و در منظور سخنگویان و پیش‌فرض‌های ضمنی گفتار، عوامل کاربردی زبان و یا در استنباط‌ها و تجربه‌های شنونده‌ها از جهان اطراف نهفته است. حال، این که فرهنگ‌نگار چه نوع اطلاعاتی را در مورد واژگان و به چه میزانی باید در فرهنگ لغت ارائه دهد، می‌تواند در نوع فرهنگ و میزان کارایی آن بسیار مؤثر باشد.

با این همه، کتاب حاضر به طرح معیارهای همگانی فرهنگ‌نگاری به طور مبسوط و بخصوص فرهنگ عمومی تک‌زبان فارسی مبادرت کرده است.

امید که مبحث واژه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری زبان فارسی توانسته باشد گامی هر چند کوتاه اما روشنگر و سودمند در راه استفاده از زبان‌شناسی کاربردی در توصیف بخش مهمی از زبان فارسی (واژه) بردارد.

فصل اول

مقدمه و هدف

پیش زمینه

اصطلاح «فرهنگ نویسی» (lexicography) طبق تعاریف فرهنگ‌های لغت عبارت است از: «جریان تدوین فرهنگ لغت». فرهنگ عصر جدید وبستر، چاپ دوم (۱۹۷۰)، فرهنگ‌نویسی را به طور اخص «حرفه، فرایند، هنر و صنعت نوشتن یا تدوین فرهنگ» تعریف کرده است. اما این تعریف‌ها، بسیار کلی و عام هستند و بسیاری از مشخصه‌هایی را که در فعالیت تهیه یک فرهنگ لغت دخالت دارند، نادیده و ناگفته گذاشته‌اند. این تعریف‌ها به طور ضمنی بر جریان بسیار پیچیده‌ای دلالت دارد که هم مربوط به حوزه وسیعی از پدیده‌های قابل مشاهده (observable) و عینی زبان، یعنی واژگان یا مجموعه واژگان یک زبان (lexicon/lexis) هستند و هم یک مجموعه اصول نظری و اطلاعات انتزاعی به نام «فرهنگ‌شناسی» (lexicology) را دربرمی‌گیرند که فرهنگ‌نویس (lexicographer) واجد شرایط باید بر آنها وقوف کافی و تسلط لازم داشته باشد تا بتواند بر کار عظیم فرهنگ‌نویسی و تدوین صحیح آن، با موفقیت نسبی، فائق آید.

نتیجه این جریان پیچیده، یعنی تدوین کتاب فرهنگ لغت (dictionary)، کتاب مرجعی خواهد بود با فهرست بلندی از واژه‌های تعریف شده (modified) که معمولاً به صورت الفبایی تنظیم شده‌اند و علاوه بر معنی یا تعریف کلمه‌ها؛ تلفظ، صورت املائی و معادل‌های معنایی را نیز دربرمی‌گیرد.

بدین ترتیب، فرهنگ‌نویس با حرفه‌ای روبروست که به توصیف تمام واژه‌های یک زبان (یا دو زبان) برحسب ویژگی‌های معنایی، دستوری و کاربردی آنها می‌پردازد.

بنابراین، «فرهنگ لغت» اصطلاحی است که در سطح بین‌المللی بر کتاب مرجعی (reference book) دلالت دارد که عمدتاً اطلاعات زبانی و زبان‌شناختی‌ای را در مورد انواع مختلف واژه که در نه قسم کلام (part of speech) وجود دارند، و نیز در مورد اسامی خاص (أعلام)، عبارات ترکیبی (compounds)، علایم اختصاری (abbreviations)، واژه‌های اختصاری یا سر واژه‌ها (acronyms)، پیشوندها، پسوندها، اعداد، واژه‌های قرضی، اصطلاحات تثبیت شده (idioms) و سایر خواص، واژگانی به دست می‌دهد که در یک نظام الفبایی دقیق و مرتب شده قرار می‌گیرند.

هر واژه اصلی یا پایه را در فرهنگ لغت «مدخل» (entry) می‌نامند که نه تنها اطلاعات زبانی و زبان‌شناختی (usage) برای آن تعریف می‌شود، بلکه در بسیاری از فرهنگ‌های پیشرفته امروزی، اطلاعاتی نیز در بارهٔ چگونگی کاربرد (use) آن واژه در جامعه، در متون و در موضوعات مختلف علمی، فرهنگی و اجتماعی جمع‌آوری می‌شود و بالاخره در فرهنگ‌های بسیار پیشرفته جدید، نمونه‌ها و مواردی از کاربردهای علمی و واقعی را نیز برای بسیاری از لغات فراهم می‌کند. وانگهی استفادهٔ هر واژه از جنبه‌های سبکی، سیاق سخن و در شاخه‌های مختلف علمی (gargens)، اجتماعی (varieties) و در بُعد زمانی یا تاریخی (archaic-modern) و مکانی یا جغرافیایی (dialectal) به دست می‌آید. اما همه این اطلاعات نمی‌تواند بیش از بخش کوچکی از تنوع معناها، کاربردها و نقش و خواص یک واژه را به وجود آورد که در «ذهن سخن‌گو» (speaker's mind) و توانش زبانی (linguistic competence) او وجود دارد.

این که چگونه می‌توان به تمام اطلاعات و دانشی که در ذهن سخن‌گو در باره واژگان بالقوه زبان وجود دارد دسترسی پیدا کرد و در فرهنگ لغت

منعکس نمود، مسأله قابل توجه و با اهمیتی است که هنوز علوم شناختی مربوط به زبان نتوانسته به کشف آن نائل آید. پرسش دیگری که برای فرهنگ‌نویس مطرح است و دستیابی به پاسخ آن بسیار مهم و دشوار به نظر می‌رسد، این است که چه مقدار از اطلاعات مربوط به واژه لازم است در فرهنگ لغت گنجانده شود و چه تعداد از آن به وسیله ذهنیات خود کاربر تأمین و از پیش مهیا شده است؟

فرهنگ‌های لغت از نظر محتوایی، اقسام مختلف دارند. مهم‌ترین نوع آن «فرهنگ عمومی» (general dictionary) است که متعلق به یک زبان خاص مثل فارسی، انگلیسی، فرانسه و... است. در فرهنگ عمومی معمولاً معانی حقیقی یا اصلی (denotations) لغات آورده می‌شوند و به همراه آن اطلاعات دیگری نیز مربوط به واژه ارائه می‌شود، مانند شکل املائی، تلفظ، تقسیم‌بندی هجایی «syllabification»، مترادف‌ها و متضادها و برخی از حقایق دستوری لازم مثل صورت‌های خاص صرفی، اشتقاقی و بعضاً ریشه‌شناسی یا منشأ و تطور واژه در طول تاریخ (etymology) و گاهی اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی که واژه مدخل نقش کلیدی در آنها دارد. بعضی اوقات معانی مجازی و استعاری نیز عرضه می‌شود. در فرهنگ عمومی معمولاً کلیه لغات زبان اعم از بنیادی، علمی، تخصصی، ادبی، تاریخی و لهجه آورده می‌شوند و از این نظر محدودیت خاصی بر آن مترتب نیست.

نوع دیگر فرهنگ‌ها، واژه‌نامه‌های تخصصی در رشته‌های مختلف علمی مانند فیزیک، تاریخ و ریاضی هستند که بیشتر اصطلاحات تخصصی و علم‌واژه‌های مورد استفاده در آن رشته‌های علمی با معانی ویژه‌ای که در آن علم به کار می‌روند تدوین می‌شوند و گاهی معانی را با آمار یا بسامد کاربردی ارائه می‌دهند که در این صورت معانی‌ای با فراوانی بیشتر، بر همه مقدم است و معانی‌ای با کم‌ترین فراوانی کاربردی، در آخر قرار می‌گیرد.

نوع سوم، فرهنگ‌هایی هستند که اطلاعات غیرزبانی و غیرزبان شناختی را در باره مدخل‌های خود بدست می‌دهند و توضیح آنها مبسوط است. این نوع

فرهنگ‌ها بیشتر به «دانشنامه یا دائرةالمعارف» (encyclopedia) معروف‌اند. این دانشنامه‌ها معمولاً حقایق طبقه‌بندی شده‌ای را به ترتیب الفبایی عرضه می‌کنند و به همین دلیل در زمرهٔ مراجع و فرهنگ‌ها دسته‌بندی می‌شوند. یکی دیگر از انواع فرهنگ‌ها، فرهنگ‌های دو زبانه هستند که مدخل آنها به یک زبان (مثل زبان انگلیسی) و معادل آنها به زبان دیگر مثلاً فارسی می‌باشد یا بر عکس. این فرهنگ‌ها برای آموزندگان زبان خارجی و مترجمان، مورد استفاده زیاد قرار می‌گیرد ولی کاربرد آنها محدود به این دو گروه نیست. نمونه‌های این گونه فرهنگ‌ها در ایران عبارتند از: فرهنگ حییم انگلیسی - فارسی یا فرهنگ آریانپور انگلیسی - فارسی که هر دو آنها نوع فارسی - انگلیسی هم دارند. این نوع فرهنگ‌های دو زبانه اخیراً به تعداد زیاد با اسامی و قطع‌های گوناگون و متنوع در ایران فراهم شده و در اختیار کاربران مختلف قرار گرفته‌اند.

فرهنگ‌های لغت از نظر اندازه و قطع چاپ نیز به انواع گوناگون تقسیم می‌شوند. بزرگترین آنها «فرهنگ کتابخانه‌ای» (library dictionary) است که یک مجلد بزرگ یا متشکل از دو یا چند جلد می‌بوده و در بخش کتاب‌های مرجع یا در جایگاه خاصی در کتابخانه برای استفاده عموم گذاشته می‌شود. نوع دیگر، «فرهنگ رومیزی» (desk dictionary) است که عمومی و مفصل است و شامل یک جلد بزرگ یا دو جلد است. فرهنگ‌های کتابخانه‌ای یا رومیزی بعضاً فرهنگ‌های مفصل (unabridged dictionary) نیز نامیده می‌شوند. نوع سوم که کاربرد زیاد دارد «فرهنگ جیبی» (pocket - size dictionary) است که بسیاری از افراد، بخصوص دانشجویان همیشه آن را با خود دارند و به طور مکرر به آنها مراجعه می‌کنند. اندازه‌های دیگری نیز از فرهنگ‌ها چاپ می‌شود که جزو این اندازه‌های معیار بوده و برحسب نیاز و سلیقه کاربران خاص، تولید و استفاده می‌شود مانند فرهنگ‌های مصور برای مبتدیان یا فرهنگ‌های ساده برای دانش‌آموزان مقاطع مختلف در قطع‌های (به اصطلاح ناشران) حمایلی (۱۲×۸)، پالتویی (۱۶/۵×۱۱)، جانمازی (۱۲×۸ کم قطر) و حتی بغلی (۶×۴) و بازوبندی (۳×۲).

انتخاب فرهنگ یا بهترین فرهنگ کار ساده‌ای نیست و بستگی به میزان و انواع اطلاعات مورد نظر کاربران دارد چرا که بنا به نیازها و منظورهای شخصی تغییر می‌کند. معمولاً معلمان و راهنمایانی هستند که در این زمینه به افراد علاقمند کمک می‌کنند، اما این که از نظر کیفیت، می‌توان فرهنگی تدوین کرد که از بعضی جنبه‌ها بی‌عیب و کامل باشد، سؤال است که نمی‌توان هرگز پاسخ دقیقی به آن داد، پس، بهتر است به این مثال توجه کرد: ساموئل جانسون (Samuel Johnson) فرهنگ‌نویس مشهور قرن هیجدهم انگلیس، نویسنده خوش ذوق و با قریحه زمان خود، به نقل از American Encyclopedia (نسخه CD، ۱۹۹۸) ذیل واژه (Dictionary) می‌گوید: «فرهنگ‌های لغت مثل ساعت مچی هستند، بدترین آنها بهتر از نداشتن آن است، از بهترین آن هم نمی‌توان انتظار داشت که کاملاً دقیق کار کند».

البته ناگفته نگذاریم که ساعت‌های امروزی (که در قرن بیست و یکم ساخته می‌شوند)، از نظر فناوری نوین بسیار دقیق‌تر و پیشرفته‌تر از ساعت‌های قرن هیجدهم هستند. فرهنگ‌های لغتی هم که امروزه تدوین می‌شوند، با استفاده از علم زبان‌شناسی نوین و سایر تجهیزات کامپیوتری و فناوری جدید، بهتر و کامل‌تر اند ولی هنوز تا رسیدن به مرحله کمال، وقت بسیار لازم دارند بخصوص فرهنگ‌هایی که در زبان فارسی عجولانه و بدون مطالعه لازم تدوین شده‌اند. آیا «فرهنگ لغات دهخدا» یا فرهنگ دکتر معین با آن اطلاعات وسیع کامل نیستند؟ بررسی‌های این تحقیق به ناچار و بالطبع پاسخ‌گوی همین سؤال و سؤالاتی نظیر آن خواهد بود. این بررسی، معیارهایی را که یک فرهنگ عمومی نسبتاً خوب باید داشته باشد، مشخص می‌کند و آن را میزانی برای سنجش فرهنگ‌های موجود قرار می‌دهد و معلوم خواهد شد که فرهنگ‌های حاضر، علیرغم حجم و تعداد مجلدات و اطلاعات گسترده خود تا چه حد با موفقیت قرین‌اند و به چه میزانی معیارهای اصولی فرهنگ و فرهنگ‌نویسی را دارند یا رعایت کرده‌اند.

تمام فرهنگ‌نویسان منصف و صادق متفق‌القولند که هر قدر هم تلاش کنند

و متحمل زحمت و بردباری شوند که «فرهنگ لغات دقیق، کارآمد و صحیحی» را مهیا کنند، جنگ را به آن عاملی که شاید بتوان «عدم قطعیت» یا «عدم محدودیت» زبانی (linguistic indeterminacy) نامید، می‌بازند چرا که «عدم قطعیت» یا «نامحدود بودن» معانی، کاربرد و خصوصیات آشکار و نهان واژه‌های زبان، واقعیت انکارناپذیر و مشکل واقعی این حرفه است و «فرهنگ‌نویس» دقیق، با بینش عمیق و اطلاعات وسیع از خواص گوناگون واژگانی زبان و تحولات تاریخی و جغرافیایی واژه‌ها همیشه دستخوش تردید و ناراحتی است. وی هرگز به دلیل عدم قطعیت و شفافیتِ بسیاری از واژه‌ها از کار خود راضی نیست و همانند دستورنویسانی که با شک به قوانین نحوی و کاربردی زبان اظهارنظرهای تجویزی می‌کنند و هیچ وقت قادر به دادن قواعد جامع و مانع نمی‌شوند، رنج می‌برد، در تاریک و روشن ذهن خود به دنبال حقیقت واژگان می‌گردد. مشکل فرهنگ‌نویسی زمانه ما موقعی حادث می‌شود که پاره‌ای از فرهنگ‌نویسان ساده‌لوح و آسان‌اندیش امروزی بدون آگاهی از مسایل واژگانی، فرهنگ‌هایی را با تقلیدهای کورکورانه و مراجعه به فرهنگ‌های دیگر جمع‌آوری می‌کنند و دل به دست‌مایه و دستاورد خود خوش می‌دارند که فرهنگی به زبان فارسی یا انگلیسی تهیه کرده‌اند.

«فرهنگ‌نویس» واقعی امروزی به‌خوبی درک می‌کند که کار فرهنگ‌نویسی دیگر نوعی سرگرمی اوقات فراغت یا دوران بازنشستگی نیست که بتواند با اقلیتی منزوی و کوچک به جمع‌آوری سلیقه‌ای لغات بپردازد تا قطره‌قطره دریایی از لغات پراکنده را در یک فهرست طولانی و خوش ترکیب به دنبال هم ردیف کند. «فرهنگ لغات» دیگر مجموعه‌ای از لغات گردآوری شده و مرتب شده نیست، بلکه فرهنگی است از هزاران نکته آشکار و نهان در مورد معانی، ساخت و کاربرد واژگان زبان و معرفی آنها از هر جنبه به شیوه‌ای که در جامعه و موقعیت‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، علمی و ادبی به کار می‌روند. «فرهنگ لغات» به جای معنی‌شناسی (semantics) به هدف منظورشناختی (pragmatics) تبدیل شده است و نه تنها با معنایی که در صورت املائی یک

واژه نهفته است، بلکه به منظوری که سخن‌گویان یک زبان، آن واژه را در متن گفتار یا نوشتار به کار می‌برند، سروکار دارد. فرهنگ لغت دیگر یک هدف نیست و سیله‌ای برای کاربرد درست لغات زبان نیز هست. «فرهنگ‌نویسی» در عصر حاضر، نه کاری تفننی بلکه فعالیتی حرفه‌ای و بسیار تخصصی است و خود رشته‌ای تحصیلی در حد کارشناسی ارشد است که برخی از دانشگاه‌های کشورهای پیشرفته جهان آن را آموزش می‌دهند. برای مثال، این رشته در گروه زبان‌شناسی کاربردی دانشگاه اکستر (Exeter) انگلستان دایر بود و هم اکنون نیز در دانشگاه بیرمنگام رشته «Lexicography» یکی از فعال‌ترین رشته‌ها در بخش corporal linguistics است. اکنون اصول فرهنگ‌نویسی جنبه‌های همگانی پیدا کرده و به حد نظریه‌پردازی و کاربرد عملی رسیده است پس، برای هر فرهنگ‌نویس (lexicographer) لازم است با اصول و شیوه‌های همگانی آن آشنایی کافی پیدا کند و نیز در جریان فرایندهای بین‌المللی و حرفه‌ای آن قرار گیرد تا بتواند کار فرهنگ‌نویسی را به طور علمی و اصولی به انجام برساند. تصور نشود که اگر استادی در زمینه ادبیات، فلسفه، زبان‌شناسی و دیگر رشته‌ها علامه و کاردان است، حتماً باید فرهنگ‌نویس ماهری هم باشد اگر چه اشراف بر امور ادبی و زبان‌شناختی، یکی از شروط لازم برای فرهنگ‌نویس است.

ناپایداری و بی‌ثباتی خواص معنایی و کاربردی لغات

در بخش زبان‌شناسی یا بررسی واژه‌ها از نظر زبان‌شناسی که در فصل‌های بعدی ارائه می‌شود، نشان خواهیم داد که «واژگان» یکی از سه بخش یا سه رکن اصلی در ساخت هر زبان است. این سه بخش عبارتند از: ۱- دستگاه صوتی، ۲- واژگان یا دستگاه صرف و اشتقاق، ۳- دستگاه نحوی. اما برخلاف این حقیقت زبانی، بسیاری از مردم فکر می‌کنند که مجموعه واژگان هر زبان، خود آن زبان است یعنی زبان مترادف با واژگان است. مثلاً در ترجمه کافی است که لغات زبان هدف را به جای لغات زبان منبع قرار دهیم تا

منظورها و مفاهیم به آن زبان برگردانده شود که البته این تصور به هیچ وجه صحیح نیست.

آنچه که اکنون مورد نظر است، بیان این واقعیت است که واژه‌های یک زبان همواره دستخوش تحولات زمانی، مکانی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی قرار می‌گیرند و در این میان، نه تنها «معنا» بلکه «کاربرد» کلمات نیز دچار تحول و دگرگونی می‌شود. این موضوع ضرورت و دگرگونی مسأله‌ای را در مورد واژگان زبان به وجود می‌آورد که شاید بتوان آن را عدم ایقان، یا عدم قاطعیت زبانی و بی‌ثباتی زبانی نامید که در انگلیسی به آن linguistic indeterminacy می‌گویند. همین بی‌ثباتی خواص معنایی با تغییرات کند، تحولات نحوی و دگرگونی‌های تلفظی و املائی همراه می‌شوند و اگر چه تحولات تلفظی، نحوی و املائی بطئی و نامحسوس هستند، اما به همراه تحولات واژگانی، حالت رشد دائمی و تغییرات مداوم را به زبان می‌بخشند. به همین دلیل، بسیاری از زبان‌شناسان، زبان را به مثابه یک موجود زنده می‌دانند که مدام در حال رشد و دگرگونی است که امکان خاموش شدن و مردن آن هم وجود دارد، همان‌گونه که روزی از یک منشأ تولد یافته و آغازیدن گرفته و رشد کرده است. به این ترتیب، در تاریخ زبان‌شناسی تولد و زوال زبان‌های زیادی را شاهد بوده‌ایم.

واژه‌های زبان هم که در درون یک نظام ارتباطی فعالیت می‌کنند، ممکن است به مرور زمان از حیث انتفاع ساقط و نابود شوند و واژه‌های تازه‌ای بنا بر مقتضای زمان در زبانی به وجود آیند و رشد کنند. و نیز برخی از واژه‌های عادی زبان زمانی فعال‌تر و پرکاربردتر می‌شوند یا زمانی از فعالیت زیاد آنها کاسته می‌شود. همچنین بعضی از واژه‌های عادی، تخصصی‌تر و خاص‌تر می‌گردند. تمام این جریان‌ها نوعی ناپایداری و بی‌ثباتی واژگانی را در زبان انسان فراهم می‌آورد که به‌طور حتم و یقین مشکلات جدی‌ای برای فرهنگ‌نویس به وجود می‌آورند. فرهنگ‌های امروزی باید با مراقبت دائم در صدد افزایش واژه‌های جدید و تجدیدنظر در معنا و کاربردهای تازه برای

واژه‌های خود باشند و هر ده سال یک بار تجدیدنظر اساسی در آنها اعمال شود تا پایه‌پای تغییرات واژگان زمانه، خود را روزآمد و تجدید کنند در غیر این صورت اعتبار آنها مورد تردید قرار می‌گیرد.

اما فرهنگ‌هایی که صرفاً برای بایگانی واژه‌های یک زبان در یک موزه زبان‌شناسی به نام فرهنگ لغت تهیه شده و به صورت مخزنی از تمامی لغات زبان درآمده‌اند، در زمره فرهنگ‌هایی هستند که از نظر کاربردی و استفاده ابزاری برای نیازهای روزمره، ارزش و اعتباری ندارند و طبق موازین فرهنگ‌نویسی امروز به صورت مرجع مورد استفاده زمانه، کاربردی ندارند و ابزار ارتقای علمی و دانش‌افزایی زمان نمی‌باشند و تنها وظیفه حفظ و نگه‌داری واژه‌هایی را دارند که زمانی، در زبانی استفاده می‌شده و معنا و استفاده آن مختص همان زمان‌های باستانی و متون قدیمی می‌باشد که کاربرد محدود و منحصر به فرد دارند.

هدف فرهنگ‌نگاری معاصر

هدف فرهنگ‌نویس معاصر، خصوصاً در تدوین فرهنگ نوین، تا حد امکان به وجود آوردن درست‌ترین، سودمندترین و تازه‌ترین مفهوم از واژه‌های زبان به طور اصولی و روشمند است که از نظر حساسیت زبانی و زبان‌شناختی کارآمد، آموزنده و ابزارگونه باشد و بتواند هرچند سال یک بار (مثلاً ده سال یک بار) نسخه تجدیدنظر شده‌ای با اضافه کردن واژه‌های جدید و کاربردهای جدید واژه‌های قدیم، همچنین گنجاندن معانی و کاربردهای آن واژه فراهم آورد. به این ترتیب، اطمینان حاصل کند که «غیرقاطع بودن» یا «ناپایداری» معانی و کاربرد و تعداد واژه‌های موجود نمی‌تواند بر آن کتاب مرجع تسلط یابد یا خللی ایجاد کند و در نتیجه، فرهنگ موردنظر با تغییرات زمانه سازگاری پیدا می‌کند و روزآمد می‌شود.

پرسش‌های این پژوهش

با توجه به هدف اصلی این پژوهش که نقد و بررسی فرهنگ‌های موجود در

- زبان فارسی و ارائه شیوه‌های صحیح فرهنگ‌نویسی است، مهم‌ترین سؤالاتی که در برابر این پژوهش قرار می‌گیرد و باید پاسخ آنها را داد، بدین شرح است:
- ۱- فرهنگ‌های لغت فارسی موجود تا چه میزان اهداف و نیازهای کاربران امروزی خود را برآورده می‌کند؟
 - ۲- آیا فرهنگ‌های لغت فارسی، معیارهای فرهنگ‌نویسی نوین و علمی را رعایت کرده‌اند؟ تا چه میزان؟
 - ۳- آیا میزان اطلاعاتی که در فرهنگ‌های لغات فارسی امروز آمده از نظر معنایی، منظورشناختی، کاربردی، نحوی، لفظی، املائی و غیره پاسخ‌گوی نیازهای کاربران امروزی هست؟
 - ۴- آیا فرهنگ‌های موجود در زبان فارسی، تنها به ارائه اطلاعات زبان‌شناختی واژه‌ها پرداخته‌اند یا اطلاعات منظورشناختی و کاربردی نیز در آنها گنجانده شده است؟
 - ۵- آیا فرهنگ‌های لغت ایرانی نشان می‌دهند که تدوین‌کننده آنها از مطالعات نظری و آکادمیک و حرفه‌ای در مورد هنر یا صنعت فرهنگ‌نویسی برخوردار بوده است؟
 - ۶- آیا فرهنگ‌های لغت فارسی بیشتر جنبه تجویزی دارند یا توصیفی، یعنی منابع جمع‌آوری اطلاعات ارائه شده در آنها عمدتاً از متون مکتوب و خصوصاً ادبیات کهن گذشته است یا براساس اطلاعات کاربردی و متون روزمره و معیارهای منظورشناختی؟
 - ۷- آیا فرهنگ‌های موجود در زبان فارسی کاربرد یک لغت را در رشته‌های مختلف علمی با سبک و سیاق کاربردی و بافت‌های مختلف زبانی و اجتماعی نشان می‌دهند یا این که سطحی، یک بعدی و یک منظوره هستند؟
 - ۸- آیا فرهنگ‌نویس امروزی مخاطبان خود را محدود به فارسی‌زبانان درون‌مرزهای کشور ایران می‌داند یا نیاز کاربران برون‌مرزی و زبان‌آموزان کشورهای خارجی (اعم از اروپایی، آسیایی و آفریقایی) - که فارسی را به عنوان زبان خارجی فرا می‌گیرند - نیز در نظر می‌گیرد؟

اهمیت بررسی و نقد فرهنگ‌نگاری

همان‌گونه که در بخش پیشین متذکر شدیم، ممکن است دلایل گوناگونی برای کار در حیطه فرهنگ‌نویسی و تدوین لغت‌نامه وجود داشته باشد و چه بسا کار فرهنگ‌نویسی به وسیله افرادی که هدف‌های فردی، تفننی و یحتمل نامناسب در این کار دارند، انجام پذیرد. در نتیجه، همه فرهنگ‌هایی که در جامعه منتشر می‌شوند ممکن است برای نیازهای خاص کاربران خود و استفاده دانش‌پژوهان و دانش‌جویان سودمند نباشند و حتی ممکن است نوعی دزدگی، بیزاری و بی‌علاقگی به فرهنگ را نیز به وجود آورند. در صورتی که اگر فرهنگ مناسب و سودمند باشد، می‌تواند نتیجه کاملاً متفاوتی را به بار آورد و استفاده سرشاری را به کاربران مقاطع تحصیلی مختلف و پژوهشگران رشته‌های گوناگون برساند.

طبق آمارهای بین‌المللی و در مقایسه با ملل دیگر، خانواده‌های ایرانی از فرهنگ لغت فارسی استفاده قرار نمی‌کنند. چرا که اکثریت مردم عقیده دارند که چون فارسی زبانند، نیازی به استفاده از فرهنگ لغت فارسی در خود احساس نمی‌کنند.

این احساس بی‌نیازی به فرهنگ لغت در بین جامعه تحصیل کرده ایرانی، چه بسا مربوط به فرهنگ‌هایی باشد که بدون در نظر گرفتن نیاز قشرهای مختلف کاربران خود تدوین شده و اطلاعات، هم‌سطح و منطبق با خواسته‌های آنان نیست. لازم به توضیح است که عدم استفاده از فرهنگ‌های لغت به معنای عدم خرید یا تهیه آنها در کتابخانه‌های شخصی نیست. در دو دهه اخیر، قشر کتاب دوست و کتابخانه ساز که از کتاب به مثابه اشیاء زینتی در منزل خود استفاده می‌کنند، زیاد شده است ولی این امر به هیچ وجه مسأله عدم استفاده از فرهنگ‌ها را به صورت یک ابزار کاربردی و مرجع علمی حل نمی‌کند. برای نمونه، ما با تحقیق مختصر میدانی که در مورد میزان و نحوه استفاده از فرهنگ‌های لغت فارسی در بین اقشار مختلف جامعه ایرانی انجام دادیم، این حقیقت را که از قدیم در ایران مطرح بوده، مورد تأکید قرار دادیم.

امروزه میزان واژه‌های علمی، تخصصی، ادبی و حتی واژه‌های پایه و روزمره در هر زبان به قدری زیاد است که گنجاندن همه آنها در یک فرهنگ واژگان خانوادگی کاری غیر عملی و سخت است. شاید به همین دلیل فرهنگ‌های رومیزی مختلف در زمینه‌های گوناگون علمی، برای تسهیل دستیابی به لغات خاص به وسیله کاربران ویژه تهیه شده‌اند. برای روشن شدن مطلب به ذکر مثال‌هایی می‌پردازیم. مثلاً مؤسسه وبستر فرهنگ‌هایی با عناوین زیر و محتوای متفاوت منتشر کرده است.

1- Webster's Biographical Dictionary, A Merian - Webster. More than 40,000 concise biographies of famous people-past & present - with pronunciation for every name (1980) G. & C. Merrian Co. Mass. Springfield. U.S.A.

2- Webster's New Geographical Dictionary, a Merrian - Webster. A quick - reference source of essential geographical information, More than 47,000 entries , 218 maps. (1980) G. & C. Merrian Co. Springfield Mass. 1101 U.S.A.

3- Webster's New Collegiate Dictionary. a Merrian Webster, More than 150,000 entries, over 191,000 precise definitions. 22,000 new words and definitions, 27,000 examples showing appropriate word usage, Springfield, Mass: G. & C. Merrian Co. U.S.A.

باتوجه به نیاز کاربران فرهنگ لغت در زمینه‌های مختلف و تخصصی، میزان اطلاعات مناسب در فرهنگ‌ها و نیز مسایل دقیق دیگر که در اهداف فرهنگ‌نویسی باید مدنظر باشد، سؤالاتی مطرح می‌کنیم که باید فرهنگ‌نویس ورزیده و توانا در مسئل علمی و حرفه‌ای، پیش از کار فرهنگ‌نویسی برای خود مطرح و پاسخ دقیق آنها را مشخص کند و آن پاسخ‌ها را به صورت معیارهای فرهنگ‌نویسی در طول فرهنگ‌پردازی خود رعایت کند. این معیارها و نکات را مراکز بزرگ فرهنگ‌نویسی مانند Oxford و Webster رعایت می‌کنند و

هدف آنها این است که بیشترین و بهترین استفاده را به کاربران فرهنگ‌های خود برسانند.

فرهنگ لغت برای چه کسانی نوشته می‌شود؟

اگر فردی، گروهی یا مؤسسه‌ای مبادرت به تدوین «فرهنگ لغت» کند، باید در درجه اول قشری از جامعه را که نیاز فوری به استفاده از این اطلاعات در رشته تحصیلی یا پژوهشی خود دارد در نظر بگیرد. سپس تمام اطلاعات مورد نیاز آن قشر خاص را جمع‌آوری کرده و در آن فرهنگ بگنجاند. مگر این که آن فرد یا گروه بخواهد فرهنگ عمومی تدوین کند و اطلاعات، جوانب و ابعاد بیشتری را برای استفاده اقشار مختلف جامعه در آن منظور نماید که حتی در این مورد هم، فرهنگ‌نویس باید کاربران فرهنگ خود را تعریف و مشخصات آنها را کم و بیش معلوم کند.

فرهنگ لغت برای چه هدفی نوشته می‌شود؟

پرسش مهم دیگر در این خصوص، این است که هدف از تدوین این فرهنگ چیست؟ پرسشی است که پاسخ آن را فرهنگ‌نویس باید به طور شفاف بداند. آیا هدفی است انتفاعی، کسب شهرت، پر کردن اوقات فراغت یا ورای این مسایل! اگر او هدف متعالی و مهم‌تری را دنبال می‌کند، پاسخ سؤال نخست نیز برای او روشن و آشکار است.

در جامعه ایرانی، قشر وسیعی از مردم، یا معلم هستند یا متعلم، یا پژوهشگری که در سطوح و رشته‌های مختلف در وزارتخانه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی وابسته قرار دارد. در میان اقشار جامعه، زبان و واژگان، وسیله‌ای مؤثر در کسب دانش، اشاعه علم، ایجاد تتبع و انجام تفحص و تحقیق است. مترجمان و محققان در جستجوی تعبیرات نوین واژه‌ها و کاربرد آنها در مقاطع و شرایط گوناگون هستند و تنها منابع و مراجعی که می‌تواند نیاز فوری و سریع آنها را برآورده کند، فرهنگ‌های غنی زبان فارسی است. تدوین «فرهنگ لغت»، کدام یک از نیازهای جامعه را - برای چه قشری، چه رشته‌هایی و به چه میزانی - برطرف می‌کند. اگر فرهنگی بدون توجه به اهداف مشخص تدوین

شود، چگونه می‌تواند سودمندی خود را که مهم‌ترین وظیفه و تعهد آن است، در جامعه‌ای رو به رشد و تحصیل کرده برای محققان کشور خود توجیه کند.

چه واژه‌هایی باید در فرهنگ گنجانده شوند؟ و چه کاربردهایی برای آنها مشخص شود؟

اگر دست‌اندرکاران تدوین یک فرهنگ لغت، هدف مشخصی را برای کار و کاربران خویش مشخص نکند، فرهنگ مورد نظر بدون استفاده و عقیم خواهد ماند و حتی ممکن است نتیجه معکوس و اثر نامطلوب بر جامعه داشته باشد. بنابراین، در مرحله سوم، مهم‌ترین معیاری که باید فرهنگ‌نویس برای کار خود مشخص کند، این است که با توجه به پاسخ سؤال دوم، چه لغات و چه موضوعاتی را باید در فرهنگ خود بگنجاند. مدخل‌های فرهنگ او باید چه نوع نیاز و هدفی را برآورده کند و بهتر است بگوییم برای هر مدخل چه میزان اطلاعات معنایی، منظور شناختی، کاربردی و دستوری را باید مهیا کند. اگر معیارهای اول و دوم برای فرهنگ‌نویس مشخص باشد، بدون تردید می‌تواند حد و مرز معیار سوم را نیز معلوم و عملی کند. چه لزومی دارد برای دانشجویان علوم امروز، معانی قدیمی و سیاق‌های ادبی و عرفانی لغات یا اطلاعات ریشه‌شناسی (etymology) لغات یا لغات تخصصی بسیار بالا و کمیاب گنجانده شود. با مراجعه به فرهنگ یک جلدی و رومیزی Oxford Advanced Learner's Dictionary چاپ دانشگاه Oxford در سال ۱۹۸۹ و چاپ‌های بعدی آن ملاحظه می‌کنید که دقیقاً این معیارها رعایت شده و این فرهنگ در سطح دنیا کاربران بسیار زیادی دارد.

برای هر واژه یا مدخل چه اطلاعاتی و به چه میزانی باید ارائه شود؟

هر واژه، حاوی مجموعه‌ای از اطلاعات تلفظی، املائی، نحوی، معنایی، کاربردی و ارتباطی است که ریشه و منشأ آن از دوران باستان گرفته شده و به مرور زمان و با تغییرات و تحولات تاریخی به شکلی درآمده که در زبان فارسی معاصر رایج و مصطلح است. چه میزان از این اطلاعات برای هر واژه لازم است که در فرهنگ لغات گنجانده شود و کاربران آن فرهنگ خاص تا چه

میزان به اطلاعات فوق نیاز دارند که در آن جستجو کنند. فرهنگ وبستر دنیای جدید، چاپ دوم دانشگاهی (۱۹۷۰)، در مقدمه خود (ص XV) در این مورد می‌نویسد: «مهم‌تر از هر چیز و به تعبیری، مشکل‌تر از همه معیارها این است که در باره هر واژه چه اطلاعاتی باید در فرهنگ لغات مهیا شود، یعنی بطور اخص هر واژه را چگونه باید تعریف کرد». البته پاسخ به این سؤال بسیار پیچیده و علمی است و مستلزم تخصص و بررسی دقیق می‌باشد.

چهار سؤالی که در بالا مطرح شد، چهار جنبه تحقیقی مهم را برای بررسی موضوع فرهنگ‌شناسی (lexicology) پدید می‌آورد و آنگاه مسأله فرهنگ‌نویسی عملی را مطرح می‌کند. بررسی این چهار بعد یا چهار حوزه فرهنگ‌نویسی می‌تواند در مورد فرهنگ‌های موجود فارسی نیز در نظر گرفته شود تا در سنجش آنها با این موازین و معیارها بتوانیم به کیفیت و ویژگی‌های محتوایی آنها و میزان کاربرد واقعی آنها پی ببریم و میزان سودمندی یا بی‌اعتباری‌شان را برآورد کنیم.

فرهنگ‌نگاری و مسایل مربوط به آن

تهیه و تدوین فرهنگ لغت، بدون تردید مستلزم صرف وقت، دقت زیاد و تلاش طولانی است اما چنانچه بی‌هدف و بدون در نظر گرفتن موارد مصرف و نیاز کاربران انجام گیرد، ممکن است کاری عبث و بلااستفاده باشد.

فرهنگ‌های اولیه که در باره زبان فارسی نوین و در طول حیات این زبان نوشته شده‌اند، دلایل و هدف‌های گوناگونی داشته‌اند که در بخش‌های بعد به آن می‌پردازیم. ولی اجمالاً در اینجا باید گفت که این فرهنگ‌ها بیشتر در خدمت ادبیات و برای ذخیره واژگان نامأنوس و وابسته به متون کهن و ادبی بوده‌اند و اکثر دارای کاربرد امروزی نبوده و پاسخگوی معیارهای چهارگانه که در شماره ۱-۲ برشمردیم، نیستند. به همین دلیل، بسیاری از خانواده‌های ایرانی که استفاده‌ای از متون ادبی و بسیار کهن ندارند، لزومی به تهیه و استفاده از فرهنگ‌های لغت ندیده‌اند.

در برخی کشورهای اروپایی بخصوص در انگلستان، فرهنگ‌های لغات اولیه، ابتدا برای استفاده کودکان یا بزرگسالان تهیه شد که یا کم‌هوش و کم‌حافظه بودند یا از نظام آموزشی متداول عقب مانده و کم‌سواد بودند و واژه‌های لازم و پایه را در ذهن و زبان خود نداشتند بنابراین، انحرافات تلفظی و املائی زیادی داشتند. فرهنگ‌های دیگری هم در اروپا تهیه شدند که به درج لغات بسیار مشکل و تخصصی پرداختند تا قابل استفاده برای افراد باسواد باشد.

در اواخر قرن نوزدهم، ایده‌های پیشرفته‌تری برای تهیه فرهنگ‌های لغت در اروپا نضج گرفت. از بین همه ایده‌ها، دو ایده مهم حاکم و ناظر بر کار فرهنگ‌نویسی، پسندیده‌تر و کاربردی‌تر و مدت‌های مدیدی ماندگار شد:

۱- «جامعیت»؛ باید تمام واژه‌های مهم یک زبان در فرهنگ لغات موجود باشد و همه اطلاعات و نکات دقیقاً در فرهنگ لغات و در ذیل مدخل هر کدام آورده شود. حتی اگر بسیاری از مطالب مندرج برای بسیاری از مردم شناخته شده باشد، باز هم باید در فرهنگ گنجانده شود.

۲- «سندیت»؛ یعنی اطلاعات استخراج شده برای واژه‌های فرهنگ، باید مبتنی بر مطالب مکتوب و ثبت شده باشند. یعنی براساس نمونه‌ها و مسطوره‌هایی از زبان که قبلاً به کار برده شده و سابقه کاربرد طولانی در متون مکتوب زبان داشته باشند.

بدین ترتیب، حرفه فرهنگ‌نویسی به صورت مطالعه، مرتب کردن، ارزیابی و تفسیر شواهد زبان شناختی درآمد و دیگر مانند گذشته نبود که مؤلف اتفاقی واژه‌هایی را پیدا می‌کرد، به طور سلیقه‌ای آنها را انتخاب و هر کدام را که ترجیح می‌داد در فرهنگ خود وارد می‌کرد.

ماحصل کار فرهنگ‌نویسان پیرو این روش وارد می‌کرد. تدوین فرهنگ‌های لغتی بود که اصطلاحاً فرهنگ سنتی نامیده شدند و فرهنگ‌نویسانی از این دست سنتی قلمداد می‌شدند. به طور کلی، فرهنگ‌نویسان سنتی پس از جمع‌آوری تعداد زیادی واژه از نوشته‌های نویسندگان و ادیبان گذشته و

مطالعه و بررسی آنها براساس اهمیت‌شان از بین آنها واژه‌هایی را برای مدخل‌های فرهنگ خود انتخاب می‌کردند. سپس به توصیف جایگاه دستوری و تعریف معنایی آنها می‌پرداختند و بالاخره آنها را در فهرست الفبایی مرتب کرده در کتابی به نام فرهنگ لغت عرضه می‌داشتند. به علت این که این فرهنگ‌ها هیچ توجهی به صورت گفتاری زبان و زبان معاصر خود نداشتند و از منابع گفتاری برای گزینش واژه‌های مدخل استفاده نمی‌کردند، به این گونه فرهنگ‌های سنتی، فرهنگ‌های تجویزی نیز می‌گویند.

این دو ایده که معیارهای اصلی فرهنگ‌های سنتی محسوب شدند، اصولی نبودند که به یک باره از ذهن شخص خاصی تراوش کرده و به سرعت رواج یافته باشد، بلکه این امر یک روند طولانی و تجربی بود که طی سال‌های دراز از فعالیت‌های فرهنگ‌نویسی به دست آمد و پس از یک دوره طولانی، اندک اندک به صورت یک شیوه خاص فرهنگ‌نویسی مرسوم شد.

به نظر می‌رسد که این شیوه فرهنگ‌نویسی در پنجاه سال گذشته در ایران به صورت یک شیوه مهم و جدی مورد استفاده قرار گرفت و ابتدای کار نیز با فیش‌برداری از کتاب‌های مختلف ادبی، علمی و نظایر آن آغاز شد.

مسائل و عوامل مربوط به فرهنگ‌نگاری

امروزه، تجربه نشان داده است که علاوه بر شکل صوری لغات، تلفظ و معنای آنها، عوامل درونی و ناپیدایی هم در زبان هستند که فرهنگ‌نویس باید آنها را حین کار در نظر گرفته و دخالت دهد. یکی از این موارد، تمیز بین دو صورت واژگان است یعنی این که تشخیص دهد کدام فرم، گونه اصلی است و کدام فرم یا فرم‌ها، گونه‌های مختلف آن است. مثلاً یک فرهنگ‌نویس انگلیسی از کجا بداند که trap و tramp دو واژه‌اند یا یک واژه، یا مثلاً در فارسی فیل و پیل، اسفند و اسپند، فهل و پهل و پهل و نیز دلهی و دهلی یک واژه‌اند یا دو واژه متمایزاند. یا مثلاً از واژه آراییدن چند واژه دیگر منشعب یا مشتق می‌شود. آیا آید و آیش ربطی به کلمه آمد دارند یا رفت و روش هم ریشه است یا نه و رویش با آنها چه ارتباطی دارد، چگونه و با چه معیاری باید در مورد همبستگی و عدم همبستگی این کلمات تصمیم بگیرد.

خوشبختانه کاربران فرهنگ لغت نیازی ندارند اصولی را که بر اساس آن تصمیم‌گیری می‌شود، بدانند یا به معیارهایی که بر اساس آنها کلمات هم معنا، چند معنا، معنا شمول و متضاد و غیره از هم تفکیک می‌شوند، واقف شوند ولی خواهانند که نتیجه کار فرهنگ‌نویس اطمینان‌بخش و معتبر باشد.

در واقع، فرهنگ‌های لغت مختلف ممکن است با اطلاعات بیشتر و با دقت و پایداری تهیه شده باشند، اما حقیقت امر این است که فقط یک فهرست صحیح واژگانی در زبان، مثل زبان فارسی یا انگلیسی، وجود ندارد و به احتمال قوی هرگز هم تکوین یک چنین فهرست کاملاً صحیح امکان ندارد. پس این که دو فرهنگ لغت تا حدی فهرست‌های واژگانی متفاوتی داشته باشند به این معنا نیست که یکی از آنها نادرست است، یا این که یکی از آنها با دقت بیشتر تهیه شده است. فهرست واژه‌های تمام فرهنگ‌های لغت خوب تا حدی منعکس‌کننده اصول مشابهی است. اما واژه‌ها به قدری متعدد و زیاد هستند و آن قدر به طور نابرابر ارزشیابی می‌شوند که هیچ دو گروهی از دانشمندان نمی‌توانند فهرست‌های یکسانی جمع‌آوری و انتخاب کنند، مگر این که یک گروه، از فهرست گروه دیگری نسخه‌برداری یا کپی کند.

شکل‌های واژه‌ها در کار فرهنگ‌نگاری

در فرهنگ لغت، برخی از زبان‌ها مثل انگلیسی و فارسی یک کلمه با معنای ثابت ممکن است به دو یا سه صورت املائی نوشته شود. در انگلیسی این تفاوت املائی اغلب مربوط می‌شود به گونه‌های لهجه‌ای این زبان مثل گونه آمریکایی و بریتانیایی، مانند color/colour. تعداد این نوع واژه‌ها بین انگلیسی و آمریکایی بسیار زیاد است و در فرهنگ Oxford Advanced Learner's فراوان دیده می‌شوند. در زبان فارسی نیز کلماتی وجود دارد که در رسم الخط به چندین گونه می‌نویسند مانند: مسئول/مسؤول، قورباغه/غورباغه، قاطی/قاتی، قذاره/غذاره، سوغات/سوقات، طوفان/توفان، هیأت/هیئت، هم‌تراز/هم‌تراز/هم‌طراز/هم طراز، تهران/طهران، منتها‌الیه/منتهی‌الیه، اسمعیل/اسماعیل و معنی به/معنابه که تعدادشان بسیار زیاد است. در

فارسی صورت املایی برخی واژه‌ها از نظر تاریخی نیز تغییر کرده مانند گنبذ/گنبد، رئیس/رییس، وسائل/وسایل، گفته پیغمبر/گفته‌ی پیغمبر، ارائه/ارایه. در برخی کلمات صورت ادبی/محاوره یا مکتوب/عامیانه وجود دارد مثل چهار و چار، بهار و باهار، نهار و ناهار و امثال آن.

تصمیم‌گیری برای ارائه صورت املایی کلمات در فرهنگ‌ها، متفاوت است. در این مورد و همچنین در زمینه واژه‌های مرکب و تشخیص آنها، هنوز در زبان فارسی معیارهای ثابتی وضع نشده، مثلاً این که آیا «مهم‌ترین» را به صورت یک کلمه پیوسته بنویسند یا به شکل دو کلمه جدا از هم. در باره صورت املایی کتاب‌ها/کتابها، می‌روم/میروم، به خوبی/بخوبی و بوجود می‌آید/به وجود می‌آید نیز تردیدهایی وجود دارد. آنهایی که تأکید بر صورت نوشتاری خاصی دارند هنوز معیار قابل قبولی ارائه نداده‌اند و کارشان احساسی، عاطفی و تجویزی است نه زبان‌شناختی و علمی. در نسخه‌های تجویزی نیز استثناهای فراوانی وارد شده و دستورالعمل‌های واژه‌نگاری را که ساخته و پرداخته خود تجویزگراهاست خدشه دار کرده‌اند.

شکل لفظی یا تلفظ واژه‌ها در کار فرهنگ‌نگاری

در برخی از زبان‌ها، امکان دارد که صورت لفظی واژه‌ها در لهجه‌های عمده متفاوت باشد و فرهنگ‌نویس با ذکر نام لهجه، هر دو یا سه نوع تلفظ را در فرهنگ ارائه دهد. این کار در فرهنگ‌های زبان انگلیسی معاصر بسیار متداول است، مثلاً در انگلیسی - آمریکایی واژه laboratory با تکیه (stress) بر روی نخستین هجا تلفظ می‌شود و هسته هجای دوم آن، از تلفظ ساقط می‌شود، در صورتی که در انگلیسی - بریتانیایی تکیه واژه روی هجای دوم قرار می‌گیرد و این هجا بلندتر و کشیده‌تر ادا می‌شود. در فرهنگ‌های انگلیسی، بخصوص در Oxford و Webster این گونه تمایزهای تلفظی به فراوانی دیده می‌شود.

در زبان فارسی از این گونه اختلافات تلفظی، بدون در نظر گرفتن لهجه‌های کلی، فراوان یافت می‌شود یا این که صورت قدیم تلفظ‌ها ضبط شده‌اند و امروزه دیگر به وسیله اکثر مردم به آن صورت تلفظ نمی‌شوند. مثل مدرسه/مدرسه، مجادله/مجادله، چنین/چنین، چنان/چنان.

گونه‌های لهجه‌های محلی تلفظ فارسی معمولاً در فرهنگ‌های فارسی نشان داده نشده است مثلاً واژه پاشید نوع لهجه‌ای به صورت پاچید دارد که در فرهنگ‌ها ثبت نکرده‌اند همچنین، «را» که نشانهٔ مفعول صریح است گونه محلی‌ای به صورت «ر» دارد که در هیچ فرهنگی نوشته نشده است. واژه‌های درنگ/دَرنگ (صدای نواختن ناقوس با شکستن چینی و آینه)، نتیجه/نتیجه و دروازه/دروازه ثبت شده‌اند که نوع اول آنها معمولاً در فارسی معیار تلفظ نمی‌شود. از این نوع دوگانگی در ثبت تلفظ واژه‌ها بخصوص در فرهنگ معین بسیار یافت می‌شود مانند درندگی/درندگی و فرومایگی/فرومایگی. این نوع دوگانگی در ثبت تلفظ این گونه واژه‌ها در زبان فارسی بدون ذکر هیچ دلیل لهجه‌ای یا تاریخی، نتیجه‌ای جز خطا و ایجاد تردید و شبهه در زبان فارسی ندارند، هر چند ایرانیان از این نوع واژه‌های فرهنگ لغات، کمتر استفاده می‌کنند و استنباط و برداشت‌شان از تلفظ واژه‌ها، از طریق سماعی و گفتار تحصیل‌کردگان است.

نکتهٔ حائز اهمیت در مورد تلفظ زبان فارسی این است که چون سه مصوت کوتاه a, e, o (ـَ، ـِ، ـُ) در خط زبان فارسی معادل حرفی ندارد و نوشته نمی‌شود و در برخی موارد هم بجای e در آخر کلمات، به اصطلاح «ها»ی غیرملفوظ (ه) نوشته می‌شود یا چون در هجاهای کوتاه که به ـُ ختم می‌شوند آن را با حرف (و) در خط منعکس می‌کنند مثل تو اتومبیل. بنابراین، ثبت دقیق تلفظ لغات در فرهنگ لغت بسیار اهمیت دارد و این کار تاکنون با دقت انجام نشده است. در یک کلاس دانش‌افزایی که در تابستان ۱۳۸۱ به خارجیان، فارسی تدریس می‌کردیم، ضرورتاً به واژه «سوسک» رسیدیم و همه آنها بالاتفاق آن را سوسک تلفظ می‌کردند و با این که تلفظ درست به آنها گوشزد می‌شد ولی برایشان باور کردنی نبود، چون این اشتباه را از فرهنگ‌هایی که بدون تلفظ و بدون نشانه‌های لفظی برای مصوت‌های کوتاه هستند استنباط و برداشت کرده بودند و تغییر آن در ذهن آنها مشکل بود.

ریشه‌شناسی واژه‌ها

بسیاری از کاربران فرهنگ لغات به مقتضای رشته مورد مطالعه یا تحقیق خود انتظار و حتی نیاز دارند که منشأ و سیر تحول واژه (etymology) های فارسی را از فرهنگ لغات بیابند که البته می‌توانند به فرهنگ‌های خاصی مانند فرهنگ فارسی دکتر معین یا لغتنامه دهخدا مراجعه کنند. خوشبختانه زبان فارسی معاصر دنباله زبان پهلوی (یا فارسی میانه) است که آن نیز ریشه لغات خود را در فارسی باستان و اوستا دارد و برای اکثر واژه‌های فارسی امروز مبحث ریشه‌شناسی بسیار شفاف و دقیق است. سایر واژه‌هایی هم که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده‌اند چه از قدیم، چه در قرون معاصر و چه از زبان عربی، بخوبی مشخص شده‌اند و منابعی نیز در این زمینه وجود دارد که گرچه برخی از آنها کامل یا دقیق نیست، اما می‌تواند سودمند باشد. در بسیاری از فرهنگ‌های دیگر زبان فارسی ریشه و تطور لغات فارسی داده نشده و شاید هم برای غالب کاربران آنها چندان ضرورت نداشته است. برای مثال واژه «رنده» که زمانی از مصدر رندیدن مشتق شده، یک واژه بسیط قلمداد شده است. در فرهنگ‌های انگلیسی هم وضع به همین صورت است. در برخی فرهنگ‌ها مانند وبستر و آکسفورد دو جلدی یا کیمبریج، ریشه‌شناسی لغات آورده شده و در بسیاری دیگر از فرهنگ‌ها، ارائه آن را برای کاربران خود ضروری ندانسته‌اند مثل فرهنگ یک جلدی آکسفورد.

به این ترتیب، بسیاری از کلمات فارسی ممکن است در اصل از یک ریشه باشند ولی کاربران فرهنگ زبان فارسی مایل‌اند که بدانند چرا شکل امروزی اسم سیروس و کورش متفاوت شده یا چرا ما دو واژه پور و پسر که در اصل یکی بوده‌اند را مجزا داریم. آیا یعقوب و ایوب در اصل به یک واژه برمی‌گردند. اسپند و اسفند، سپید و سفید، پیل و فیل چه ارتباطی با هم دارند در حالی که یک کلمه‌اند. چرا ما برای نامیدن زبان و ملت خود از دو اسم پارسی و فارسی استفاده می‌کنیم. کدام درست‌تر است و چرا؟ در واژه‌های خواهر و خواش و خوان چرا حرف (و) نوشته می‌شود ولی تلفظ نمی‌گردد. چرا صورت قدیم

بعضی از کلمات مانند گنبد با «ذال» بوده و امروزه اگر همان صورت‌ها را بنویسیم، مورد طرد و استهزاء قرار می‌گیریم. واژه‌هایی چون قالباق، آچار، شانتاز، شانس، شوربا، مذموم، محکوم و هزارها واژه نظیر آنها، از زبان اصیل فارسی باستان یا فارسی میانه به فارسی امروز رسیده‌اند یا از راه ورود واژه‌های دیگر زبان‌ها. شکل ترکیب‌هایی همچون دوش گرفتن، روابط عمومی، رسانه‌های گروهی، تولید جمعی، مهدورالدم، دوماً، سرماً و مانند آن براساس معیارهای ترکیبی زبان فارسی ساخته است یا از دیگر زبان‌های دنیا گرفته برداری و مشابه‌سازی شده‌اند.

واژه‌های قرضی‌ای که در زبان فارسی هستند از کدام زبان‌های دنیا می‌باشند. علت و چگونگی رخنه آنها به واژگان فارسی مبحثی است که فرهنگ لغات جایی برای شرح آن ندارد. اما پی بردن به منشأ آن لغات برای هر فارسی‌زبانی که مایل به شناخت آنها باشد، حقی مسلم است. فرهنگ‌های لغات ملزم به مهیاسازی این اطلاعات هستند و فرهنگ‌نویس چاره‌ای ندارد جز این که این گونه اطلاعات را به صورت دقیق، موثق و منسجم و در عین حال خلاصه و جامع در اختیار کاربران فرهنگ خود قرار دهد و در صورت امکان انواع ترکیبات متداول آنها را که با وندهای فارسی انجام می‌گیرند، ذکر کند.

تنوع و تغییر معنای واژگان زبان

واژه‌هایی که امروزه در زبان فارسی به کار می‌روند و در درون جوامع مختلف ایرانی و متون گوناگون مورد استفاده قرار می‌گیرند، اکثراً دارای حوزه‌های معنایی بسیار وسیع، انعطاف‌پذیر و پرکاربرد هستند. بسیاری از آنها به وسیله ادیبان، شعرا و بخصوص روزنامه‌نگاران در ترکیبات تازه و مفاهیم پیچیده به کار می‌روند. بسیاری نیز به صورت تشبیه، استعاره، تشخیص، مجاز و کنایه به کار گرفته می‌شوند. به عبارت دیگر، واژه‌ها دارای چندین گونه معنایی هستند: معنای صریح (explicit)، اشاره‌ای (referential)، اصلی (denotation)، متنی (contextual)، تحت‌اللفظی (literal)، اصطلاحی (idiomatic)، عاطفی یا هاله‌ای (connotational)، ضمنی (implicit)، باستانی

یا کهن (archaic)، نوین (modern)، علمی (jargon)، ادبی (literary)، همبافتی (cotextual)، موقعیتی (situational)، مفهومی (notional)، سازمانی (organizational)، منظورشناختی (pragmatic)، گفتاری (discoursal)، بافتی (contextual)، همنشینی (collocational)، حس آمیزی (synesthesia)، سبکی (stylistic)، سیاقی (register)، دستوری (grammatical) و امثال آن.

این گونه معانی واژه‌ها، تنها در موضوعات و متونی که یک واژه در آن به کار می‌روند قابل تشخیص است، البته نه برای افرادی چون ادبا، زبان‌شناسان یا معنی‌شناسان، متخصصان علوم و افرادی از این دست. بنابراین، پی بردن به این گونه تنوع معنایی یکی از مشکلات فرهنگ‌نویس معاصر است و در چنین مواقعی باید تصمیم بگیرد که به چه علت کدام یک از این معانی را در فرهنگ لغات به کار برد و چه تعداد از آنها را به استنباط خود کاربران واگذار کند.

از طرف دیگر، معانی واژه‌ها در اثر استعمال آنها در طول قرون متمادی و در موقعیت‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و علمی ممکن است دستخوش تحولات عمده شود و معانی کاربردی امروزی آنها منطبق با معانی ای نباشد که در سده‌های گذشته به کار می‌رفته و در فرهنگ‌ها یا کتاب‌ها ثبت شده است. برخی از این معانی به صورت باستانی (archaic) و نوین (modern) متمایز شده‌اند ولی نه همه آنها. مثلاً «رعنا» ابتدا به معنی «احمق، خودپسند و متکبر» بوده و مفهوم منفی تا حد «زن خود آرا و گول» را داشته اما امروزه در مفهوم «خوب صورت، زیبا و قشنگ» یعنی مفهومی مثبت و پسندیده پیدا کرده است.

معنای واژه «شوخ» (به معنای چرک) نه تنها از قدیم تا به امروز تفاوت فاحشی پیدا کرده، بلکه در طول تاریخ با گسترش معنایی زیاد، امروزه به معنی خوش طبع و بذله گو به کار می‌رود.

«دارم» و «داشتم» تا حدود هفتاد سال پیش به معنای «صاحب چیزی بودن» بود ولی از آن زمان به بعد، نقش دستوری خاصی دز زبان فارسی پیدا کرده و در ساختار فعل حال مستمر و ماضی مستمر کاربرد پیدا کرده است.

کاربران فرهنگ، کاری به چگونگی فرایند (process) این گونه تغییرات واژگانی ندارند ولی از فرهنگ نویس انتظار دارند که ماحاصل و نتیجه (product) این تغییرات را در زبان فارسی امروز بیان دارد و نشان دهد که به چه شکل و صورتی در آمده‌اند و چه کاربردها و معانی جدیدی پیدا کرده‌اند.

گفته مشهوری است بدون صاحب نام که می‌گوید: «هرگز واژه‌ای با یک معنای یکسان بیش از یک بار به کار برده نمی‌شود». این گفته، کنایه از این است که هر واژه دارای یک حوزه (range) معنایی است که در کاربردهای مختلف، معانی یکسانی به خود نمی‌گیرد. یعنی هر واژه یک عدم محدودیت یا عدم قاطعیت معنایی دارد که مشکل اساسی فرهنگ‌نویس است. معنا در گذر زمان تغییر می‌کند: از مکانی به مکان دیگر، از یک طبقه اجتماعی به طبقه اجتماعی دیگر، حتی در متون ادبی، علمی، اجتماعی، دینی. بنابراین، فرهنگ‌نویس باید آنها را با این معیارها دسته‌بندی کند و تغییرات واژگانی را در زمان، مکان و رشته‌های مختلف به خوبی نشان دهد.

فرهنگ‌نویس نه تنها باید واژه‌های مکتوب را جمع‌آوری کند بلکه واژه‌های بسیار متداول گفتاری در زبان مربوطه را نیز در فرهنگ ارائه دهد. در فرهنگ دهخدا یا فرهنگ معین صدها واژه ثبت شده‌اند مثل ست به معنی شش یا اسپوش به معنی اسپرزه و نظایر آن که ۹۹ درصد از مردم تحصیل کرده یا تحصیل نکرده ممکن است در تمام عمر خود با آن برخورد نکنند و به آنها نیازی نداشته باشند یا کلمات بسیار پیش پا افتاده مثل ستا (دارای سه تا) یا سه لاله در آن ضبط شده که بسیار عامیانه و محاوره‌ای است و زیاد به کار برده نمی‌روند. در عوض، کلمهٔ سیسمونی که وسایل زندگی نخستین نوزاد بعد از جهیزیه عروسی است و همه مردم به کار می‌برند در بعضی فرهنگ‌ها بخصوص فرهنگ دهخدا ضبط نشده است. پس، تصمیم‌گیری در انتخاب مدخل‌ها نسبت به معنای واژه‌ها و نسبت به میزان کاربرد آنها اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

محدودیت‌ها و تنگناهای اجرایی این پروژه

در این تحقیق، فقط از منابع مکتوب، کتابخانه‌ای و CDهای اطلاعاتی و شبکه‌های اطلاعاتی کامپیوتری استفاده شده است. مقاله‌ها و اطلاعات موردنیازی که حاوی معیارهای فرهنگ‌نویسی غرب باشند از سایت‌های کامپیوتری نیست بلکه از مقالات موجود در مقدمه برخی از فرهنگ‌های بزرگ در مورد تاریخچه فرهنگ‌نویسی و شیوه‌های کار آنها بخصوص در دوران معاصر دسترسی حاصل شده و منابع خارجی متعددی در زمینه‌های مختلف تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است.

به کتابخانه‌های شیراز، اصفهان، مرکز اسناد ایران و دیگر کتابخانه‌ها مراجعه شد ولی منابع آنها چندان روزآمد و سودمند نبودند اما با این حال، از برخی منابع موجود استفاده بسیار مختصری شد.

پژوهشگر سعی کرده به فرهنگ‌های زبان فارسی مراجعه کند و با بررسی دقیق محتوای آنها، شیوه‌های فرهنگ‌نگاری، دیدگاه‌ها و نگرش‌های فرهنگ‌نویسان را مستقیماً مورد بررسی و توصیف قرار دهد. سپس، با مراجعه به فرهنگ‌های معتبر انگلیسی و آمریکایی تک‌زبانه و با توجه به شرح و تفسیر مقدمه آنها و با بررسی دقیق از محتوای اطلاعاتی در آنها، ویژگی‌های اطلاع‌رسانی و تدوین مدخل‌ها و میزان اطلاعات در مورد واژه‌ها را کشف کند. به این ترتیب، با این گونه بررسی‌های محتوایی و اطلاعات جمع‌آوری شده از متون مکتوب در باره فرهنگ‌ها توانست یک سری معیارهای فرهنگ‌نویسی معاصر، علمی و پیشرفته را کشف و ثبت کند و آن دسته از معیارهایی را که می‌توانست برای کار فرهنگ‌نویسی فارسی عملی و سودمند باشد از بین همه مشخص و مجزا سازد. سپس بر آن شد که یک تعداد فرهنگ‌های فارسی به فارسی زبان فارسی را که در پنجاه سال گذشته در ایران تدوین شده‌اند، با این معیارها مقایسه و سنجش کرده، میزان اعتبار آنها را مشخص کند و در آخر با تجزیه و تحلیل معیارها در قالب فرهنگ‌های مذکور توانست یک الگوی فرهنگ‌نویسی را برای زبان فارسی پیشنهاد و عرضه کند.

مطلب قابل ذکر، این است که برخی از فرهنگ‌های فارسی به فارسی قابل بررسی نبودند و همچنین، یکی از جدیدترین فرهنگ‌ها تا خاتمه کار این پروژه، از چاپ خارج نشد و برای بررسی در دسترس پژوهشگر قرار نگرفت. دومین نکته قابل ذکر این است که در این بررسی به طور عمد و هوشیارانه سعی شده به هیچ عنوان به بررسی فرهنگ‌های دو زبانه یا واژه‌نامه‌های علمی که واژه‌نامه‌های برابر نهاد در رشته‌های مختلف هستند، پرداخته نشود زیرا آنها مقولات کاملاً مجزایی هستند و مستلزم بررسی‌های جداگانه می‌باشند که نباید مبحث آنها با فرهنگ‌های لغت فارسی بخصوص فرهنگ‌های عمومی و جامع توأم می‌شد و کار بررسی را از هدف اصلی‌اش دور می‌کرد.

فعالیت فرهنگ‌نویسی در فرهنگستان زبان فارسی نیز در حال اجراست، اما در این پژوهش سعی شده استقلال فکری و اجرایی تحقیق حفظ شود و فعلاً از جریان پیشرفت آن مرکز بهره‌وری حاصل نشود تا ببینیم چه همخوانی‌ها و اختلاف‌نظرهایی ممکن است بین نتایج این تحقیق و پیشرفت کار آنجا به وجود آید. چنانچه واژه‌های فنی این تحقیق به حد قابل ملاحظه‌ای برسند سعی می‌شود فهرستی از آنها در واژه‌نامه‌ای در پیوست این پروژه ارائه شود.

پژوهشگر قرار بود در تابستان ۱۳۸۱ در یک دوره کوتاه مدت فرهنگ‌نویسی و فرهنگ‌شناسی که جنبه‌های نظری و عملی کار فرهنگ‌نویسی را ارائه می‌نمود، در دانشگاه Exeter یا بیرمنگام انگلیس شرکت کند ولی متأسفانه این دوره به علت کمبود داوطلب در این دانشگاه‌ها تشکیل نشد، به همین دلیل کار اتمام این تحقیق اندکی به تعویق افتاد.

در خاتمه امید است این تحقیق توانسته باشد شیوه‌ها و فناوری‌های نوینی را در کار فرهنگ‌نویسی فارسی فراهم آورد.

فصل دوم

مروری بر منابع علمی

پیشینه فرهنگ‌نگاری در ایران

پیش از این که مستقیماً به پیشینه «فرهنگ‌نویسی» در ایران بپردازیم، لازم است در مورد تحولات زبان فارسی و تغییر خط این زبان از زمان صدر اسلام تا به امروز شمه کوتاهی را بیان کنیم که زمینه‌ساز و بستر مناسبی برای فعالیت‌های فرهنگ‌نویسی در ایران قرار گرفت. ورود دین مبین اسلام به ایران چنان تأثیر عمیقی بر زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایرانیان بجا گذاشت که بدون اطلاع از آن نمی‌توان زمینه و دلایل کار فرهنگ‌نویسی آغازین را در ایران به خوبی تشریح کرد.

در سال ۶۱/۳۱ هـ پس از کشته شدن یزدگرد سوم پادشاه ساسانی دوران ۴۲۸ ساله پادشاهی ساسانی در ایران به پایان رسید و سراسر کشور ایران به مرور جزو قلمرو اسلام و حکومت‌های اسلامی درآمد و به تدریج زبان رسمی به زبان عربی تبدیل شد. اکثریت مردم ایران به دین مبین اسلام گرویدند و همین امر موجب شد که زبان عربی به سرعت در میان مردم ایران رواج یابد. دیری نپایید که خط عربی هم برای نگارش زبان فارسی به کار رفت و همگانی شد.

در سال ۲۵۴ هـ یعقوب لیث صفاری نخستین کسی بود که توانست در مقابل دولت‌های اسلامی، حکومت مستقل در شهر زرنج سیستان تأسیس و

زبان فارسی را زبان رسمی دربار خود اعلام کند. پس از سلسله صفاریان، سلسله‌های پادشاهی دیگری هم مانند سامانیان، غزنویان، زیاریان، آل‌بویه، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و اتابکان به ترتیب بر ایران حکومت کردند و هر کدام به گونه‌ای بر رواج زبان فارسی و احیاء و تقویت فرهنگ ایرانی - اسلامی پرداختند. آنان با دعوت از شعرا و نویسندگان و حمایت همه جانبه و دادن صله و خلعت و عنوان‌هایی چون شیخ‌الشعرا، حکیم‌الشعرا، سلطان‌الشعرا یا ملک‌الشعرا، آنان را به رواج زبان فارسی در تشویق کردند. این نهضت عظیم احیای زبان و فرهنگ که در همه موارد توأم با فرهنگ و دانش و مظاهر دین مبین اسلام بود به رنسانس فرهنگ و زبان ایرانی شهرت یافت. فارسی دری کم‌کم گونه‌ای از زبان فارسی شد که در دربار پادشاهان خطه خراسان نضج و گسترش یافت. اوج پیشرفت آن، پیدایش شاهنامه فردوسی است که تقریباً عاری از هر گونه واژه عربی بود مگر چند نمونه‌ای که به صورت مثال یا نقل قول در آن ظاهر شده که از تعداد انگشتان دست افزون‌تر نمی‌باشد. در منطقه جنوب و مرکز ایران مانند اصفهان، ری تا ماه نهاوند زبان فارسی دیگری تکوین یافت که آن را فارسی فهلوی یا پهلوی می‌نامیدند (علی‌اشرف صادقی، ۱۳۵۷). در منطقه شرق و شمال شرقی ایران نیز گونه‌ای از زبان فارسی به کار می‌رفت که آن را به پیروی از نام منطقه، زبان فارسی آذری می‌خواندند که البته با زبان ترکی آذری که بعداً در این منطقه وارد و رایج شد، هیچ گونه ارتباط و سنخیتی نداشت.

با وجود رواج سه گونه زبان فارسی در سه منطقه وسیع ایران، گسترش دین اسلام و پذیرش آرام آرام آن به وسیله اکثر ایرانیان و رسوخ زبان عربی در این زبان، موجی از واژه‌ها، عبارات و مفاهیم عربی نیز به زبان فارسی سرازیر شد و زبان فارسی را دستخوش تحولات عظیمی کرد. پیدایش علما، حکما و فیلسوفان اسلامی ایرانی‌الاصل در ایران و نگارش کتاب‌های فلسفی، دینی، ریاضی، طب، قانون و امثال آن به زبان عربی و فارسی برای جهان اسلام و بالاخره، نشر علم و دانش اسلامی موجب کاربرد زبان عربی و فارسی به طور

موازی و پایه پای هم در ایران، متداول گردید و موجب شد که علمای ایرانی، زبان فارسی را نیز به خط و الفبای عربی بنویسند. ورود واژه‌های بی‌شمار عربی به زبان فارسی، غنای زیادی به این زبان بخشید و خطوط مختلفی که در فارسی میانه وجود داشت مثل دین دبیره، عام دبیره و مانند آن همه منسوخ و خطی یکنواخت و منسجم به وجود آمد. برای اصواتی که در زبان فارسی بود ولی در عربی حروفی برای نگارش آنها نبود، حروف «چ، ژ، پ، گ» وضع شد و لذا، ایرانیان از اواسط قرن دوم کتابت‌های خود را با الفبای عربی شروع کردند. به این ترتیب، خط فارسی با الفبای عربی رواج یافت و در قرن سوم هجری پایه‌های آن استوار و به شکل فارسی امروز رایج شد. از نظر زبان‌شناسی سنتی ایرانی، این خط و زبان به «فارسی نوین» معروف شد که شامل فارسی دری، فهلوی و آذری نیز می‌شد که این جریان را تکوین مجدد زبان فارسی می‌نامند. این زبان فارسی که دنباله فارسی میانه یعنی فارسی پهلوی ساسانی است، خود دنباله فارسی هخامنشی یا فارسی باستان بود که سرانجام به صورت فارسی نوین رشد و گسترش یافت.

محمد معین در مقدمه فرهنگ خود (۱۳۶۰، چ چهارم، ص سی و سه) می‌نویسد: «شواهدی در دست است که از اواسط قرن پنجم هجری تلاش‌هایی در امر فرهنگ‌نویسی برای زبان نوین انجام گرفته است. نام دو فرهنگی که در قرن پنجم تألیف شده بودند به ما رسیده است: (الف) رساله ابو حفص سفدی و (ب) «تفاسیر فی لغة الفرس» تألیف شرف الزمان قطران بن منصور ارموی شاعر معروف (متوفی ۴۶۵ هـ ق) ولی هیچ یک از این دو کتاب به ما نرسیده است».

احتمال دارد که تلاش‌های بیشتر فرهنگ‌نویسی، چه قبل و چه بعد از قرن پنجم در ایران در مورد زبان فارسی نوین به کار رفته باشد که صورت املائی و معانی کلمات فارسی و عربی را انسجام بخشیده باشد ولی ممکن است در اثر حوادث تاریخی از بین رفته یا قابل ملاحظه و ذکر در کتاب‌ها نبوده باشند و نامشان در هیچ رساله‌ای بیان نشده باشد.

اما قدیمی‌ترین فرهنگ لغت که به وسیله ایرانیان نوشته شده و در حال حاضر موجود و قابل دسترسی است «لغت‌نامه اسدی طوسی» است که اسدی طوسی آن را در قرن پنجم هجری تألیف کرده و به «لغت فرس» هم مشهور است. محمد معین (۱۳۶۰، ص ۱ و ۲) در باره «لغت فرس» می‌گوید: «لغت‌نامه طوسی یکی از کتاب‌هایی است که در آن بسیار دست برده‌اند و در هر زمان برای تکمیل، چیزی بر آن افزوده شده است. با این همه، کتابی است جالب توجه و سودمند که اساس و مبنای همه لغت‌نویسانی است که پس از اسدی آمده‌اند».

ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، شاعر حماسه‌سرای معروف قرن پنجم هجری، کتاب «گرشاسب‌نامه» را در سال ۴۵۸ هجری به نام ابودلف حکمران ارانی نخجوان به پایان رساند و «لغت فرس» یا «فرهنگ لغت فرس» را بعد از «گرشاسب‌نامه» تألیف کرد. از آثار منظوم دیگر او «قصاید مناظرات» است که شامل مناظره «آسمان و زمین»، «مغ و مسلمان و زرتشت» و مانند آن است. ولی در تاریخ ۴۴۷، نسخه کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» ابومنصور موفق هروی را به خط خود استنساخ کرد و آن قدیمی‌ترین نسخه خطی فارسی نوین است که در دست داریم. نسخه اصلی در کتابخانه ملی وین موجود و محفوظ است (زهرآخانلری، ۱۳۴۸، ذیل اسدی طوسی، ص ۵۱) و فرهنگ فارسی معین، ۵ جلدی، اعلام، جلد ۵، (ذیل اسدی طوسی، ص ۱۳۹). اسدی طوسی اوایل قرن پنجم متولد و در سال ۴۶۵ ه‍.ق وفات یافته است.

فرهنگ‌های با اهمیت دیگری که بعد از «لغت فرس» اسدی طوسی تهیه شده‌اند زودتر از قرن هشتم هجری نیستند و اگر هم بوده‌اند به گونه‌ای از بین رفته یا گمنام مانده‌اند. اما از قرن هشتم به بعد شاهد ظهور فرهنگ‌های متعددی هستیم که فقط به ذکر نام، تدوین‌کننده و زمان تقریبی پیدایش آنها بسنده می‌کنیم تا معرفی جامع و مختصری کرده باشیم:

- صحاح الفرس، از شمس‌الدین محمد هندوشاه نخجوانی مشهور به شمس منشی در ۷۲۸ ه‍.ق.

- لغت فرس و یک فصل (فن چهارم) در کتاب «معیار جمال و مفتاح ابوالاسحاق» از فخری اصفهانی در قرن هشتم.

- فرهنگ میرزا ابراهیم، از میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین اصفهانی در زمان سلطنت شاه طهماسب صفوی (۹۸۴ - ۹۳۰) در قرن دهم هجری.

- مجمع‌الفرس، نام فرهنگ لغت دیگری است که شخصی به نام محمد قاسم متخلص به سروری کاشانی ابن حاج محمد آن را در سال ۱۰۰۸ ه‍.ق یعنی اوایل قرن یازدهم تدوین کرد.

- فرهنگ جهانگیری در هند تدوین شد و از مجمع‌الفرس که به هند آمده بود استفاده کرده و سپس به ایران وارد شد و متقابلاً سروری در تجدیدنظر فرهنگ خود یعنی مجمع‌الفرس از آن بهره گرفت.

- برهان جامع فرهنگ معتبر دیگری است که در قرن سیزدهم توسط محمد کریم تبریزی تألیف و در سال ۱۲۶۰ ه‍. در تبریز چاپ شد که خلاصه فرهنگ دیگری به نام «برهان قاطع» است. لازم به ذکر است که «برهان قاطع» به وسیله محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان در سال ۱۰۶۲ در هند تألیف شده بود.

- انجمن آراء نام فرهنگ لغتی است که رضاقلی خان هدایت‌الله باشی در سال ۱۲۸۸ ه‍.ق آن را تألیف کرد.

- فرهنگ ناظم‌الاطبا یا «نفیسی/فرنودسار» که توسط اکبرخان نفیسی معروف به ناظم‌الاطبا (متوفی در ۱۳۴۴ ه‍.ق) در پنج جلد منتشر شد.

- آندراج در سال ۱۳۰۶ ه‍.ق در هند تألیف شد ولی از آن جایی که بسیار مورد توجه و استفاده ایرانیان بود، از ذکر نام آن خودداری نکردیم.

- لغت‌نامه دهخدا به وسیله مرحوم علی اکبر دهخدا تألیف و در سال ۱۳۲۵ ه‍.ش انتشار نخستین دوره آن از طرف مجلس شورای ملی وقت آغاز شد. سپس اداره و طبع آن به دانشگاه تهران محول گردید و تاکنون چهار بار چاپ شده است. چاپ دوم از دوره جدید آن در ۱۳۷۷ توسط مؤسسه دهخدا (زیر نظر دانشگاه تهران) در پانزده جلد نفیس و یک جلد مقدمه به چاپ رسیده است.

- فرهنگ فارسی معین بر اساس معیارهای نوین زیر نظر دکتر محمد معین تدوین و

در شش مجلد در سال ۱۳۴۲ ه‍.ش منتشر شد. چاپ چهارم این فرهنگ در سال ۱۳۶۰ به انتشارات امیرکبیر واگذار و از آن CD نیز تهیه شده است. جلد پنجم و ششم این فرهنگ اعلام است و به صورت دانشنامه‌ای است. بخشی از جلد چهارم فرهنگ معین دارای ترکیبات خارجی مستعمل در زبان فارسی است که شامل واژه‌ها، ترکیبات و اشتقاقاتی از زبان‌های عربی، ترکی، فرانسوی، انگلیسی و مانند آن است که در زبان فارسی امروز کاربرد دارد و این، یکی از امتیازات بسیار مثبت این فرهنگ می‌باشد.

پس از فرهنگ معین، فرهنگ‌های متعدد دیگری هم برای زبان فارسی تهیه شده‌اند که به دلیل کثرت به ناچار چند فقره از مشهورترین آنها را می‌آوریم.

- فرهنگ عمید (چ اول، ۱۳۴۲) که تاکنون بارها به چاپ رسیده و ویژگی آن این است که فقط به بیان معنی و تعریف واژه‌ها پرداخته و تلفظ مدخل‌ها را نیز با کاربرد اعراب نشان داده است. در پایان این فرهنگ، حدود ۲۸ صفحه نام اشخاص و اعلام آمده که بیشتر شخصیت‌های ادبی زبان فارسی هستند.

- فرهنگ دو جلدی شمیم (امیرکبیر، چ اول، ۱۳۳۲؛ چ سوم، ۱۳۷۹)، تألیف علی اصغر شمیم. از ویژگی این فرهنگ چاپ تصاویر بسیار زیاد برای نشان دادن بهتر معانی واژه‌ها می‌باشد.

- فرهنگ دانشگاهی

- فرهنگ تک جلدی زبان فارسی، مهشید مشیری. مؤلف ویژگی فرهنگ خود را الفبایی - قیاسی و مبتنی بر سیستم پیشرفته فرهنگ‌نویسی فرانسه دانسته است. همچنین معتقد است که این فرهنگ ویژگی‌های خاصی دارد که کاربرد آن را بسیار مفید می‌سازد.

- فرهنگ لغات عامیانه و معاصر از منصور ثروت و رضا انزایی‌نژاد. این فرهنگ شامل اصطلاحات روزمره بسیار و واژه‌های نوینی است که در نوشته‌های معاصر و در محاوره روزمره کاربرد دارند و از این لحاظ کاری بسیار بدیع و سودمند و نوگراست. در این فرهنگ تلفظ کلمات به حروف آوایی و دقیق آمده است. این اثر در سال ۱۳۷۷ در تهران به چاپ رسیده است.

- فرهنگ بزرگ سخن، فارسی به فارسی به سرپرستی حسن انوری، شامل ۸

جلد از واژه‌های فارسی در ۱۲ قرن گذشته. این فرهنگ زیر چاپ است و در زمان انجام این پروژه هنوز نسخه‌ای از آن منتشر نشده و مجالی برای بهره‌گیری دست‌نهاد (در حال حاضر این فرهنگ به چاپ رسیده است).

لازم به ذکر است که تعدادی فرهنگ لغات فارسی نیز در کشور هند تدوین و منتشر شده‌اند که چون خارج از کشور ایران بوده و برای زبان فارسی به گونه‌ای که در هند به کار می‌رفته تدوین شده‌اند و تعدادشان نیز نسبتاً زیاد و چندین برابر تعداد فرهنگ‌هایی است که در ایران به چاپ رسیده است، برای احتراز از اطاله کلام ذکری از آنها به میان نیاوردیم. علاقه‌مندان می‌توانند برای آشنایی با آنها به مقدمه فرهنگ فارسی دکتر معین مراجعه نمایند.

پیشینه فرهنگ‌نگاری در غرب

بنا به اهمیتی که بسیاری از معیارها و شیوه‌های فرهنگ‌نویسی غرب دارند و تأثیری که ممکن است بر کار فرهنگ‌نویسی کشورهای دیگر مثل ایران داشته باشند و کار فرهنگ‌نویسی را رونق، گسترش و ارتقاء بخشند، بر آن شدیم که به طور مجمل پیشینه فرهنگ‌نویسی انگلیس و آمریکا را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. البته به علت عدم آشنایی کافی با زبان فرانسه یا آلمانی، متأسفانه نمی‌توانیم سنت فرهنگ‌نویسی در فرانسه یا آلمان را در این گفتار بررسی کنیم. شکی نیست که بررسی در اهداف، انگیزه‌ها، نگرش‌ها، نیات و تمایلات فرهنگ‌نویسی در این دو کشور انگلیسی زبان (آمریکا و انگلیس)، می‌تواند تا حد زیادی روشنگر بسیاری از فرآیندها و سوگرایی‌های فرهنگ‌نویسی باشند و کیفیت و کمیت کار فرهنگ‌نویسی را برای ما روشن کنند. شاید از این رهگذر بتوانیم با مقایسه و تطبیق دو سنت فرهنگ‌نویسی غرب و شرق یا اروپا و ایران بتوانیم بهتر از عهده بررسی و داوری معیارهای فرهنگ‌نویسی صحیح برای زبان فارسی برآیم.

پیش از معرفی جریان فرهنگ‌نویسی و فرهنگ‌های معتبر انگلیسی، لازم به ذکر است که فرهنگ‌های لغت یک پدیده مدرن و دست‌آورد عصر حاضر نیستند بلکه برای نمونه یونانیان باستان در قرون پیش از میلاد مسیح دارای انواع

مختلفی از فرهنگ بوده‌اند، چینی‌ها دارای shou wen یعنی فرهنگ لغت بسیار گسترده بودند که قدمت آن به ۱۵۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. در ایران، نخستین فرهنگ معتبر، لغت فرس اسدی متعلق به قرن پنجم هجری قمری است ولی می‌دانیم که نام فرهنگ‌های لغتی هم که پیش از آن در کتاب‌ها ذکر شده اینک ناپدید شده‌اند. در جهان اسلام «فرهنگ‌نویسی» با عناوین «فقه‌اللغه» از قرن دهم میلادی وجود داشته است. در انگلیس جان آوگارلند (John of Garland) فهرست طبقه‌بندی شده‌ای از لغات را در قرن سیزدهم تدوین کرده بود و آن را Dictionarus نامید که نخستین اسمی است که در این مورد یعنی «فرهنگ لغت» در زبان انگلیسی به کار برده شده است.

وبستر عصر جدید (چ دوم دانشگاهی، ۱۹۷۰، مقدمه، ص XV) اظهار می‌دارد که «نخستین فرهنگی که به زبان انگلیسی با عنوان Promtorium Parvulorum نوشته بود در انگلیسی به معنای A treasure house for children (یا گنجینه‌ای برای کودکان) نامیده شد و پیش از قرن هفدهم تدوین یافته بود که الگویا منبعی برای فرهنگ‌های دوزبانه قرن هفدهم قرار گرفت». جالب این که افراد بزرگسال بیشتر از این فرهنگ استفاده می‌کرده‌اند.

به هر حال، سنت فرهنگ‌نویسی در انگلستان به طور جدی از قرن هفدهم شروع شد که به اختصار به معرفی و توضیح آنها می‌پردازیم و بنا به زمان تدوین، به ترتیب از قرن هفدهم تا به امروز می‌آوریم.

قرن هفدهم

در ۱۶۰۴، رابرت کاودری (Robert Cawdrey) کتاب لغتی را با عنوان: A table alphabetticall of "Hard usuall English wordes" for the "benefit and help of ladies, gentle women, or any other unskilfull persons."

به چاپ رساند (باید توجه داشت که شکل املائی برخی کلمات در عنوان کتاب با رسم‌الخط نوین انگلیسی امروز متفاوت است). «کاودری» با انتشار این فرهنگ امتیاز نخستین فرهنگ انگلیسی نوین (یا عصر نوین) را به خود اختصاص داد. او در این فرهنگ، ۲۵۰۰ واژه را با معانی ساده و تعریف‌های

کوتاه آورده بود مانند این واژه‌ها: *glacilate, concinnate, commotrix*. این فرهنگ و سایر فرهنگ‌هایی که بر این روال در قرن هفدهم منتشر شدند، ویژگی *hardwords* را به خود نسبت می‌دادند یعنی برخورداری از واژه‌های مشکل، و هدف اصلی آنها کمک به افراد کم‌سواد و نیازمند به کاربرد واژه‌های مشکل در سطح اجتماعی بالا و در حد زبان معیار بوده و نیز معرفی برخی از معانی کمیاب و نادر. همچنین، گاهی هدف آنها استفادهٔ خارجیان، صنعت‌گران و کشاورزان نیز بود. این که طبقه اشراف و افراد حرفه‌ای و متخصص خود به خود بر این گونه واژه‌های مشکل تسلط داشتند، امر مسلمی دانسته می‌شد. این شیوه فرهنگ‌نویسی با ایدهٔ *hardwords* حدود یک قرن دوام پیدا کرد. از فرهنگ‌های معروف دیگری که در این راستا در انگلستان تدوین شدند، می‌توان فرهنگ‌های زیر را نام برد:

- فرهنگ کوکرمَن (*Coockerman's the English Dictioinary*) نخستین کتابی است که در سال ۱۶۲۵ منتشر شد و می‌توان به واقع نام فرهنگ لغت به آن داد.
 - فرهنگ ادوارد فیلیپ (*Edward Philip's New World of Words*) که برادرزادهٔ شاعر معروف انگلیسی جان میلتون بود در سال ۱۶۵۸ منتشر شد.
 - الیشاکولز (*Elisha Coles*) در سال ۱۶۷۲، فرهنگ لغتی در مورد شرح لغات مشکل با عنوان (*An English dictionary explaining difficult terms*) منتشر کرد که یکی از فرهنگ‌های معتبر آن زمان به حساب می‌آمد. اما ظاهراً کار او این بود که با زبان مشکل و به گونه‌ای پیچیده، لغات ساده و روزمره را تعریف کند. برای نمونه تعریفی را که برای واژه «اسب» در آن فرهنگ آورده ببینید:
- horse:** "a rope fastened to the foremost shrouds, to keep the spritsail sheats clear of the anchor-flukes."

قرن هیجدهم

نخستین لغت‌نامه‌ای که سنت «واژه‌های مشکل» را شکست و تعاریف شفاف‌تری در بارهٔ لغات و مدخل‌ها آورد و حجمی نسبتاً زیاد داشت، فرهنگی بود که در سال ۱۷۰۲ با نام (*A New English Dictionary*) و به وسیله جان کِرسی (*John Kersey*) منتشر شد که اسم مؤلف را بر روی آن به صورت J.K. آورده

بود. فرهنگ او شامل ۳۸۰۰۰ مدخل بود. او چند سال بعد تجدیدنظر عمده‌ای در این فرهنگ کرد و چاپ دوم آن را در سال ۱۷۰۶ با عنوان (Phillip's New World of Words) منتشر ساخت به دنبال آن، «کرسی» فرهنگ کوچک و ارزان قیمت دیگری را با نام (Dictionarium Anglo-Britannicum) به چاپ رسانید. او پس از آن با یک تفکر تازه و تتبع دیگر و مهم نخستین فرهنگ رومیزی یا دانشگاهی را به وجود آورد که از آن زمان به بعد پیشرو فرهنگ‌های رومیزی یا دانشگاهی قرار گرفت و فرهنگ خود را نیز به همین عنوان به چاپ رسانید: (Desk or College Dictionary).

دومین نامی که در فرهنگ نویسی قرن هیجدهم انگلیس بسیار درخشان و مشهور است نام «ناتان یا ناتانلی بیلی» (Nathanilie Bailey) است، اگر چه تحت الشعاع شهرت و شخصیت ادیب و نویسنده معاصر خود یعنی «ساموئل جانسون» (Samuel Johnson) قرار گرفت، اما بدون شک بزرگ‌ترین فرهنگ‌نویس این قرن به حساب آید. «بیلی» سه نوع فرهنگ تهیه کرد که هر کدام از نظر حجم بزرگتر از قبلی و از نظر کیفیت نیز بهتر از نوع پیشین بود و بین سال‌های ۱۷۲۱ تا ۱۷۳۶ منتشر شدند.

«بیلی» نخستین کسی بود که برای جمع‌آوری لغات روش خاصی ابداع کرد و تدوین آنها را تکامل بخشید. او مشخصه ریشه‌شناسی لغات (etymology) را به مدخل‌ها افزود و برای نخستین بار نشانه تکیه (stress) را روی لغات مشخص و نیز وضعیت هجابندی (syllabification) را برای واژه‌های مدخل مهیا کرد و از این لحاظ کمک زیادی به واژه‌شناسی و اطلاعات واژگانی مردم و فرهنگ انگلیس کرد. عنوان فرهنگ او (A Universal Etymological Dictionary) بود.

با وجود این، «بیلی» گه‌گاه در تعریف لغات دستخوش احساسات فردی یا سلیقه‌ای شده است. گرچه مردم انگلستان «بیلی» را پدر فرهنگ‌نویسی کشور خود می‌شناسند، اما از پاره‌ای تعاریف که برای برخی لغات داده چندان راضی نیستند. البته این نمونه‌ها چندان زیاد نیست که از محبوبیت بیلی بکاهد. برای نمونه، وی در تعریف اسب که محبوب‌ترین چهارپای مردم انگلستان است،

تعریف ناروای «جانور درنده بسیار معروف» را آورده و می‌نویسد: «نوع نر و ماده او را به همین نام اسم می‌برند». این ضعف به این دلیل است که نخستین فرهنگ‌نویسان انگلیس، در تعریف کلمات، هیچ توجهی به چگونگی کاربرد لغات در موقعیت‌های اجتماعی و متون زبانی نداشتند و آنچه را که تشخیص می‌دادند، در توصیف آنها می‌آوردند.

سومین فرهنگ قابل ذکر که بین آثار «بیلی» و فرهنگ‌نویس مشهور بعدی یعنی ساموئل جانسون منتشر شد و طرفداران زیادی یافت، فرهنگ «توماس دیچه» است که با نام (Thomas Dyche's A New General English Dictionary) در سال ۱۷۳۵ به چاپ رسید. مشخصه ممتاز این فرهنگ که سبب اهمیت آن شد، نشان دادن صورت تلفظ برای واژه‌های مدخل بود. وانگهی برخی از اطلاعات دستوری را نیز در توضیح واژه‌ها اضافه نمود.

چهارمین فرهنگ پیش از فرهنگ ساموئل جانسون، توسط «بنجامین مارتین» با نام (Benjamin Martin's Lingua Britanica Reformata) در سال ۱۷۴۹ منتشر شد. این فرهنگ الگویی از «تعریف تحلیلی» را به وجود آورد که در آن برای هر واژه معانی گوناگونی را که در متون به دست می‌آورد، با ذکر شماره از هم مجزا می‌کرد و این روند بعدها الگوی تبیین معانی مختلف واژه‌ها در فرهنگ‌های مهم قرار گرفت.

پنجمین و مشهورترین فرهنگ قرن هیجدهم فرهنگ «دکتر ساموئل جانسون» است. در سال ۱۷۴۷، دکتر جانسون با گروهی از کتاب‌فروشان لندن قراردادی منعقد کرد تا فرهنگ جامعی از زبان انگلیسی تهیه کند. مبلغ این قرارداد ۱۵۷۵ پوند بود که در سال ۱۷۵۵ یعنی بعد از هشت سال تلاش سخت و پیگیر این فرهنگ در دو جلد بزرگ به چاپ رسید و بیش از ۲۳۰۰ صفحه و حدود ۵۰۰۰۰ واژه مدخل را تعریف کرده بود.

او در این فرهنگ با تمامی شهرت و اعتباری که کسب کرد، ولی باز هم در تعریف واژه‌ها، سلیقه‌ای کار کرده و فرهنگ را از حالت توصیفی به حالت تجویزی و فردسالاری درآورده است. او برای مثال، در معنای واژه Oats (یعنی جو صحرایی) چنین می‌نویسد:

OATS: n. A grain which in England is generally given to horses, but in Scotland supports the people."

ساموئل جانسون در اعمال سلیقه و تعصب فردی تا آنجا پیش می‌رود که کار سرکوفت زنی به دوست و تذکره‌نویس خود جیمز بازول را که اهل اسکاتلند است، در معانی واژه «جو صحرایی» به خوبی نشان می‌دهد. او به تمسخر می‌گوید: «در اسکاتلند جو خوراک مردم است نه اسب‌ها». این کار او، به طور مشخص، هیچ ضابطه‌ای برای بیان تعریف واژه‌ها ندارد چرا که تمایلات فردی در آن کاملاً مشخص است. تعریف‌های ساموئل جانسون از واژه‌های انگلیسی اکثراً طولانی، کسل‌کننده و ملال‌انگیز است. این وضعیت به "Johnson's ponderousness" معروف است. برای مثال تعریف او را برای "Network" در زیر ملاحظه می‌کنیم:

Network: "Any thing reticulated or decussated, at equal distances, with interstices between the intersections".

در فرهنگ جانسون بی‌دقتی‌هایی هم دیده می‌شود. معروف است که خانمی از او سؤال کرد چرا pastern (تَجولق یا فرورفتگی بالای سم اسب) را The knees of a horse (یعنی زانوی اسب) تعریف کرده و ساموئل جانسون فوراً در پاسخ او گفت:

Ignorance, Madam, pure ignorance,

با این حال، مقدمه‌ای که جانسون در آغاز «فرهنگ لغات انگلیسی» خود نوشته، بهترین مطلبی است که در انگلیسی در مورد فرهنگ‌نویسی به نگارش در آمده است.

مرحله بعدی در رشد فرهنگ‌نویسی در انگلستان، توجه بیشتر به تلفظ (pronunciation) و نیز به گونه‌ای که بعدها مشهور شد «درست‌خوانی» (orthoepy) بود که شماری از فرهنگ‌نویسان اواخر قرن هیجدهم را به خود مشغول کرد و در نتیجه، فرهنگ‌های متعدد تخصصی برای تلفظ صحیح به وجود آمد. ویلیام کنریک (William Kenrich) نخستین کسی بود که در سال ۱۷۷۳ واژه‌ها را به هجاها تقسیم و کیفیت آوایی (فونتیک) آنها را با نشانه‌های فونتیک مشخص کرد.

یکی دیگر از این نوع فرهنگ‌نویسان که هدف اصلی خود را برقراری «نوعی تلفظ استاندارد» (to establish a standard pronunciation) قرار داد توماس شریدان (Thomas Sheridan) اهل ایرلند بود و به همین دلیل ساموئل جانسون همیشه با او مخالفت و منازعه داشت.

قرن نوزدهم

فعالیت فرهنگ‌نویسی در آمریکا و نام نوح وبستر (Noah Webster)، جریان فرهنگ‌نویسی زبان انگلیسی را حدود نیم قرن تحت‌الشعاع قرار داد. برای اکثر مردم آمریکا، نام نوح وبستر یعنی «فرهنگ لغت». وبستر که یک یانکی اهل کنتاکی بود، مشاهده کرد که در سال‌های ۱۸۰۰، یعنی سال‌های آغازین قرن نوزدهم، فرهنگ لغت ساموئل جانسون قدیمی شده و از حیث انتفاع افتاده است. بخصوص که تا آن زمان رشته‌های علمی جدیدی نیز از علوم، فنون، اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی در آمریکا رشد کرده بود. وبستر به این واقعیت بسیار مسلم واقف بود که کشور آمریکا مسائل و عوامل زبانی مخصوص به خودش دارد و لازم است «فرهنگ لغت» خاص خود را داشته باشد و از این لحاظ، با پیشرفت‌های زیادی که در کلیه جنبه‌های علمی و ادبی کرده، دیگر نمی‌تواند آبخوری از علوم و فنون فرهنگ انگلستان داشته باشد. نوح وبستر از ۱۸۰۷، شروع به تدوین فرهنگ زبان انگلیسی از نوع آمریکایی کرد و موفق شد در ۱۸۲۸ نخستین جلد آن را چاپ کند. فرهنگ وبستر ۷۵۰۰۰ واژه را در ۱۹۳۶ صفحه تعریف کرده بود. وبستر در ۱۸۴۰، موفق به چاپ مجدد فرهنگ خود شد و تا پیش از فوت خود یعنی سال ۱۸۴۳ کارهای مقدماتی را برای چاپ سوم آن انجام داد. اما چون وبستر درگذشت، چاپ سوم آن فرهنگ برای نخستین بار به وسیله کمپانی جی - سی مرین (G.&C. Merrian) در ۱۸۴۷ انجام گرفت. در ۱۸۶۴ که چاپ پنجم این فرهنگ منتشر شد، با عنوان جدید The Unabridged W. D. ظاهر شد و ماهیت آن نیز از فرهنگ‌های قبلی که وبستر تدارک دیده بود، متمایز گردید. در این نسخه، توضیحات ریشه‌شناسی (etymology) و تاریخ زبان انگلیسی منطبق

با پیشرفت دانش زبان‌شناسی شده بود. فرهنگ‌های دیگری که منطبق و هم‌مطراز این نظام فرهنگ‌نویسی بودند و از قبال فرهنگ وبستر به وجود آمدند، عبارت بودند از:

New International (1909); The New International Edition (1934); Webster's Third New International (1961).

فرهنگ وُریسטר (Worcester's Dictionary). گرچه شهرت ژوزف وریسטר (Joseph Worcester) تحت الشعاع نوح وبستر قرار گرفت، با این حال، وی فرهنگ‌هایی را پدید آورد که به هیچ وجه کم‌تر از فرهنگ وبستر نبودند. بهترین دستاورد وُریسטר، فرهنگی بود که در ۱۸۶۰ منتشر شد و بیش از ۳۰ سال تجربه فرهنگ‌نویسی، آن را به اعلا‌ترین درجه خود رسانده بود و برتر از چاپ چهارم وبستر (۱۸۵۹) محسوب می‌شد. این فرهنگ، نخستین فرهنگی بود که تصاویر و مترادف‌ها را در متن فرهنگ وارد کرد و اولین فرهنگی بود که به وسیله یک گروه بزرگ، ویراستاری و مشاوره شده بود. فرهنگ انگلیسی آکسفورد (OED). در سال ۱۸۵۷، ریچارد شنویکس ترنچ (Richard Chenevix Trench) سخنرانی مبسوطی در مورد «پاره‌ای نارسایی‌های فرهنگ‌های انگلیسی ما» در انجمن زبان‌شناسی انگلستان بیان کرد و این امر موجب شد که نهال بعدی و جاودانه فرهنگ‌نویسی بریتانیایی به ثمر بنشیند.

«ترنچ» پیشنهاد تدوین فرهنگی را داد و در مورد عنوان آن از همه نظرخواهی کرد. ابتدا عنوان آن را (A New Dictionary on Historical Principle (NED) گذاشتند ولی در ۱۸۹۴ با نام The Oxford English Dictionary (OED) به چاپ رسید.

این فرهنگ شامل ۱۲ جلد و بالغ بر ۱۵۴۸۷ صفحه می‌شد. جلد اول آن در ۱۸۸۴ و دوازدهمین جلد آن در ۱۹۲۸ منتشر شد و یک جلد ضمیمه نیز در ۱۹۳۲ برای آن منتشر گردید. این اثر مبتنی بر ۵ میلیون فیش اطلاعاتی بود که فقط ۲ میلیون آن در این فرهنگ استفاده شد. این فرهنگ تاریخ کامل ۲۵۰۰۰۰

واژه انگلیسی را تعریف می‌کند و مجموع مدخل‌های آن به ۴۱۴۰۰۰ فقره می‌رسد که دقیقاً از شواهد کاربرد واقعی آنها استخراج شده‌اند. فرهنگ انگلیسی آکسفورد حاصل کار عظیم فرهنگ‌نویسی زبان انگلیسی و به دنبال آن چاپ تعدادی از آثار مشابه است.

از دیگر فرهنگ‌های این قرن، می‌توان دو فرهنگ را نام برد: یکی فرهنگ «جان اوگیلوی» با عنوان John Ogilvie's Imperial Dictionary که در ۱۸۵۱ به چاپ رسید و دیگری فرهنگ بسیار سودمند جیمز استورمونت که در سال ۱۸۷۱ منتشر شد با عنوان James Stormonth's the Etymological and Pronunciation Dictioary که بسیار تحسین‌برانگیز بود و با فرهنگ وبستر و وُریستر آمریکایی برابری می‌کرد.

در این دوره، واژه دانشنامه (دائرةالمعارف یا Encyclopedia) نیز برای برخی فرهنگ‌ها به کار گرفته شد و نشانگر این بود که این فرهنگ‌ها نه تنها واژه‌ها بلکه چیزهایی را که آن واژه‌ها برایشان به کار برده می‌شد به طور طولانی توضیح می‌دادند. چند نمونه از دانشنامه‌های این قرن را در زیر می‌آوریم:

- دانشنامه Charles Annadale's, 1882, Revision of Ogilvie's Dictionary که در واقع، «چارلز آناردیل» در سال ۱۸۸۲ با تجدیدنظر در فرهنگ لغات «اوگیلوی» آن را به صورت دائرةالمعارف یا Encyclopedia منتشر کرد.

بهترین نمونه دائرةالمعارف انگلیسی دانشنامه زیر می‌باشد:

- John Hunter's 14-volume: The Encyclopedic Dictionary of Cassell's 1979-1888.

اما بزرگترین فرهنگ دائرةالمعارف آمریکایی فرهنگ زیر است:

- Century Dictionary and Cyclopedia (1889-1899).

در این فرهنگ، ۲۰۰۰۰۰ اصطلاح تعریف شده و ۲۵۰۰۰۰ اسامی تذکره‌ای و جغرافیایی مشخص و توضیح داده شده‌اند. در سال ۱۸۹۴، کمپانی «فونگ و واگنالز» (Funk & Wagnalls) فرهنگ استاندارد (Standard

(Dictionary) خود را زیر نظر سردبیر و رئیس آن مؤسسه، اسحاق ک. فونک منتشر کرد. این کتاب چهار خط‌مشی جدید را که همگی به دلیل ارتقاء فرهنگ‌نویسی آن مؤسسه بود در نظر گرفتند. این چهار خط‌مشی چنین است: اول: آرایش معانی یا تعاریف لغات به ترتیب فراوانی کاربرد آنها در زمان حال و نه براساس رخداد تاریخی آنها از گذشته به حال.

دوم: قرار دادن توضیحات ریشه‌شناسی (etymology) در پایان تعاریف هر مدخل و نه در آغاز آن.

سوم: به کارگیری یک نظام الفبایی برای تمام اقلام فرهنگ اعم از واژه‌ها و اعلام معمولی به جای جدا کردن و قرار دادن اعلام در بخشی مجزا.

چهارم: به کارگیری حروف کوچک در آغاز هر مدخل مگر این که آن کلمه اسم خاص باشد.

فرهنگ دانشنامه‌ای استاندارد، مورد تجدیدنظر قرار گرفت و نسخه جدیدی از آن در ۱۹۰۳ به چاپ رسید. مجدداً با ویراستاری کامل و با عنوان "New Standard" در ۱۹۱۳ برای بار سوم منتشر شد. فونگ بخصوص علاقمند به اصلاحات املائی و نمود صحیح آوایی کلمات بود.

قرن بیستم

بنا به دلایل متعدد که البته در جایی به وضوح و شفافیت بیان و توجیه نشده، فرهنگ‌های لغت در کشورهای انگلیسی زبان جزو ویژگی‌های خاص این زبان و بخش تفکیک‌ناپذیری از آن هستند. مردم انگلستان و بیشتر از آنها، آمریکایی‌ها علاقه شدیدی به استفاده از فرهنگ‌های انگلیسی به انگلیسی دارند و خود را همواره نیازمند بدان و آن را سودمند برای کاربرد بهتر زبان خود می‌دانند. تقریباً همه انگلیسی‌زبانان با سواد و بخصوص تحصیل‌کرده‌ها بعد از کتاب مقدس یک یا چند فرهنگ لغت انگلیسی نیز در خانه دارند.

دلایل این گونه نیاز روانی - زبانی این است که حجم وسیعی از واژگان زبان انگلیسی از کشورهای مختلف به این زبان وارد شده که قبل از هر چیز با ورود مسیحیت و فرهنگ غرب، واژه‌های فراوان وارداتی از زبان یونانی و لاتین

بوده‌اند. سپس با ورود اقوام آلمانی باستان به نام نُرت (Norths) و اقوامی از آنها به اسامی انگل، ساکسون و جوتس (Jutes) در قرن پنجم میلادی و سپس ورود وایکینگ‌های دانمارکی در قرن نهم به این جزیره و ماندگاری آنها در شمال این کشور مواجه شدند. همچنین، اقوام بومی مثل کلت‌ها (Celts)، ویلزها (wales) و بریتین‌ها (Britain) را به کوه‌های شمال یا به جزایر ایرلند یا به شمال فرانسه فراری دادند و خود در جزیره مستقر شدند. بعد از سال ۱۰۶۶، فرانسوی‌ها به سرکردگی ویلیام فاتح (William the Conqueror) به این کشور حمله کردند و حدود سه قرن بر این جزیره حکومت داشتند، به این ترتیب، سه قرن زبان فرانسه بر نیمه جنوبی این جزیره مسلط بود. از اواخر قرن ۱۳ و شروع قرن ۱۴، با حس وحدت ملی و بیداری حس میهن‌پرستی، انگل‌ها و ساکسون‌های تلفیق شده یا بهتر بگوییم انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها را از خاک خود بیرون کردند و زبان انگلیسی را مجدداً احیا نمودند. اما سیلی از واژه‌های فرانسه که به این زبان سرآزیر شده بود، ماندگار شد و زبان انگلیسی که قبلاً معجونی از لاتین، یونانی، آلمانی باستانی بود با فرانسه هم عجین شد و واژگان عجیب و غریبی را در این زبان به وجود آورد که همگی عاریتی و وارداتی بودند. ناگفته نماند که معدودی از واژه‌های کلت‌ها و ویلزها و بریتین‌ها هم از گذشته در این زبان ماندگار شده بودند. از قرن پانزدهم به بعد، زبان انگلیسی از همه زبان‌های دنیا واژه قرض گرفت اما دیگر از یک زبان خاص واژه‌های زیادی استقراض نکرد که هم زبان خود را تحت تأثیر یک زبان دیگرگون نکند و هم تجربه دوران تسلط فرانسه تکرار نشود. همه انگلیسی‌زبان‌ها بر این تصوراند که زبان‌شان واژه‌های بسیاری دارد و از همه زبان‌های دنیا واژگان بیشتری در خود جذب کرده و همچنین، هر واژه کاربردهای بسیار مختلفی دارد که برای یادگیری آنها نیازمند به یک فرهنگ هستند. فرهنگ‌های ریشه‌شناختی (etymological) نیز خیلی مورد علاقه انگلیسی‌زبان‌هاست چرا که مایل‌اند بدانند که منشأ واژه‌های آنها از چه زبانی بوده و در چه تاریخی به این زبان وارد شده و چه معنایی را در طول تاریخ به خود گرفته است.

به قول وبستر، مردم انگلیسی زبان تصور می‌کنند که بیش از دو میلیون کاربرد رسمی برای واژه‌های زبان‌شان وجود دارد که از هر زبان شناخته شده دیگر بیشتر است. بنابراین، آنها حساسیت خاصی نسبت به تلفظ و کاربرد واژه‌های خود دارند. بر این اساس، سخن‌گویان این زبان، نیازهای غیرمتعارفی را به فرهنگ لغات در خود احساس می‌کنند.

از طرف دیگر، کشور آمریکا با تاریخی نه چندان طولانی و به همراه سکنه آن، جز معدودی سرخپوستان بومی، از ملت‌های مختلف تشکیل شده‌اند و بزرگترین کشوری است که از نظر زمینه‌های زبانی، تفاوت‌ها و اختلافات قومی دارد. به این ترتیب، بزرگترین آزمایشی که در آن توانسته است همه مردم خود را یک‌پارچه و یک زبان کند و بزرگ‌ترین گروه یک‌پارچه شده‌ای از ملت‌های مختلف دنیا را به وجود آورد.

بنابراین، مردم این کشور به شکلی متفاوت نیازمند فرهنگ لغات انگلیسی هستند و همچنین، عشقی وافر به صحبت کردن درست و مسائل زبان‌شناختی دارند و روز به روز نیازشان به استفاده از فرهنگ‌های لغت افزون‌تر می‌شود. به هر حال، بنا به هر دلیل گفته یا ناگفته‌ای، هیچ ملتی مانند ملت انگلستان، فرهنگ انگلیسی آکسفورد (Oxford English dictionary) را به تمتع و کامیابی نرساندند و هیچ مانند آمریکا، فرهنگ A New English Dictionary on Historical principles را که همان فرهنگ نوح وبستر باشد، به موفقیت و سرافرازی نرساندند. این دو فرهنگ نیز همواره سعی کردند کاربرد تک تک واژه‌های زبان خود را که رواج گسترده در زبان انگلیسی پیدا کرده، جست‌وجو و در فرهنگ خود به حد کافی توصیف و تعریف کنند.

در اوایل قرن بیستم، یعنی حدود سال‌های ۱۹۰۰، همچنان که فرهنگ آکسفورد کامل می‌شد، نشر دانشگاهی آکسفورد (Oxford University Press) مسئول تدوین فرهنگ فشرده‌ای از انگلیسی آکسفورد شد که با عنوان The Concise Oxford Dictionary of Current English در سال ۱۹۰۷ به چاپ رسید و تا سال ۱۹۶۴ پنج بار توفیق چاپ مجدد حاصل کرد. این فرهنگ در

قطع فرهنگ رومیزی بود و برای مردم انگلیس استفاده عملی و فراوانی داشت. همچنین، در سال ۱۹۳۲، فرهنگ دیگری برمبنای همان فرهنگ تدوین و چاپ شد. در اینجا، نام چندین فرهنگ متمایز را که در قرن بیستم در انگلستان به چاپ رسید با ذکر سال نشر می آوریم ولی تعداد فرهنگ ها آن قدر زیاد و متنوع اند که نمی توان نام همه آنها را ذکر کرد:

- Henry Cecil Wyld's Universal Dictionary of English Language (1932).

- The Shorter Oxford English Dictionary (1932) (با ۱۹۵۰۰۰ فقره) (واژگانی).

- Sir William Gargie A Dictionary of American English (1938-44) 4 Volumes.

- The Dictionary of Americanisms (DA) (1951).

- Joseph Wright's English Dialect Dictionary (6 Volumes) (1989-1905).

- W. Skeat's Etymological Dictionary of English Language (1881). revised Ed. 1909.

- C.T. Onions' The Oxford Dictionary of English Etymology (1966).

- Klein's 2-Volume Comprehensive Etymological Dictionary of the English Language (1966-67).

- Walters. Avis: Dictionary of Canadianisms (1967).

فرهنگ های نیمه مفصل آمریکایی، یعنی فرهنگ هایی که به میزان متوسط بین ۱۸۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰ مدخل را دربرمی گیرند.

- Funk & Wagnalls Standard Dictionary of the English Language.

- International Edition 1958 (revised).

- Clavence Barnhart's World Book Encyclopedia Dictionary (1963).

- Random House Dictionary (1966) 2 Volumes.

- فرهنگ‌های رومیزی یا دانشگاهی آمریکایی: یکی از جالب‌ترین پیشرفت‌های فرهنگ‌نویسی، مقیاس‌های متفاوتی بوده که در تهیه فرهنگ‌های کوچک‌تر مانند قطع جیبی، بازویی و امثال آن مورد استفاده زیاد قرار گرفته‌اند. این فرهنگ‌ها نه تنها شامل فرهنگ‌های رومیزی یا دانشگاهی می‌شود، بلکه فرهنگ‌های مدارس ابتدایی، دبیرستانی و دانشگاهی را نیز دربر می‌گیرد که در ردیف‌های درجه‌بندی شده برای مقاطع مختلف تحصیلی تهیه شده‌اند. برخی از آنها را در زیر می‌آوریم:

- Clarent Barnhart's American College Dictionary (1947).
 - Webster's New World Dictionary (1953) Ed. by Joseph Friend and David Guralnit.
 - Webster's Ninth New Collegiate Dictionary (1983).
 - College Edition of Random House Dictionary (1968).
 - American Heritage Dictionary (1969).
- عناوین سایر فرهنگ‌های جدیدی که ذکر آنها پایان‌بخش این قسمت از مباحث ما خواهد بود:

- Cambridge International English Language & Culture.
- The Cobult (Serives) English Dictionary.
- Webster's New Twentieth Century Dictionary (unabridged) 1977.
- Webster's New World Dictionary of the American Language 1970, PP. 2400.
- Oxford Advanced Larner's Dictionary 1989.
- The American Heritage dictionary, Pocket size 1997.
- Oxford Learner's Pocket Dictionary. OUP. 1980-83.

بنیادهای زبان‌شناختی فرهنگ‌نگاری

همان‌طور که از بحث‌های پیشینه‌شناسی فرهنگ‌نویسی و فرهنگ لغات

برمی آید، «فرهنگ‌نویسی» یک نوع فعالیت ضروری و قدیمی است که به اندازه علاقه انسان به ارتباطات مکتوب و نوشتاری قدمت دارد و همواره پایه پای پیشرفت نگارش و ادبیات در زبان‌های مختلف مورد توجه بوده است. بنابراین، برای تدوین یک «فرهنگ لغت»، انسان باید دیدگاه و شناختی از پدیده «واژه» و درکی از چگونگی عملکرد آن در گفتار بین فردی داشته باشد. آن رشته علمی که بیش از هر رشته دیگر به استنباط ما از چگونگی کاربرد لغت در تکلم و در زبان کمک کرده، رشته زبان‌شناسی بوده است. قسمت اعظم متون مربوط به فرهنگ‌نویسی به طور مستقیم و صریح به نظریه‌های زبان‌شناختی و به طور اخص به معنی‌شناسی واژگانی مرتبط می‌شود. در بخش‌های بعدی، میزان اطلاعاتی را که زبان‌شناسی نوین در باره واژگان آشکار کرده و می‌تواند به حد زیادی به توصیف‌های مختلف و تعریف‌های گوناگون واژگان کمک کند، بیان خواهیم کرد. اما این بخش را صرفاً به بیان چند بینش کلی زبان‌شناسی که از نظر هارتمن (Ed. Hartman) (۱۹۸۳) برای ایجاد چارچوبی در تحلیل و ارائه واژگان، سودمند به نظر می‌رسند اختصاص می‌دهیم.

از سال ۱۹۲۶ که لئونارد بلومفیلد (Leonard Bloomfield) برای نخستین بار اصول مسلمی را برای مطالعات و بررسی‌های علم زبان‌شناسی ترسیم و فرمول‌بندی کرد و همچنین، تعاریف بسیار مهم و جامعی را در مورد مفاهیمی همچون «واژه» (word)، «گفته» (utterance)، «جامعه زبانی» (speech community)، «قسم کلام» (part of speech) و «تغییر زبان» (language change) بیان داشت، تعداد دیگری از زبان‌شناسان این تعاریف را تجزیه و تحلیل و تفسیر کردند و سرانجام اصول کلی‌ای را در مورد زبان ارائه دادند. گرچه آن اصول همگانی به طور خاص خطاب به فرهنگ‌نویسی نبوده، اما چهار فقره از آنها، خط‌مشی‌های مهمی را از نظر زبان‌شناسی برای فرهنگ‌نویسی ترسیم می‌کند. این چهار اصل به طور خلاصه عبارتند از:

۱- فرهنگ‌نویس به توصیف و توضیح واژگان زبان یا گونه زبان می‌پردازد.

۲- واحد پایه در تهیه فرهنگ لغات، «واژه» (lexeme) است، یعنی یک ترکیب نزدیک بین فرم و معنا.

۳- فرهنگ‌های لغت ممکن است به توصیف تمامی واژه‌های یک زبان یا گونه‌ای از زبان پردازند یا به یک جنبه آن تمرکز کنند.

۴- فرهنگ لغت باید نوعی اطلاعات فرا زبانی را برای لغات عرضه شده ارائه و اطلاعات داده شده خود را گسترده‌تر کند.

۵- سرانجام، تمام فرهنگ‌های لغت باید به وسیله نیازهای واژگانی کاربران که از آن استفاده می‌کنند، مورد داوری و تشویق و تأیید قرار بگیرد.

اکنون موارد ذکر شده را که از یافته‌های علم زبان استنباط کرده‌ایم، به طور مجمل و خلاصه شرح می‌دهیم:

فرهنگ‌نگاری به صورت توصیف واژگانی

این اصل به وظیفه مستقیم فرهنگ‌نویس مربوط است و فرایندی است که طی آن اقلام واژگانی یا مدخل‌های فرهنگ یکی یکی از نظر معنایی، دستوری، لفظی، املائی و امثال آن توصیف می‌شوند. فرهنگ‌نویسان مختلف شیوه و خصوصیت کار خود را به صورت‌های مختلفی بیان داشته‌اند. مثلاً جانسون فرهنگ‌نویسی را کسل‌کننده (dull)؛ رادیک پاتریک، هیجان‌انگیز (exciting)؛ جیمز هالبرت، لذت‌بخش (enjoyable) و آلن گلسون، طاقت‌فرسا (tedious) تعریف کرده‌اند. ولی فرهنگ‌نویسان معاصر انگلیسی بالاتر از هر چیز «فرهنگ‌نویسی را کاری توصیفی (descriptive) می‌دانند که کارکرد زبان را به صورتی که موجود است، ثبت می‌کند».

سعید نفیسی، در مقدمه فرهنگ یک جلدی عمید می‌نویسد: «پیدا است که این کار تا چه اندازه احاطه و ممارست در هر دو زبان (فارسی - عربی) می‌خواهد و تا چه اندازه وقت می‌گیرد...». دکتر معین در مقدمه فرهنگ خود چنین می‌نویسد: «روش ما در فرهنگ حاضر ممزوجی است از روش فرهنگ‌های: المنجد (عربی به عربی)، استینگاوس (فارسی به انگلیسی)، میلر (فارسی به روسی)، وبستر (انگلیسی به انگلیسی)، بروکهاوس (آلمانی به

آلمانی) و لاروس (فرانسوی به فرانسوی) با مطابقه آنها با فرهنگ‌های متداول فارسی».

اکثر فرهنگ‌های لغتی که به زبان‌های عمده دنیا منتشر می‌شوند به طور عمده و انحصاری فرم‌های به اصطلاح استاندارد را به کار می‌برند (یعنی زبان افراد دانش آموخته، ادیب و دانشمند را و نه کاربرد متداول افراد تحصیل نکرده را). مؤلفان فرهنگ لغت گاهی اوقات، خود را همراه و همگام با دستورنویسان و معلمان زبان می‌یابند و در نقش داور خودکامه و با اقتدار در مورد مسأله کارکرد زبان و توسعه مداوم استاندارد شدن آن کمک می‌کنند. به این عمل گاهی تدوین (codification) می‌گویند، یعنی وظیفه و مسؤولیت‌های خطیر در مورد بهبود و ارتقاء کیفی زبان. به راستی که برخی از فرهنگ‌های لغت به استاندارد کردن زبان کمک کرده‌اند.

واژه به صورت واحد بنیادی در تهیه فرهنگ لغت

در هر زبان، توده وسیعی از لغات پراکنده و گوناگون خودی، قرضی، عامیانه، رسمی و مانند آن وجود دارد. فرهنگ‌نویس نیاز دارد که انواع واژه‌ها را از هم تفکیک، منقح و سامان‌دهی کند. وی قبل از هر چیز باید تعریف درستی از واژه را بداند. در ایده ماقبل علمی یا غیرزبان‌شناختی، «واژه» تعریفی داشت که برای شمول پیدا کردن به تمام پیچیدگی‌های موجود آن نارسا بود. آیا واژه دلالت دارد بر یک تعداد از اصوات متوالی یا توالی چند صوت (واژگان آوایی)، یا توالی چند حرف (واژگان خطی) که بین دو فاصله قرار می‌گیرد، یا یک واحد صوری متشکل از چند هجای ساختاری (واژه ساختاری) در واژه‌شناسی، یا یک واحد برای بیان یک مفهوم با معنای بنیادی (واژگان معناشناختی)؟ آیا تمام گونه‌های صرفی و اشتقاقی یک واژه روی هم یک واحد هستند یا چندین واحد، مثل گونه‌های صرفی و اشتقاقی واژه high که در زیر آورده می‌شوند: high, higher, highest, height, heights, heighten, heightens, heightened, high-class, highly strung etc.

از زمانی که فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure)، زبان‌شناس

دهه اول قرن بیستم در فرانسه، مدل دوسویه خود را از نشانه (sign) به عنوان یک واحد زبانی (واژه) پایه معرفی کرد، متخصصان تجزیه و تحلیل واژگانی آن را پذیرفتند و با اهداف خود انطباق دادند. گفته می‌شود واژه به صورت یک نشانه، دارای دو جنبه یا دوسو است: ۱- شکل صوری یا انگاره آوایی/خطی؛ ۲- محتوایی معنایی یا معنی/مفهوم. برای ارائه مثال، خود سوسور نشانه‌ای را ارائه می‌دهد که انگاره «درخت» (tree) را القاء می‌کند و سپس اظهار می‌دارد که واژه «درخت» از دو قسمت درست شده: ۱- شکل صوتی /tri:/ یا صورت خطی <tree>؛ ۲- مفهوم ذهنی یا معنی که ما از درختان در ذهن خود داریم. مشکل این نظر در مورد «واژه» به مثابه یک «نشانه دو سویه» این است که در بسیاری از موارد رابطه صورت و معنا، رابطه یک به یک نیست، یعنی ممکن است یک فرم مثل «سبک» در فارسی (یا bank در انگلیسی) بیش از یک معنا را ارائه دهد یا یک معنی به وسیله چند فرم متفاوت نشان داده شود؛ مثل پهن، وسیع، گسترده که همگی یک معنا دارند (در انگلیسی مثل but یا on).

مثلاً کلمه «روشن» را در فارسی در نظر بگیرید که چندین معنی دارد: بخاری روشن است؛ هوا روشن است؛ او روشنفکر است؛ این موضوع برای همه روشن است. از این نوع واژه‌ها در همه زبان‌ها فراوان هستند که یک صورت، چندین نقش معنایی را ایفا می‌کند. حال این سؤال پیش می‌آید که در کار فرهنگ‌نویسی معیار جدایی این معناها چیست؟ آیا همه آنها متعلق به یک مدخل هستند یا چندین مدخل؟

در این مورد، فرهنگ‌ها با هم تفاوت فاحش دارند. مثلاً یکی از فرهنگ‌های انگلیسی به انگلیسی به نام «فرهنگ قرن» (Century Dictionary) که در نظر مردم آمریکا بسیار تحسین‌برانگیز است، برای واژه light، هفت واژه مدخل مجزا آورده و معانی مختلف آن را معرفی کرده است، در صورتی که در فرهنگ‌های دیگر برای lighth بیش از دو یا سه مدخل وجود ندارد.

گرچه، برخی از واژه‌ها دارای همبستگی تاریخی در ریشه‌های خود هستند، اما در این زبان به وسیله اشتقاق‌های متعدد از هم جدا شده و معانی

متفاوتی پیدا کرده و با کاربردهای متعدد در طول زمان به چندین مجموعه معنایی متمایز شده‌اند. در انگلیسی bank یعنی زمین برجسته و شنی در کنار رودخانه، و همچنین bank به معنای مؤسسه مالی یا واژه دیگر bank به معنای ردیفی از اشیاء، علاوه بر این‌ها ممکن است به صورت فعل هم به کار برده شود. بنابراین، ما ممکن است تصمیم بگیریم که این سه مفهوم به عنوان سه مدخل مجزا در فرهنگ مشخص شوند. حتی اگر فرهنگ‌نویس این کار را هم بکند باز هم مشکلاتی باقی می‌ماند. آیا bank of clouds هم شبیه bank است؟ آیا blood bank هم با خود بانک سنخیتی دارد؟ و آیا واژه bank عبارات، electrical switcher, typewriter key و bench of rowers را هم دربرمی‌گیرد؟ آیا -ing در واژه banking و عباراتی نظیر don't bank on that مدخل‌های مجزایی باید باشند؟

دانش زبان‌شناسی مدرن پاسخ تمام این پرسش‌ها را طبق موازین واژه‌شناسی که در بخش‌های بعدی معرفی خواهیم کرد، برای فرهنگ‌نویس معرفی می‌کند و از نیمه دوم قرن بیستم بسیاری از معیارهایی را که در مورد ریشه‌شناسی، تلفظ، صورت املائی، تقسیم‌بندی هجا و کلیه نکات دستوری لازم بوده، علم زبان‌شناسی با معیارهای ساخت‌گرایی، معناشناسی و همچنین منظورشناسی در اختیار فرهنگ‌نویس قرار داده است. پس، این وظیفه فرهنگ‌نویس است که خود را به این اطلاعات سودمند در باره واژگان مجهز کند و استفاده شایانی از آن در کار فرهنگ‌نویسی خود ببرد.

فرهنگ‌های جامع و فرهنگ‌های گزینشی

در اصل نخست، بحث بر سر این بود که تلاش فرهنگ‌نویس در راه توصیف و توضیح همه جانبه واژه‌های یک زبان است و در اصل دوم، در چارچوب روابط صورت و معنا به صورت یک عامل دو سویه یا یک پدیده دوگانه و نیز عدم رابطه یک به یک بین آن دو جنبه صحبت کردیم و این که این عدم برابری بین انواع صورت و معنای برقرار شده ممکن است یگانگی یا چندگانگی را در تصمیم‌گیری انواع مدخل‌ها به وجود آورد و نهایتاً مجبور شدیم معیار دقیق آن

را به مبحث واژه‌شناسی موکول کنیم. اکنون با اصل سوم روبه‌رو هستیم. پاره‌ای از فرهنگ‌نویس‌ها در موضعی قرار دارند که تلاش می‌کنند تمام واژه‌های یک زبان را در فرهنگ آورده، تمام جنبه‌ها و خواص آنها را به طور کامل توصیف کنند. این‌ها طرفداران فرهنگ جامع لغت هستند.

اما فرهنگ‌نویسان دیگر به جنبه‌های عملی و هدف‌های کوچک‌تر و موردی توجه دارند و طرفدار گزینش‌های سنجیده و حساب شده‌ای از لغات هستند برای نیاز کاربران خاص. آنان حتی در تهیه فرهنگ‌هایی با مقیاس وسیع و بزرگ یک زبانه، نه تنها مایل به گزینش واژه‌ها هستند و بین خواص واژه‌ها مثلاً ممکن است ریشه‌شناسی یا معانی باستانی لغات را برای گروهی از کاربران گزینش نکنند بلکه به تقسیم کار و مجزاسازی خواص و واگذاری جنبه‌های مختلف به متخصصان باصلاحیت پردازند، مثل جنبه‌های تلفظ، دیکته، اصطلاحات تخصصی، اصطلاحات، ریشه‌شناسی، معنا و تعریف لغات و مانند آن که باید به متصدیان ذربط واگذار شود.

نتیجه کار این گروه، فرهنگ‌های لغت به قطع‌های گوناگون از بازویی و جیبی گرفته تا رومیزی و کتابخانه‌ای است. بسیاری از این فرهنگ‌های لغت حتی عنوان dictionary را هم روی جلد خود ندارند. آنها ممکن است دربرگیرنده سیر تغییرات تاریخی لغات باشند، فقط کاربرد معاصر لغات را در نظر بگیرند، محدود به زبان معیار باشند یا یک یا چند گونه (لهجه) را نیز دربرگیرند یا دو زبانه باشند.

جنبه‌های فرا زبانی یک فرهنگ لغت

گذشته از موارد یاد شده در باره فرهنگ‌های لغت، نکته مهم دیگر این است که «واژگان یک زبان، دانش سخن‌گویان آن را با زبانی که به کار می‌برند از جهان هستی منعکس می‌کند». به عبارت دیگر، سخن‌گویان یک زبان دو دسته دانش در ذهن خود دارند، یکی دانش زبان‌شناختی از واژگان و دیگری اطلاعات واقعی از تجربیات و شناخت خود در مورد جهان هستی. در واقع کاربران، واژگان را همراه با آن شناخت تجربی که از واژه مثلاً «درخت»، «بانک»، «روشن»، «کتاب» دارند به کار می‌برند و معنای هر واژه در واقع به

وسيله ارجاع و ارتباط با موقعيت‌هاى جهان فزيكى كه در آنها به كار مى‌روند، معلوم و شناخته مى‌شود. اين اطلاعات سخن‌گو را كه غير از اطلاعات زبان‌شناختى او در باره واژگان است، اطلاعات يا جنبه‌هاى فرا زباني لغت مى‌نامند كه چنانچه در فرهنگ لغات هم گنجانده شوند به آنها جنبه‌هاى فرا زباني (paralingual) يك فرهنگ لغت مى‌گويند.

هر فرهنگ لغت هدف يا جهتي را دنبال مى‌كند و جريان فرهنگ‌نويسى و تدوين محتواى آن بايد براى وظيفه خاصى كه در نظر گرفته شده، تلاش كند. معمولاً فرهنگ لغت جهت‌دار تحت تأثير و راهنمايى «ويژگى‌هاى فرا زباني» خود قرار مى‌گيرد. اين ويژگى‌ها ممكن است شيوه صحبت كردن در باره زبان و نحوه جمع‌آورى و ارائه اطلاعات زباني باشد و نيز تحت تأثير بسيارى از مفاهيم زبان‌شناسى و مفاهيم ساير رشته‌ها قرار گيرد.

واژه‌هاى اصلى (lexemes) يعنى واحدهاى پايه‌اى كه ما آنها را متشكل از شكل آوايى و محتوايى معنايى مى‌شناسيم، در انزوا و به طور منفرد عمل نمى‌كنند؛ از يك سو از عناصر كوچك‌ترى (مثل واج‌ها، حروف، هجاها و واژك‌ها) ساخته شده‌اند و از سوي ديگر، در ارتباط با ساير كلمات در همبافت بزرگ‌ترى (مثل عبارت‌ها، جمله‌واره‌ها، جمله‌ها و پاراگراف‌ها) به كار مى‌روند كه به نوبه خود بخشي از همبافت‌هاى غير زبان‌شناختى كنش‌هاى گفتارى (speech acts) و انواع متن (genre) ساخته شده‌اند.

آنچه در بالا ذكر شد، يعنى ساختار واژه از سازه‌هاى درونى آن و کاربرد آن در ساختارهاى بزرگ‌تر، مى‌تواند در دو طرح زير تشريح شود:

الف) يكي بخش بخش كردن ساختارهاى زباني به يك تعداد لايه‌ها يا قشرها (levels) كه طى آن واحدهاى دستورى به صورت جعبه‌هاى چيني (تودرتو) درجه‌بندي يا رتبه‌بندي مى‌شوند يعنى از كوچك‌ترين واحد با كم‌ترين پيچيدگى، تا بزرگ‌ترين واحد و بيشترين پيچيدگى (مثل بخش‌هاى دستگاه واجى/خطى، دستگاه واژه‌سازى، دستگاه نحوى و متن) كه در هر کدام تعدادى لايه ريزتر وجود دارد (مثل واج، هجا، فوت يا گام در آواشناسى، واژك، واژه، عبارت، جمله‌واره و جمله در دستور).

ب) دیگری تمایز قایل شدن بین سه بعد یا جنبه نشانه شناختی (semiotics) در نشانه‌های زبانی؛ یکی، بُعد معنایی (semantic) (در رابطه با معنایی که دلالت شده است) و دوم، بُعد نحوی (در رابطه با سایر نشانه‌ها در توالی زنجیری زبان) و سوم بُعد منظورشناختی (pragmatics) (در رابطه با شرکت‌کنندگان در یک موقعیت گفتاری که واژه‌ها را به منظورهای مختلف در کنش زبانی (speech act) به کار می‌برند).

این دو طرح (الف و ب) به شکل سلسله مراتبی و ساختاری به صورت یک زرادخانه یا قورخانه عمل می‌کنند که فرهنگ‌نویس را قادر می‌سازند تا ابزار مناسب را که در شرح و تعریف واژه‌ها لازم دارد، از آنجا انتخاب کند. لذا، دو نمونه از چارچوب زبان‌شناختی (الف) و یک نمونه از چارچوب نشانه‌شناختی (ب) برای نشان دادن کاربرد اصول فرهنگ‌نویسی در این جا ارائه می‌شود.

«آوانگاری» تکنیکی است از خلاصه کردن گفتار یا صورت لفظی به صورت دیداری یا نوشتاری نه براساس آداب املائی (orthography) بلکه برطبق الگوی دقیق جزئیات آوایی (phonetic) در بیان اصوات گفتار، چه به طور جزء به جزء و چه به صورت ترکیبی. این تکنیک از دانش زبان‌شناسی معاصر گرفته شده و در کار فرهنگ‌نویس اهمیت بنیادی دارد. بسیاری از فرهنگ‌های لغت عمومی در دنیای زبان انگلیسی امروزی، گونه تطبیق داده شده‌ای از الفبای آوایی بین‌المللی (IPA (International phonetic alphabet) را که در عین حال براساس تحقیقات مقایسه‌ای در آواشناسی عناصر زنجیری و عروضی است، استفاده می‌کند. برخی از فرهنگ‌های نوین فارسی به فارسی نیز چاره‌ای جز به کارگیری این وسیله برای نشان دادن تلفظ واژه‌ها ندیده‌اند.

بُعد دیگری از کاربرد زبان‌شناسی «رمزگذاری دستوری» (grammatical coding) است. یعنی نشان دادن این که چگونه واژه‌های پایه به صورت اعضای مختلف طبقات واژه‌ای یا اقسام کلام عمل می‌کنند (مثلاً در حکم اسم، فعل، صفت، قید، حرف اضافه، حرف ربط و غیره). به این ترتیب، امکانات و محدودیت‌های کاربرد آنها در نحو زبان و در ساخت جمله مشخص می‌شود. امروزه، بسیاری از فرهنگ‌های لغت معتبر، معیارهای دستوری و خواص

نحوی را برای توصیف عملکرد واژه‌ها در همبافت زبان ارائه می‌دهند. مثال سوم که برای انطباق دادن چارچوب نشانه‌شناسی در فرهنگ لغات است، عبارت است از تهیه برچسب سبکی (stylistic labeling)، یعنی مشخص کردن تعلق واژه به لهجه، سبک، سن، اصطلاح یا رشته علمی خاص. این نوع اطلاعات از نوع فرا زبانی هستند چرا که در حالت جاری و متداول، دانش ما در باره چگونگی کاربرد زبان در موقعیت‌ها یا منظوره‌های گوناگون تغییر می‌کند، لذا، کاربردها و منظوره‌های کاربردی سخن‌گویان هنوز به آن حد و شیوه لازم پیشرفت نکرده و در فرهنگ‌های مدرن به میزان مورد نیاز منعکس نمی‌شود. باید پذیرفت که فرهنگ‌نویسان هنوز یک منبع یا فهرست کلی که مورد موافقت همگان باشد برای انواع برچسب‌های کاربردی واژه‌ها در سبک و سیاق‌ها و لهجه‌ها یا گونه‌های مختلف زبانی اعم از معیار، رسمی، نیمه‌رسمی، عامیانه، محاوره‌ای و... و... و... تهیه نکرده‌اند که برای نشانه‌گذاری کاربرد لغات و اطلاعات فرا زبانی کفایت کند و این نیاز را برطرف سازد. گرچه امروزه شاهد شمار زیادی از فرهنگ‌ها با عناوین کاربردی هستیم اما با این حال، آنها برای کاربردهای مختلف واژه‌ها مثال‌هایی از جمله زبان یا اشعار شاعران و نویسندگان گذشته را به دست می‌دهند اما برچسبی که تعریف نوع کاربردی آن واژه را بیان دارد، به طور کافی تهیه نکرده‌اند.

منظورها و نیازهای تهیه فرهنگ لغت

چهار اصل اولیه که بنیادهای زبان‌شناسی را در کار فرهنگ‌نویسی مشخص می‌کردند، به وضعیت درونی واژه در فرهنگ‌نویسی و نحوه کارکرد آنها مربوط می‌شدند، اما پنجمین و آخرین اصل فرهنگ‌نویسی مربوط به روابط بیرونی و وظیفه یک فرهنگ لغت در قبال جامعه؛ یعنی در مقابل کاربرانی که از آن فرهنگ لغت استفاده می‌کنند. یک فرهنگ لغت نهایتاً به وسیله نیازهای واژگانی افرادی که با آن مشورت و به آن رجوع می‌کنند، مورد داوری قرار می‌گیرد و تشویق یا مردود می‌شود.

این سؤال که «فرهنگ لغت به چه کار می‌آید؟» در خلال تاریخ طولانی فرهنگ‌نویسی ایران هیچ‌گاه مطرح نشده و صراحتاً در مورد آن بحث یا

نظریه‌پردازانی نگردیده است، اما در سابقه کوتاه فرهنگ‌نویسی غرب این پرسش همواره مورد نظر بوده و بارها و بارها مطرح شده است. در سال ۱۷۴۷، از ساموئل جانسون این سؤال را پرسیدند و او یک پاسخ مبتنی بر تعلیم و تربیت (didactic answer) به آن داد:

"The value of a work must be estimated by its use: It is not enough that a dictionary delights the critic, unless of the same time it instructs the learner."

«ارزش یک اثر باید براساس کاربرد و استفاده از آن سنجیده شود. این کافی نیست که یک فرهنگ لغت تنها یک منتقد ادبی را خوشنود کند بلکه باید در عین حال به یادگیرنده خود نیز چیزهایی را بیاموزد» (هارتمن، ۱۹۸۳، ص ۹۰). یک قرن بعد، در سال ۱۸۵۴، باز همین مطلب را از زبان‌شناس، دستورنویس و فرهنگ‌نویس مشهور آلمانی یعنی یاکوب گریم (Jacob Grimm) پرسیدند. او موضع علمی و مستقل دیگری را اتخاذ کرد و در مقابل این سؤال که «فرهنگ لغت برای چیست؟» پاسخ داد: «یک فرهنگ براساس جامعیت کلی خود باید یک منظور بزرگ و وسیع داشته باشد (همان).

به دنبال آن، حدود یک قرن بعد، به دنبال جدال‌هایی که بر سر انتشار چاپ سوم وبستر در آمریکا پیاپی شد و این که چرا واژه‌های محاوره‌ای را در آن چاپ کرده که سبب زوال زبان انگلیسی (آمریکایی) شده است، برگن اوانس (Bergen Evans) باز هم این سؤال را در سال ۱۹۶۲ مطرح کرد. اما این بار از قول مردم معمولی و کاربران عادی فرهنگ لغت و نیازهای کاربران آن که مورد بسیار مناسب و درستی بود. پاسخ او به این سؤال چنین بود (همان).

"He wants - and has a right to - the truth, the full truth. And the full truth about any language and especially about American English today, is that there are many areas in which certainty is impossible and symplification is misleading."

گفتار بالا این گونه ترجمه می‌شود که کاربر یک فرهنگ لغت می‌خواهد که همه حقیقت را در مورد هر زبانی بیابد و حق دارد که چنین توقعی داشته باشد

و بخصوص مایل است دربارهٔ زبان آمریکایی امروز حقیقت را جست‌وجو کند، اما خیلی حوزه‌ها در زبان هست که حصول یقین در آنها غیرممکن و هر نوع مسامحه در معرفی‌شان گمراه‌کننده است.

فرهنگ‌نویس امروزی (به خصوص فرهنگ‌نویسی که مثل گروه تدوین کنندگان وبستر ۳، تصمیم می‌گیرد که کاربرد جاری واژه‌ها را مستند کند) با گزینش ناخوشایندی از واژه‌های قبلاً ثبت نشده روبه‌رو می‌شود (و با این کار جاذبه و صلاحیت فرهنگ خود را از دست می‌دهد) یا این که به‌طور آگاهانه تنها واژه‌های مکتوب و غیرمحاورة را برمی‌گزیند و مسئولیت خود را برای داشتن یک هدف علمی زایل می‌کند. به هر حال، پنج اصلی که در بالا برشمردیم، تعدادی نکات انتزاع شدهٔ همگانی و جهانی بودند در حالی که هم وظایف فرهنگ‌نویسی و هم نیازهای کاربران از آنچه که بیان شد، متفاوت‌تر و متنوع‌تر هستند. امروزه، ما شاهد تدوین انواع متعددی از فرهنگ‌های لغت هستیم که به وسیله افراد گوناگونی از فرهنگ‌نویسان تدوین شده و به وسیله تعداد بسیار زیادی کاربر برای منظورها و دلایل متفاوت به کار برده می‌شوند. ما باید سؤال این بخش را جدی بگیریم و به طور تجربی بفهمیم و مشخص کنیم که مردم در چه شرایطی یا موقعیت‌هایی فرهنگ‌های لغت را به کار می‌برند. این نکتهٔ بسیار هوشمندانه‌ای است که در سال ۱۹۷۷، هربرت ارنست ویگان (Herbert Ernest Wiegand) با توجه خاص به آن، اظهار کرد که لازم است برای انواع کاربران فرهنگ‌های مختلف که روی هم آنها را «جامعهٔ کاربر فرهنگ» نام‌گذاری کرده‌اند، یک فهرست مشخصی تهیه کنیم. او فهرستی از معیارها یا عواملی را که می‌شود براساس آنها این کاربران را مشخص کرد، به صورت زیر فراهم و پیشنهاد کرد:

- ۱- چه کسی فرهنگ لغت دارد (یا خریده) و چه نوع فرهنگی تهیه کرده است؟
- ۲- این مالکیت به چه نسبتی بین جمعیت کاربر توزیع شده است؟
- ۳- چه نوع موقعیت‌هایی را از کاربرد فرهنگ لغت می‌توانیم تمیز دهیم؟
- ۴- آیا فرهنگ‌ها به صورت راهنمایی برای کاربرد واژه‌ها به کار برده می‌شوند یا برای کسب اطلاع در مورد آنها؟

- ۵- آیا در استفاده از فرهنگ‌ها تفاوت‌های گروهی یا طبقاتی خاصی است؟
- ۶- فرهنگ‌های لغت چه نقشی را در خانه، در مدرسه و در اداره ایفا می‌کنند؟
- ۷- هرچند وقت یک‌بار فرهنگ‌های لغت از کتاب‌خانه‌ها قرض گرفته می‌شود یا مورد استفاده قرار می‌گیرند؟
- ۸- چه کسی بر محتوای فرهنگ‌های یک زبان تأثیر می‌گذارد و به چه نحوی؟ (همان، ص ۱۰).

در سال ۱۹۷۲، راندولف کِرک (Randolph Quirk) با شناخت کافی از کمبود اطلاعات در مورد چنین مطالبی، تحقیقی را در کالج دانشگاهی لندن از ۲۲۰ دانشجو انجام داد تا ببیند آنها چه تصویری یا انگاره‌ای (image) از فرهنگ لغت در ذهن دارند. گزارش این پژوهش در سال ۱۹۷۴، در مجموعه مقالات او با عنوان «زبان‌شناسان و زبان انگلیسی» به چاپ رسید. یکی از صریح‌ترین و سودمندترین یافته‌های این پژوهش، پاسخ دانشجویان به این سؤال بود: «این گروه از کاربران چه انتظاراتی (یا نیازهایی) از فرهنگ‌های لغت داشته‌اند که به آنها رجوع کرده‌اند؟ و پاسخ کلی آن جمعیت مورد تحقیق چنین بود: «جستجو برای معنی، مترادف‌ها و بررسی شکل املائی لغات». پس این نوع اطلاعات تنها یکی از عواملی است که ما نیاز داریم روی آن حساب کنیم. عوامل دیگری هم وجود دارند. یکی از آنها «اَعمال» (operations) است یعنی فعالیت‌ها و مهارت‌هایی که ما در کاربرد زبان به آنها متکی هستیم مثلاً اَعمالی که موقع خواندن، نوشتن و ترجمه کردن انجام می‌دهیم. کوشش‌هایی توسط دیگران (Tomaszcyk Wiegand 1977, 1979) به عمل آمده است که این اَعمال ارتباطی (communication operations) را طبقه‌بندی کنند و مورد بررسی در رابطه با کاربران قرار دهند. طبقه‌بندی آنها معمولاً برحسب فرایندهای تولید زبان (مثل صحبت کردن و نوشتن) یا فرآیند دریافتی زبان (مثل شنیدن و خواندن) یا فعالیت‌های آمیخته آن (مثل ترجمه کردن) بوده است. به هر حال تحقیقات بیشتری لازم است تا ما بتوانیم از درک اَعمال و کاربردها با وظیفه‌های گوناگون فرهنگ لغات برخورداری شویم و ادعاهای دقیق‌تری در مورد کاربرد و استفاده از آنها بکنیم.

هارتمن (۱۹۸۳، ص ۱۰) دو عامل دیگر را به چهار اصل فوق اضافه می‌کند که برای فرهنگ‌نویس می‌تواند حائز اهمیت باشد و در شناخت چهار اصل اساسی بر شمرده در بالا او را یاری دهد: یکی شناخت کاربران (users) به طور دقیق و اعمال یا نقش‌های گوناگونی که ممکن است به عهده داشته باشند. برای مثال کاربران ممکن است کودک، بزرگسال، دانش‌آموز، دانشجو، معلم، کارآموز، تکنسین، دانشمند، کتاب‌دار، منشی باشد. عامل دوم، عبارت است از منظورها یا گوناگونی که به طور ساده این کاربران می‌خواهند در زندگی خود انجام دهند مثل یادگیری، توضیح، تجزیه و تحلیل و بازی کردن. این چهار عامل یعنی اطلاعات، اعمال، کاربران و منظورها در نمودار زیر خلاصه می‌شود.

شکل ۱: عوامل کاربردی فرهنگ لغات



فرهنگ لغت ذهنی در حافظه سخن‌گو

منظور از فرهنگ لغت ذهنی (mental lexicon) (اگر بتوان آن را به این نام خواند) عبارت است از مجموعه اطلاعات وسیعی که هر سخن‌گو در مورد تعداد زیادی واژه، چگونگی ساختارهای دستوری، شکل املائی و قواعد ترکیبی آنها در کاربرد، موارد مناسب کاربردی آنان و نمود یا صورت واژه‌ای و حتی چگونگی ادا یا تلفظ آنها دارد. در مورد وجود یک مقدار معلومات وسیع که عبارت باشند از یک سری واژک‌های آزاد و واژک‌های پایه، قواعد ترکیبی آنها و قواعد کاربردی آنها در زبان که در ذهن و حافظه تک تک سخن‌گویان هر زبان قرار دارد هیچ تردید و سؤالی وجود ندارد. لکن باید اذعان داشت که بین فرهنگ لغاتی که به صورت یک جلد کتاب قطور می‌توان از کتاب‌فروشی خرید و جنبه عینی، مأنوس و ملموس دارد با فرهنگ لغتی که در ذهن انسان وجود دارد و دیدنی نیست، تفاوت‌های گوناگونی وجود دارد و شاید مهم‌ترین هدف یک فرهنگ‌نویس جامع و عمومی آن باشد که فرهنگ لغتی، هم سطح و هم طراز فرهنگ لغت ذهنی آماده سازد و تمام معلومات موجود در ذهن را به کتاب منتقل کند که البته این کاری ناشدنی است، همان‌طور که تهیه یک دستور زبان جامع و کامل به میزانی که در ذهن است نیز غیرممکن می‌نماید.

مقایسه فرهنگ لغت ذهنی و فرهنگ لغت معمولی

فرهنگ لغت ذهنی و فرهنگ لغت تدوین شده، هر دو محتوی تعداد زیادی واژه هستند که اطلاعاتی در مورد خواص معنایی، دستوری، لفظی و املائی هر یک از لغات را دربرمی‌گیرند. اما آنچه را که در این پژوهش و در این مقایسه بیشتر مدنظر داریم و دارای اهمیت است، نحوه سروکار داشتن و عملکرد سخن‌گویان زبان با این دو گروه واژگان است. برای این که بهتر بتوانیم چگونگی عملکرد واژه‌های این دو نوع فرهنگ یا نحوه به‌کارگیری آنها را بررسی کنیم، پرسش‌هایی را مطرح می‌سازیم تا در فهم این مسایل تسهیلات بیشتری به‌وجود آورده باشیم:

۱- سخن‌گویان چگونه هزاران هزار واژه را در ذهن خود ذخیره می‌کنند؟

۲- سخن‌گویان یک زبان چگونه موفق می‌شوند که در هر زمان دلخواه، هر واژه‌ای را که بخواهند در کوتاه‌ترین مدت ممکن در فرهنگ ذهنی خود جست‌وجو و پیدا کنند و مورد استفاده قرار دهند؟ بخصوص در حین گفتگو یا در حال صحبت کردن یا نگارش مطالب.

۳- سخن‌گویان یک زبان چگونه می‌توانند به راحتی بین صورت لفظی یک واژه با معنای آن و بالعکس بین معنای یک واژه و تلفظ آن ارتباط برقرار کنند؟

۴- سخن‌گویان یک زبان چگونه می‌توانند در حین خواندن بین صورت نوشتاری یک واژه و معنای آن و نیز تلفظ آن ارتباط برقرار کنند؟

۵- سخن‌گویان یک زبان چگونه می‌توانند همانند کاربران ماهر، هر واژه‌ای را به طور صحیح در ساختارهای جمله به کار برند و به دیگران تفهیم کنند.

انجام دادن هر یک از موارد بالا با آن سرعت و صحت، بسیار قابل تأمل و شگفت‌آور است. بخصوص انجام دادن سه - چهار مورد اول، همانند پیدا کردن یک سنجاق کوچک و نازک گم شده در یک انبار وسیع کاه است. در گفتار، جفت و جور کردن یک لفظ با نوعی معنی برای برقرار کردن ارتباط تکلمی، امری عادی، ضروری و سریع است. اگر به فرض سخن‌گو لغتی را در ذهن خود پیدا کند که معنای بخصوصی را می‌رساند ولی نتواند تلفظ آن را به زبان جاری کند و ایده‌ای از نحوه تلفظ آن نداشته باشد یا اصلاً تلفظ آن را نداند، چه می‌شود؟ در آن صورت، به طور حتم و یقین موفقیتی در برقراری ارتباط حاصل نمی‌کند. از طرف دیگر، اگر شنونده‌ای نتواند تلفظ یک واژه را بشنود یا از راه گوش تمیز ندهد، چه می‌شود؟ یا این که تلفظ یک واژه را کماکان از راه گوش بشنود، اما در مورد معنای آن هیچ ایده‌ای نداشته باشد آیا درک مفهومی برای او حاصل می‌شود؟

پس ملاحظه می‌شود که جفت و جور کردن تلفظ و معنی واژه برای برقراری ارتباط، امری ضروری است ولی باز هم کافی نیست! برای یک سخن‌گو لازم است که بتواند در موقع صحبت کردن، واژه‌ای را از زبان‌گزینش کرده و با مجموعه‌ای از خواص صرفی - نحوی (morpho-syntactic)

(properties) مناسب مرتبط کند (مثل، فعل، اسم، مؤنث، مذکر، زمان حال، آینده، گذشته، معرفه، نکره، مفرد، جمع و مانند آن) تا بتواند پیام خود را به شنونده منتقل سازد. در مقابل، شنونده هم باید موقع شنیدن آن واژه از خلال گفته سخن‌گو، همان ویژگی‌های صرفی - نحوی را در آن، تحلیل و شناسایی کند تا بتواند پیام را دریافت کند. مثلاً مهم است که بفهمد که آیا سخن‌گو «He feared a dog» را گفته است یا «She fear the dogs». اختلافات زمان، شناختگی، شماره، جنسیت و امثال آن بین این دو جمله بسیار فاحش است و از طرف دیگر، حائز اهمیت در گفت‌وگو. اگر این خواص را تمیز ندهیم نمی‌توانیم به تعبیر درستی دست پیدا کنیم و حال آن‌که، هم سخن‌گو و هم شنونده به حد زیادی بر تشخیص این سری از اطلاعات فرهنگی مربوط به فرهنگ لغات، با تسلط قاطع و زیاد احاطه دارند و این نشانه وجود یک فرهنگ لغات جامع و کامل با اطلاعات بی‌نهایت گسترده در ذهن آنها است.

انواع اطلاعات واژگانی در فرهنگ لغت

با توجه به آنچه گفته شد، می‌تواند برای فرهنگ‌نویس نتیجه خوبی را به بار آورد. یک فرهنگ‌نویس باید با توجه به اطلاعاتی که یک کاربر برای استفاده از یک فقره واژگانی در گفت و شنود یا خواندن و نوشتن مطالب روزمره نیاز دارد، فرهنگ خود را تدوین کند. یک سری آنها اطلاعات زبانی یا زبان‌شناختی هستند و یک سری دیگرشان اطلاعات فرا زبانی. ما فعلاً به اطلاعات فراز زبانی کاری نداریم ولی اطلاعات زبانی را در این‌جا مطرح می‌کنیم:

اطلاعات صوتی در مورد واژه‌ها

فرهنگ واژگان ذهنی باید نشان دهد که واژه‌ها و واژک‌ها چگونه تلفظ می‌شوند یعنی تلفظ واقعی آنها را باید روشن کند. مثلاً واژه «خواهش» و «حسن» به ترتیب /xâheš/ و /hasan/ تلفظ می‌شوند که صورت خطی آنها منعکس کننده تلفظ واقعی آنها نیست، وانگهی، اقلام واژگانی برای نشان دادن وندهای خود باید لایه‌هایی را از خود نشان دهند که در آنها ساختار واژه‌ها رخ

می دهند. چرا که این لایه بندی ها برخی از خواص واژه ها را آشکار می کنند.
مثل لایه های زیر:

- ۱ - نشکستنی un com fort able na šek an i
- ۲ - بی شباهتی هایی pre pro fess ion al bi šebâhat i hâ i
- ۳ - ناملایمت هایی re im burse ment s nâ molâyem at hâ i

این لایه بندی (stratification) و تجزیه و ترکیب های سازه های بلا فصل (IC) immediate constituents استیگرگ (Stageberg, ۱۹۷۱) جزو معلومات محفوظ در فرهنگ ذهنی انسان است که باید به نحوی در فرهنگ لغت گنجانده شود. علاوه بر آن، واژه ها از یک یا چند هجا دارند. واژه هایی که بیشتر از یک هجا (syllable) ساخته شده اند در زبان انگلیسی یا فارسی دارای چندین سطح تکیه (stress) هستند. در برخی واژه ها تکیه روی هجای نخست، در بعضی واژه ها روی هجای آخر و در برخی واژه های دیگر به ترتیب روی هجای دوم، سوم و چهارم است.

سخن گویان هر زبان، تمام واژه ها را با تکیه صحیح بیان می کنند و این اطلاعات در فرهنگ ذهنی آنها نهفته است. اما در فرهنگ لغت بخصوص در فرهنگ لغت انگلیسی هنوز به یک قرن نمی رسد که این اطلاعات را به فرهنگ ها اضافه کرده اند. در زبان فارسی این گونه اطلاعات هنوز وارد فرهنگ ها نشده و از این لحاظ نقصانی در آنها مشاهده می شود. البته قاعده تکیه بری (stressedness) در فارسی و انگلیسی یکسان نیست و ثبت تکیه در انگلیسی ضرورت بیشتری را ایجاب می کند ولی برای فرهنگ های فارسی نیز هنوز این نقیصه خیلی آشکار نشده است. فقط کسانی که با زبان آموزان خارجی سروکار دارند یعنی زبان فارسی را به فراگیرندگان غیرفارسی زبان تدریس می کنند، متوجه می شوند که کاربرد غلط تکیه روی کلمات چه اشکالات عدیده ای را در گفتار زبان آموزان به وجود می آورد که درک مفاهیم آنها را مشکل می کند. مثلاً کلمه برادر (barâdâr) از سه هجا تشکیل شده و در گویش امتاندارد زبان فارسی تکیه روی آخرین هجا قرار می گیرد، اما چنانچه

کسی تکیه را به غلط روی هجای دوم قرار دهد بیان این واژه را از فرم اصلی‌اش در این زبان خارج می‌کند و حتی برخی اوقات خودِ بیان غیرمفهوم شود: *bárâdar*, *barâdâr*. البته زمانی که تکیه روی نخستین هجا قرار گیرد این کلمه به صورت ندایی یا خطاب (*direct address*) تبدیل می‌شود و بالطبع معنی آن نیز تغییر می‌کند.

در زبان انگلیسی *-ize* و *-esque* - پسوندهای متمایزی هستند که چون به اسم اضافه می‌شوند تا از آن فعل بسازند حامل تکیه می‌گردند مانند *nationalize* و *picturesque*. پسوندهایی مثل *-ian* و *-tion* - نیز غیرخنثی هستند چون به هر صفت یا فعل که اضافه شوند هجای ماقبل آنها تکیه بر می‌شود مثل *Conâdian* و *dictâtion*. اما پسوند *ful* و *ment* خنثی هستند چرا که به هر کلمه‌ای که اضافه شوند تأثیری بر تکیه آن نخواهند گذاشت. علاوه بر آن، افزایش برخی پسوندها در زبان انگلیسی ممکن است باعث تغییر جایگاه تکیه در کلمه شود و در نتیجه ارزش مصوتی را در آن واژه تغییر دهد و به نوعی در تلفظ آن اثر گذارد. تلفظ نخستین مصوت در واژه‌های *récord* (اسم) و *recórd* (فعل) تغییر می‌کند. با افزودن نشانه جمع به واژه *woman* تلفظ اولین مصوت در آن دگرگون می‌شود و *-es* جمع که به واژه *house* افزوده می‌شود، */s/* پایانی آن به */z/* تبدیل می‌شود و برعکس */z/* در پایان کلمه *news* وقتی به صورت *newspaper* ترکیب شود به */s/* تبدیل می‌شود.

این گونه اختلافات در کاربرد تکیه و تغییرات حاصله از آن و جای دقیق آن در هر مدخل در ذهن سخن‌گوی هر زبان از پیش وجود دارد ولی در فرهنگ لغت فارسی هیچ اشاره‌ای به آنها نشده و در فرهنگ‌های لغت انگلیسی هم به حدّ پیشرفته‌ای دیده می‌شود.

عامل دیگری که وجود نشانه‌های آوایی (تلفظی) را در فرهنگ لغت فارسی ضروری می‌دارد، نوعی ناهماهنگی (*dicrepancies*) بین صورت خطی و صورت لفظی واژه‌های این زبان است. چون در خط فارسی سه مصوت *ـَ* - *ـِ* - *ـُ* (*a, e, o*) نمود خطی (حرفی) ندارند، در نگارش منعکس نمی‌شوند و کسی

که به این ناجوری‌ها واقف نباشد هر کلمه را ممکن است به چندین نوع تلفظ کند مثل کلمه «کشتی»، در این جمله‌ها: ۱- کشتی؛ ۲- کشتی‌گیر؛ ۳- کشتی‌گیر کرد؛ ۴- کشتی‌گیر کرد گفت؛ ۵- کشتی که سال گذشته برداشت کردیم...؛ ۶- آیا با حشره‌کش این سوسک را کشتی؟

ناهماهنگی دیگر مربوط می‌شود به این که برخی از حروف فارسی نمود چندین صوت در تلفظ هستند. مثل (ی) که گاهی صامت (i) و گاهی مصوت /y/ و زمانی دلالت بر مصوت /â/ دارد که به ترتیب در واژه‌های نیکی /niki/ یگانه /yegâne/ و مصطفی /mostafâ/ مصداق پیدا کرده‌اند. براین اساس، برخی واژه «لیلی» را دو نوع می‌خوانند. حرف <i> صداهای مختلفی در واژه‌های فارسی دارد. برعکس برای صوت /s/ چندین نمود حرفی در خط فارسی داریم به صورت <س>، <ص> و <ث>، مانند: ثواب، صواب و سواب و برای صوت /z/ حتی چهار نمود حرفی داریم، به صورت‌های <ز>، <ض> <ذ> و <ظ> که در کلمات مذموم، مضموم، مزبور و مظنون دیده می‌شوند. این اطلاعات در ذهن خواننده هست و در فرهنگ لغت نیز باید آنها را به طور گسترده و نسبتاً کامل داشته باشیم.

اطلاعات دستوری در مورد واژه‌ها

اطلاعات دستوری همه جانبه نیز، به گونه‌ای که از چگونگی دقیق کاربرد واژه‌ها در جمله به وسیله سخن‌گویان زبان مشاهده می‌شود، به صورت بخش تفکیک ناپذیری از خواص واژگانی، در ذهن یا در فرهنگ ذهنی سخن‌گویان وجود دارد. در درجه اول به نظر منطقی می‌رسد که فکر کنیم خواص دستوری، بخشی از معنای واژه‌ها محسوب می‌شوند و تعلق داشتن واژه‌ها، به یکی از اقسام کلام لزومی ندارد در فرهنگ‌های تدوین شده ذکر شود. به همین دلیل ممکن است طبیعی به نظر برسد که «قلم» و «کتاب» اسم باشند چرا که بر اشیاء دلالت می‌کنند، یا طبیعی به نظر برسد که «رفت» و «خواند» فعل باشند برای این که به اعمال و کنش‌ها اشارت دارند و باز ممکن است طبیعی به نظر برسد که «تلخ» و «لذیذ» صفت باشند چون کیفیت برخی از اشیاء را مشخص

می‌کنند. لکن مطالعه دقیق و مقایسه نزدیک بین زبان‌های مختلف ما را به نتیجه متفاوتی می‌رساند، خیلی از مفاهیم که در یک زبان با فعل بیان می‌شوند، در زبان دیگر به صورت اسم آورده می‌شوند و بالعکس. در زبان فارسی «تلخ» و «لذیذ» صفت هستند. ولی در زبان لاگوندا (Lagunda) واژه‌های kukaawa و kuwouoma که به ترتیب همین دو معنای متناظر را دارند، با قسم کلام فعل بیان می‌شوند (کاتامبا، ۱۹۹۴، ص ۲۲۵).

پس، قسم کلامی که واژه‌ای به آن تعلق می‌گیرد، به وسیله معنای آن واژه تعیین و مشخص نمی‌شود، بلکه به وسیله قراردادهای هر زبان خاص تثبیت و مشخص می‌شود. بنابراین، قسم کلام هر واژه باید به طور تفکیکی و صریح در فرهنگ لغت ذکر شوند.

این که گفته شد در فرهنگ لغت لازم است ویژگی‌های خاص دستوری هر واژه قید شود، برای این است که عملکردهای هر واژه در ساختار جمله، قواعد خاصی دارد که منطبق بر قواعد کلی دستوری آن زبان است. ولی نباید این حقیقت را کتمان کرد که برخی از جنبه‌های دستوری در رفتار واژه‌ها از چنان ویژگی خاصی برخوردارند که با قواعد کلی و منظم دستوری مغایرت دارند. مثلاً هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که براساس آن پیش‌بینی کنیم که چرا برخی از فعل‌ها، جمله‌واره متممی می‌پذیرند ولی عبارت مصدری قبول نمی‌کنند. مثل فعل «به‌نظر رسیدن» در فارسی شبیه در نمونه زیر:

- به‌نظر می‌رسد که او دانشمند بزرگی است (یا او دانشمندی بزرگی به‌نظر می‌رسد).

* به‌نظر می‌رسد دانشمند بزرگی بودن او (غلط است).

* دانشمند بزرگی بودن او به‌نظر می‌رسد (غلط است).

- من می‌دانم که تو آدم با لیاقتی هستی.

* من می‌دانم با لیاقت بودن تو را (متداول نیست).

* آدم با لیاقت بودن تو را من می‌دانم (متداول نیست).

یا چرا در زبان انگلیسی جمله‌واره‌ای که بعد از صفت‌ها یا فعل‌های

اضطراری (urgency) قرار می‌گیرد، فعل آنها به صورت التزامی از نوع خاص تبدیل می‌شود، یعنی به صورت مصدر ساده بدون to مانند مثال‌های زیر:

- It is important that Janet not say anything to him.
- The committee suggested that he not give the report.

(Marcella Frank, Book II, P. 72-74).

از این نوع قواعد استثنایی در زبان‌های مختلف دنیا زیاد است مثلاً در زبان انگلیسی در ترکیب ضمائر انگلیسی myself, yourself داریم ولی در سوم شخص به جای hisself ترکیب himself آمده است و هیچ قانونی هم برای توجیه آن وجود ندارد مگر نحوه عملکرد و رفتار his با self یا self با him.

برخی دیگر از اطلاعات دستوری لازم، که باید در فرهنگ واژگان مشخص شوند، بستگی به ویژگی‌های واژگانی دارند. مثلاً مواردی هستند که برای وندافزایی (affixation) یا افزودن پیشوند و پسوند به واژه‌ها باید بدانیم. مثلاً باید بدانیم که یک واژه مورد نظر فارسی است، قرضی است یا مثلاً از زبان دیگری مثل عربی وارد فارسی شده است تا صورت‌های مختلف اشتقاق آن را بر اساس عرف کاربردی آن بسازیم و به کار ببریم مثل خبر/اخبار، مکالمه/مکالمات، اول/اولاً، ولی دوماً و سوماً غلط‌اند چون اعداد فارسی هستند و عده زیادی آنها را به غلط با تنوین به صورت قید در می‌آورند.

میوه‌جات، کارخانجات، سبزیجات نیز از همین دست می‌باشند. در انگلیسی اگر بخواهند از صفت‌های زیاد بومی یا خود انگلیسی اسم معنا بسازند به آن پسوند -ness اضافه می‌کنند مانند lightness ولی به صفت‌های خارجی یا قرضی که در این زبان به کار برده می‌شوند پسوند -ity اضافه می‌کنند، مثل futility و اگر کسی از ماهیت این کلمات مطلع نباشد ممکن است دچار اشتباه شود و در کاربرد واژگان خود، lightity و futileness بسازد که هر دو نادرست‌اند.

برخی واژه‌ها هم نسبت به قواعد کلی آن زبان دارای وضعیت استثنایی هستند و در فرهنگ لغت باید آنها را به دقت نشان داد. مثلاً در زبان انگلیسی

تعدادی از اسم‌ها غیرقابل شمارش هستند مثل machinery یا اگر پسوند جمع قبول کنند معنای دیگری به خود می‌گیرند مانند equipment و equipments. از این دست کلمه‌ها در همه زبان‌ها زیاد است و در فرهنگ، ویژگی‌های خاص آنها را باید به دقت بیان داشت.

اطلاعات معنایی در مورد واژه‌ها

پرواضح است که بیان تعریف و معنای واژه‌ها در فرهنگ لغات یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن است و تمام لغات زبان در فرهنگ ذهنی سخن‌گو مانند سکه، دارای دو روی به هم مرتبط و تفکیک‌ناپذیر هستند: یکی معنا و به ضمیمه آن ویژگی‌هایی دستوری که معانی بیشتری را برای آن مشخص می‌کند و دیگری شکل لفظی یا املائی که فرم دیداری یا شنیداری و قابل لمس آن را به وجود می‌آورد. در هر فرهنگ ناقص ولی قابل استفاده، کم‌ترین چیزی که در برابر یک واژه می‌آورند، در درجه اول، معنی آن است. حال فرهنگ‌های پخته‌تر و کاربردی‌تر صورت تلفظی، ویژگی‌های دستوری، وضعیت ریشه شناختی و ترکیبات اشتقاقی و امثال آن را هم به فراخور میزان بهتر و والاتر فرهنگ به آن می‌افزایند. ولی تجسم یک فرهنگ لغت بدون تعریف یا معنای واژه‌ها غیرقابل تصور و غیرقابل قبول و سرانجام، غیرقابل استفاده است. فلسفه وجودی لغات و خاصیت اصلی آنها معنی‌دار بودن آنهاست. ما، در درجه اول به فرهنگ لغات رجوع می‌کنیم تا معنی یا معانی مختلف یک واژه را بیابیم. با وجود این، جالب است بدانیم که حتی بهترین و استانداردشده‌ترین فرهنگ‌ها، به بیان بسیار گزینشی و ناقص معانی کلمات پرداخته‌اند. این معانی بازتاب بسیار کم‌رنگ و ماتی از معانی‌ای است که در فرهنگ ذهنی سخن‌گویان به طور شفاف وجود دارد.

برای مثال، «کاتامبا» (۱۹۹۴، ص ۲۲۶-۷) واژه dog را در زبان انگلیسی با

استفاده از فرهنگ وبستر (Webster) چنین تعریف می‌کند:

a dag is "any of a large group of domesticated animals belonging to the same family as fox, wolf, jackal, etc."

اما، انگاره ذهنی‌ای که یک فرد (انگلیسی یا آمریکایی) از واژه dog دارد، بسیار گسترده‌تر و پخته‌تر از این تعریف است. ذهن در برگیرنده تمام انواع اطلاعاتی است که ممکن است در باره سگ وجود داشته باشد، مثلاً مشخصات اصلی سگ این است که می‌تواند پارس می‌کند، همراه خوبی باشد، پاسدار خانه و افراد است، از پیاده‌روهای شلوغ (در آمریکا و اروپا) به راحتی عبور می‌کند، یار وفادار چوپان است، در حمله به گرگ چوپان را یاری می‌دهد، برای پیدا کردن هروئین به پلیس مواد مخدر کمک می‌کند، برای پیدا کردن اجساد قربانیان زلزله یا سیل به امدادگران یاری می‌دهد و ناممد این‌ها. البته برای به دست دادن معنی واژگانی در فرهنگ لغت، یک فرهنگ‌نویس تنها برجسته‌ترین و نمایان‌ترین جنبه‌های معناشناختی یک لغت را ارائه می‌دهد و بسیاری از جنبه‌های مهم دیگر را که معانی ضمیمه‌ای یا متداعی دارند (یعنی تداعی‌ها و ضمائیم دیگر را) حذف می‌کند و ناگفته می‌گذارد.

یکی از مشکلات مهم فرهنگ‌نویس این است که چه نوع و چه مقدار معنای یک واژه را برای وارد کردن در فرهنگ لغات گزینش کند و اصلاً او چه میزان اطلاعات مربوط به معنای واژه دارد و چه میزان جمع‌آوری کرده است؟ معنی‌های ضمیمه‌ای (connotational meanings) یا عاطفی و احساسی و معنی‌های متداعی (associative meanings) حتی موقعی که در مورد مطالبی که بار احساسی کمی دارند صحبت می‌کنیم، تکوین می‌یابند و با اهمیت می‌باشند. واژه‌ها ممکن است در سطح شناخت با هم مترادف و هم معنا تشخیص داده شوند، اما در معانی متداعی یا عاطفی که با خود همراه دارند به حد زیادی با هم متفاوت باشند. لغات زیر در فرهنگ مترادف‌ها ممکن است با هم در یک ردیف قرار گیرند:

stoned, plastered, drunk, inebriated, intoxicated.

اما در موقعیت‌های مختلف و برای کاربردهای گوناگون، مفاهیم متفاوتی را عرضه می‌کنند. بنابراین، کاربران برای به کارگیری هر یک از این واژه‌ها سطح و میزان «رسمی بودن» (level of formality) آنها را در ذهن خود به خوبی در نظر

می‌گیرند و در موقعیتی که روابط دو نفر سخن‌گو و ماهیت گفتار آنها به‌خوبی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، گزینه مناسبی از این واژه‌ها را به‌کار می‌برند: drunk یک واژه خشنی است، intoxicated و inebriated رسمی‌ترند و در موقعیت‌های رسمی‌تری به‌کار می‌روند ولی stoned و plastered غیررسمی یا عامیانه‌اند.

بخشی از دانش واژگانی ما (که شاید بتوان آن را دانش فرا زبانی نامید) به اطلاعات ما از به‌کارگیری متناسب واژه‌ها در موقعیت‌های مختلف یا گزینش مناسب نوعی از واژه برای موقعیت موردنظر مربوط می‌شود.

در خاتمه این بحث، باید اذعان داشت که فرهنگ‌های لغت، چه ذهنی و چه تدوین شده، دربرگیرنده اطلاعات تلفظی، املائی، دستوری، معنایی و کاربردی درباره واژه‌ها هستند. انواع گوناگون اطلاعات واژگانی که در این جا به‌طور اجمال بیان شد، باید به‌طور هم‌زمان، هم به وسیله سخن‌گو و هم به وسیله شنونده از فرهنگ ذهنی، قابل بازیافت و به یاد آمدنی و به یاد آوردنی باشند. سامان یا آرایش فرهنگ ذهنی در حافظه سخن‌گو

شبهات‌های بین فرهنگ لغت ذهنی و فرهنگ لغت تدوین شده داری اهمیت هستند، اما باید گفت که تفاوت‌های آنها نیز از اهمیت وافر برخوردارند. فرهنگ ذهنی از دو جهت مهم از فرهنگ لغات متفاوت است: (۱) از نظر ساختار، (۲) از نظر محتوا.

در حالی که در فرهنگ لغت تدوین شده، فرهنگ‌نویس لغات را به ترتیب حروف الفبا فهرست و منظم می‌کند، در ذهن افراد بشر واژه‌ها به صورت الفبایی نگه‌داری نمی‌شوند. به همین علت، به هیچ وجه محتمل نیست که یک غلط‌گفتاری مبتنی بر بازیافت نادرست دو واژه نزدیک به هم که دارای حروف یا اصوات نزدیک به یکدیگر در فهرست الفبایی باشند، در گفتار انسان پدید آید مثلاً به جای cornet, corner را بگوید.

ذهن از کودکی و به مرور زمان، از واژه‌هایی که به آن می‌رسند انباشته می‌شود. ذهن کودک در سن دو سالگی بیش از ۲۰۰ واژه را در خود نگه

می‌دارد و تا سن هفت سالگی تعداد واژه‌های محفوظ در آن به ۱۳۰۰ فقره می‌رسد. «اولدفیلد» (Oldfield) (۱۹۶۳) تخمین می‌زند که دانشجوی دوره کارشناسی در دانشگاه آکسفورد دارای یک ذخیره واژگانی ۷۵۰۰۰ فقره‌ای در ذهن خود می‌باشد. در مطالعاتی که به وسیله افراد دیگر مثل «سی‌شور و اکسیکرسن» (Seashor & Exkerson) در سال ۱۹۴۰ و «دیلر» (Diller) در سال ۱۹۷۸ انجام گرفته، ادعا شده که بزرگسالانی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌اند، ذخیره واژگانی که در فرهنگ لغت ذهنی خود دارند بسیار حجیم می‌باشد و بین حداقل و حداکثر از ۵۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰ واژه است. اختلاف زیاد این میزان واژه به علت تعداد و میزان دشواری مطالب و روش‌هایی است که مطالعه کرده‌اند.

نکات حائز اهمیت دیگر هم این است که اولاً چه واحدهایی را به صورت واژه‌های متمایز باید به حساب آورد و شمارش کرد، ثانیاً «دانستن یک واژه» یعنی چه و شامل چه معلوماتی می‌شود. تعیین «یادگیری یا دانستن یک کلمه» نیز کار مشکلی است.

همه محققان واژه‌شناسی و فرهنگ‌نویسی بر سر این امر توافق دارند که فرهنگ لغت ذهنی بسیار وسیع است و از اطلاعات گسترده برخوردار می‌باشد. اما به راستی مغز چگونه تمام آن واژه‌ها و اطلاعات مربوط به آنها را در خود ذخیره می‌کند؟ یک فرض آغازین این است که «واژه‌ها به شیوه بسیار منظمی در مغز ذخیره و انبار می‌شوند» (کاتامبا، ۱۹۹۴، ص ۲۲۹). اگر فرهنگ لغت ذهنی به طور بسیار منظم سامان نیافته باشد آن وقت پیدا کردن یک سوزن از لابه‌لای یک انبار کاه بزرگ آسان‌تر خواهد بود تا این که یک لغت مورد نیاز را از داخل فرهنگ لغات ذهنی خود به یاد بیاورند.

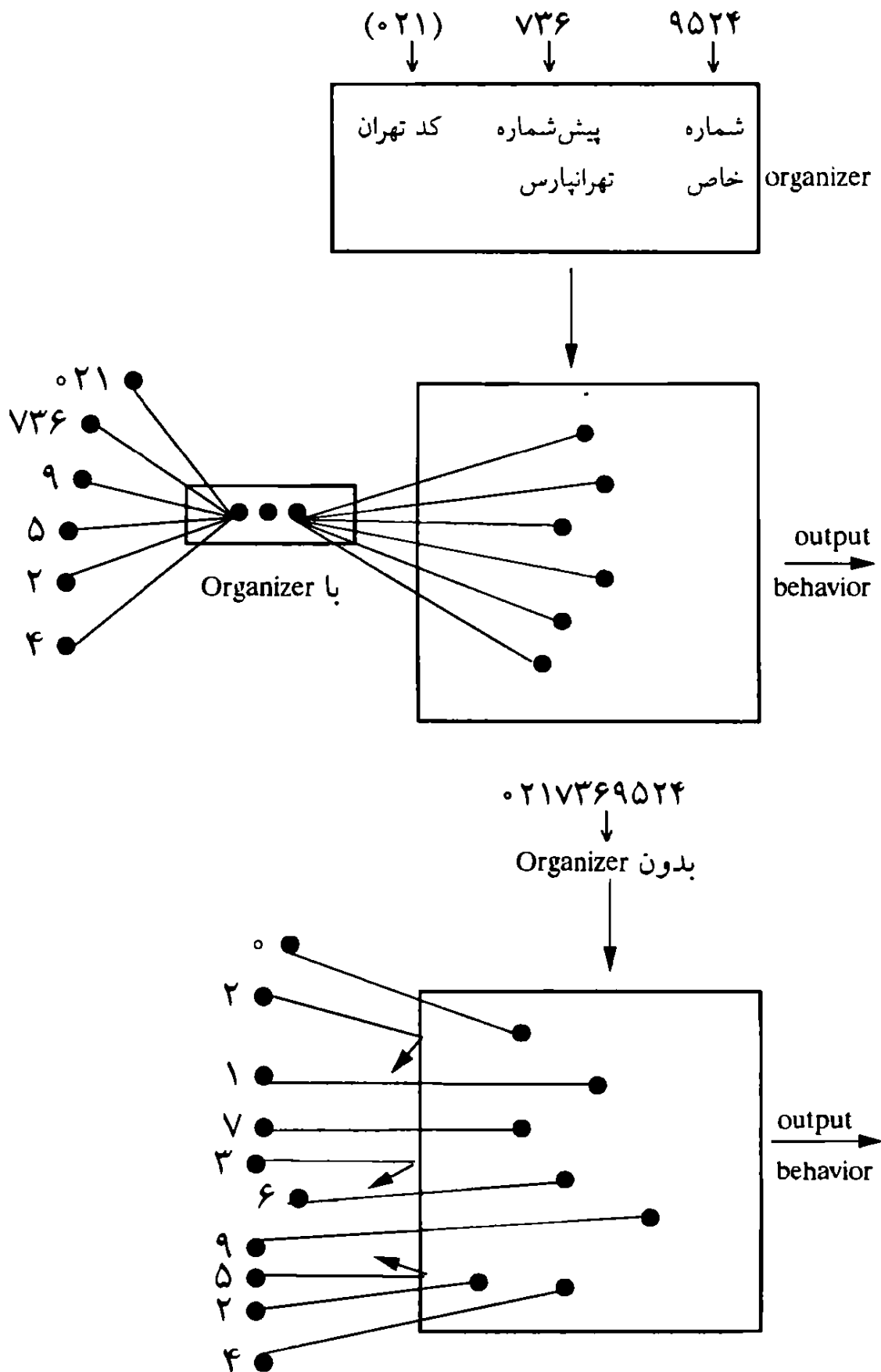
ما دارای هزاران هزار واژه در فرهنگ ذهنی خود هستیم و علاوه بر آن، ذهن ما قادر است هزاران هزار واژه جدید را در خود تولید کند و با این حال هر وقت اراده کنیم که واژه‌ای را به زبان جاری سازیم یا با قلم خود به نگارش درآوریم، می‌توانیم به طرفه‌العین و به طور برق‌آسا آن را در ذهن خود باز یافته،

به کار ببریم. اگر واژه‌ها مثل کالاهایی که در انبارهای بزرگ روی هم انباشته می‌کنیم یا مانند لباس‌های شستنی که در زنبیل روی هم می‌ریزیم تا به رختشوی‌خانه ببریم، در ذهن ما انباشته می‌شدند، آن وقت برای به یاد آوردن یک لغت در ذهن خود، اگر نگویم روزها، ولی لااقل ساعت‌ها معطل می‌شدیم تا بتوانیم لغت موردنظر را در ذهن خود پیدا کنیم.

شکی نیست که حافظه ما اطلاعات را به صورت طبقه‌بندی شده و ساختمند در خود حفظ و نگه‌داری می‌کند و در این مورد با حداکثر توان و کارایی عمل می‌کند در صورتی که با یک توده اطلاعات درهم برهم نمی‌تواند بدین‌گونه برخورد کند. ما در تجربیات روزمره می‌بینیم که اطلاعات معمولی که به ذهن ما می‌روند چنانچه قبلاً طبقه‌بندی شده و به آن داخل شوند، به راحتی به یاد آورده می‌شوند تا این که به صورت پراکنده و نامربوط.

مثلاً شما اگر با دو سری شماره تلفن روبرو شوید، یکی به صورت توالی یک سری اعداد و دومی به صورت گروه‌هایی از اعداد طبقه‌بندی شده با مفهوم، کدام یک زودتر در ذهن شما حفظ می‌شود و پس از مدتی به یاد آورده می‌شود؟ تجربه‌های عملی ما به خوبی نشان می‌دهد که دومی که طبقه‌بندی و سازمان یافته است راحت‌تر حفظ و بازیافت می‌شود. آن عوامل طبقه‌بندی کننده را روی هم، طرح سامان‌دهی یا عامل سازمان‌دهی «organizer» می‌نامند.

پس، چنانچه پیش شماره‌های منطقه‌ای تهران را بدانیم ذخیره کردن بسیاری از شماره تلفن‌های تهران برای ذهن ما ساده می‌شود. برخی از پیش شماره‌های منطقه تهران تا آنجا که نگارنده به یاد می‌آورد عبارتند از: تهرانپارس ۷۳۶ و ۷۳۷، شهرک غرب در فازهای مختلف ۸۰۹، ۸۰۸ و ۸۰۷، خیابان ولی عصر ۲۲۱، میرداماد ۲۲۷، باهنر ۲۲۸، سعادت آباد ۲۰۶ و فرحزاد ۲۳۵ و ۲۳۶. اکنون شماره تلفن‌های زیر را ملاحظه کنید:



(از نوک J.D.Novak ۱۹۷۰، به نقل از چستین، ۱۹۸۸ ص ۴۱).

البته موارد بالا، در مورد طبقه‌بندی اطلاعات پیش از ورود به ذهن بود، اما بحث ما بیشتر در باره مرتب شدن محفوظات در ذهن است که فرهنگ لغت ذهنی نمی‌تواند مجموعه درهم برهم از تعداد زیادی واژه باشد که در ذهن روی هم انباشته شده باشند. دلیل آن، این است که بازیافت (retrieve) لغات به سرعت برق‌آسا در ذهن انجام می‌گیرد و این کار مقدور نیست مگر این که لغات در ذهن ما بسیار ساختمانند باشند.

در این مورد، نظری که در زبان‌شناسی شناختی (cognitive linguistics) وجود دارد این است که فرهنگ واژگانی ما از دو مخزن اطلاعات متمایز متشکل شده که همکاری این دو موجب پردازش و به یاد آوردن واژه‌ها در اسرع وقت می‌شود:

۱- مخزنی از واژک‌ها شامل واژک‌های آزاد، واژک‌های وابسته صرفی و اشتقاقی که به صورت پیشوند، پسوند و میان‌وند می‌باشد.

۲- مخزنی از قواعد ترکیبی واژه‌ها برای واژه‌سازی شامل قواعد صرفی، قواعد اشتقاقی اسم‌ساز، قواعد اشتقاقی صفت‌ساز، قواعد اشتقاقی فعل‌ساز، قواعد اشتقاقی قیدساز، قواعد ترکیبی اسم‌ساز، قواعد ترکیبی صفت‌ساز، قواعد ترکیبی قیدساز از انواع مختلف پایه. تعداد واژک‌ها گرچه محدود است ولی فهرست آنها بسته نیست و همواره می‌تواند واژک‌هایی به آن، به تعداد بی‌نهایت اضافه شود.

تعداد قواعد واژه‌سازی چه از نوع وندافزایی (affixation) و چه از انواع ترکیبی محدود است ولی در عین حال زیاد و متنوع می‌باشند و برای کلیه موارد غیرقابل پیش‌بینی می‌توانند نیاز زبان را برآورده کنند. اما باز هم این مسئله که اطلاعات چه ساختی در ذهن دارند که با وجود این که به این سرعت پردازش شده و در اختیار شخص قرار می‌گیرند، هنوز ناشناخته و ناگفته مانده است.

آخرین یافته‌های روان‌شناسی زبان یا روان‌شناسی - زبان‌شناسی بر این باور است که انسان در ذهن خود دارای دو نوع حافظه است؛ حافظه کوتاه

مدت (short-term memory) و حافظه بلندمدت. حافظه کوتاه مدت که مرکز تمامی پردازش‌های شناختی آگاهانه انسان است و با اطلاعاتی که جدیداً به ذهن می‌رسند یا اطلاعاتی که از حافظه درونی دریافت می‌کند که پردازش نماید، سر و کار دارد. مغز انسان، به وسیله حافظه کوتاه مدت، سیل اطلاعاتی را که از محیط اطراف دریافت می‌کند، تجزیه و تحلیل می‌نماید و به تعبیر ویژگی‌های محیط اطراف می‌پردازد و در آخر انواع و کمیت اطلاعاتی را که مایل است در حافظه درازمدت ذخیره کند به وسیله حافظه کوتاه مدت به آن جا می‌فرستد. یکی از نقش‌های مهم حافظه کوتاه مدت این است که اطلاعاتی را که توجه آگاهانه به آنها معطوف می‌شود، برای ذخیره‌سازی آماده می‌کند یا می‌پردازد و با یک فرم خاص و متراکم شده به حافظه کوتاه مدت می‌فرستد.

چگونگی ذخیره شدن اطلاعات جدید در ذهن

در حافظه درازمدت، یک تعداد شبکه‌های شناختی وجود دارند که بسیار منظم و طبقه‌بندی شده هستند و هر کدام به صورت فایل‌هایی می‌باشند که براساس موضوعات کلی شناختی گوناگون از یکدیگر مجزا شده‌اند. مثلاً موضوعات کلی مثل رنگ، وزن، شکل، فاصله، انسان، جامدات، علوم و مانند آنها. هر یک از این شبکه‌های بزرگ اطلاعی را یک واحد اطلاعاتی بزرگ یا schema می‌نامند که ساختار داخلی آن به صورت مشبک است. نخستین مرحله برای ذخیره اطلاعات رسیده به حافظه درازمدت عبارت است از تعیین محل یا فایل مناسب برای هدایت آن اطلاعات به آن فایل تا اطلاعات رسیده به شبکه‌ای برود که قبلاً اطلاعاتی در همین زمینه در آن ذخیره شده است. اطلاع جدید هم در نقطه‌هایی که تارهای شبکه به هم وصل شده‌اند، می‌چسبد. در این صورت است که اطلاع رسیده به خوبی شناخته می‌شود و با سایر معلومات پیش‌زمینه‌ای background خود عجین می‌شود و در آن فابل گنجانده یا subsume می‌گردد. هانت (۱۹۸۲)، ص ۱۰، به نقل از چستین، ۱۹۸۸، ص ۴۱) فرآیند وارد شدن اطلاع جدید را به شبکه شناختی (cognitive network) به این نحو توضیح می‌دهد: «اطلاعات جدید به وسیله فرو رفتن در منفذی در

وسط یک ناحیه مناسب در آن شبکه اطلاعاتی به آن افزوده می‌شود، و به تدریج به وسیله گروهی از تداعی‌های معنی‌دار که در اطراف آن شبکه وجود دارند، به یکی از گروه‌های آن شبکه محکم می‌چسبد. بنابراین، نظریه جاری یادگیری بر آن است که مغز اطلاعات خود را در واحدها یا فایل‌های مربوطه‌ای قرار می‌دهد و منظم می‌کند که آن فایل‌ها را schemata می‌نامند که مفرد آن schema می‌باشد. اندرسن (۱۹۸۰، ص ۲۹) به نقل از چستین (ص ۴۲) فایل طبقه‌بندی شده اطلاعاتی (schema) را به این صورت تعریف می‌کند: «واحدهای بزرگ پیچیده‌ای از دانش که مقدار بسیاری از اطلاعاتی را که ما در باره مقولات کلی اشیاء، دسته‌هایی از کارها و حتی انواع انسان‌ها می‌دانیم در خود از پیش ذخیره کرده‌اند». پس، مغز نه تنها اطلاعات را دریافت یا خود تولید می‌کند بلکه آنها را در واحدها یا فایل‌های سازمان‌بندی شده‌ای مجتمع می‌کند یعنی نه تنها اطلاعات را ذخیره می‌سازد بلکه آنها را به نحوی منظم می‌سازد که برای بازیافت، به طور سریع قابل دسترسی باشند.

ما همه در مورد روانی و سرعت گفتار حراج‌گزاران یا گزارشگران مسابقات اسب‌دوانی و فوتبال یا مفسران رادیویی آشنایی و تجربه کافی داریم و می‌دانیم که بچقدر سریع حرف می‌زنند به گونه‌ای که موجب شگفتی می‌شود. ما به همین اندازه هم از ماشین سخن‌گویی آقای اوریج با عنوان (Mr. Average twitter machine) که خیلی سریع حرف می‌زند و پاسخ می‌دهد در شگفت خواهیم بود. مردم در گفتگوی معمولی مردم، به علت شتاب‌زدگی در امور زندگی، جملات خود را با سرعت زیاد بیان می‌کنند؛ مثلاً ۱۰۰ و گاهی تا ۲۰۰ کلمه در دقیقه حرف می‌زنند. به این ترتیب، یافتن واژه‌های مناسب از ذهن و بیان آنها در ساختار جملات دستوری، اقدام بسیار شگفت‌انگیزی از ذهن است و اهمیت حیاتی دستور ذهنی و نیز فرهنگ لغت ذهنی را نشان می‌دهد و علاوه بر آن آشکار می‌کند که فرهنگ لغت ذهنی بسیار منظم است که ذهن با یک نظام فوق - کارآمد (super-efficient) می‌تواند لغات را از حافظه بازیافت کند و به کار ببرد.

تقطیع کردن یا تقطیع نکردن واژه‌ها

در مورد تشکیل فرهنگ لغات ذهنی در حافظه سخن‌گو، دو نظر یا دو الگوی متفاوت وجود دارد: نظریه اول به وسیله «تفت و فاستر» (Taft & Foster) در سال ۱۹۷۵ بیان شده و مجدداً در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ به وسیله تفت تعدیل یافته است. در این الگو، «تفت و فاستر» معتقداند که در زمان ذخیره‌سازی واژه‌ها در ذهن، بُن واژه‌ها از وندها (پیشوندها و پسوندها) جدا می‌شوند و به طور مجزا در ذهن ذخیره می‌گردند و واژه‌های ترکیبی (دارای وندها) به صورت از پیش شکل یافته و کلی (pre-assembled form) در ذهن ذخیره نمی‌شوند و از طرف دیگر، شناخت و یادگیری هر واژه جدید مستلزم تقطیع واژگانی (morphological parsing) می‌باشد.

نظریه یا الگوی دوم مربوط به «باترورث (Buterworth) در سال ۱۹۸۳ است که آن را «فرضیه لغات کامل» (Full listing hypothesis) می‌نامند. در فرضیه لغات کامل، فرض بر این است که واژه‌های مأنوس، به طور کامل و یک‌پارچه (با به هم چسبیدن ریشه به پیشوندها و پسوندها) یاد گرفته شده و وارد فرهنگ ذهنی می‌شوند و به همین صورت ذخیره می‌شوند. اما واژه‌های ناآشنا و جدید برای یادگیری، متوسل به تقطیع می‌شوند و به طور معمول شناخت گفتار مستلزم تقطیع واژه‌ها و ساختار آنها نیست و به طور کلی در آنها تجزیه وند انجام نمی‌گیرد.

الگوی دوم بر این فرض استوار است که هر واژه دارای یک مدخل جداگانه در فرهنگ لغات است اما واژه‌های ترکیبی مربوط به آن شبیه اعمار آن مدخل به آن مرتبط می‌شوند و روی هم رفته یک صورت فلکی (constellation) را تشکیل می‌دهند که هسته آن یک ریشه یا واژه ساده است، بدون هیچ گونه وند. مثلاً لغت cover یک مدخل است که به صورت یک هسته در منظومه خود عمل می‌کند و دارای اقماری هستند، مانند فهرست زیر (کاتامبا، ۱۹۸۶، ص ۲۳۰):

cover	covers	covering	coverings
covered	uncover	uncovers	uncovered

recovered	recovering	coverable	recoverable
recovery	uncovering	recoverability	unrecoverable

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، تقطیع واژگانی در این مدل کاملاً حذف نشده است و فقط در موارد نیاز که شنونده از عهده تشخیص واژه‌های جدید مشکل برنمی‌آید از آن استفاده می‌کند، مانند این واژه‌ها: *Lebanonisation* یا *deprofessionalisation*.

اما کاتامبا (همان مرجع) مایل است در این مورد موضع مخالفی را گرفته و به تبعیت از هنکامر (Hankamer، ۱۹۸۹) استدلال می‌کند که الگوی FLH نمی‌تواند نظریه موجهی از تولید، بازساخت و ذخیره واژه در فرهنگ ذهنی انسان باشد.

تحقیق هنکامر پیچیدگی ساختاری واژه‌های ترکی را که یک «زبان الصاقی یا پیوندی» (*agglutinating*) است مورد بررسی قرار داد و نشان داد شمار شکل‌های واژگانی مربوط به یک واژه ساده یا منفرد، آنقدر زیاد است که حتی تصور این که یک سخن‌گو ذخیره واژگانی متوسطی از آنها داشته باشد، اصلاً امکان‌پذیر نیست و مغز انسان هم فضای لازم برای ذخیره کردن و انباشت میلیون‌ها شکل واژه‌ای را ندارد.

هنکامر (۱۹۸۹، ص ۴۰۳) به نقل از کاتامبا (۱۹۹۴، ص ۲۳۱) در مورد عدم امکان ذخیره کردن فهرست تمامی لغات ترکی در حافظه، اعم از لغات ساده یا مرکب چنین می‌گوید: «به نظر می‌رسد که ساخت الصاقی لغات حتی تولیدی‌تر از آن است که بتوان تصور کرد. مجموعه واژگانی را در نظر بگیرید که دربرگیرنده ۲۰۰۰۰ ریشه اسم و ۱۰۰۰۰ ریشه فعل باشد که برای یک سخن‌گوی تحصیل کرده، دور از منطق و انتظار نیست. اگر به دو روش FLH تمام ترکیبات ساختاری آنها را فهرست کنیم، مستلزم ۲۰۰ میلیون مدخل می‌باشد. وانگهی، بیشتر مدخل‌ها لزوماً از نوع واژه‌های ترکیبی خواهند بود و بدین ترتیب، فضای ذخیره‌سازی وسیعی را در مغز انسان اشغال خواهند کرد که در این صورت غیرممکن خواهد بود. هنکامر با استفاده از واژه *ev* ترکی به

معنای خانه و ترکیبات آن که یک خوشه واژگانی را تشکیل می‌دهند، نشان می‌دهد که یک سخن‌گو چگونه با استفاده از آن مدخل بقیه ترکیبات را براساس قواعد واژگانی می‌تواند تولید کند و نیازی به حفظ همه آنها و نگهداری آنها در فرهنگ ذهنی ندارد.

ev = خانه / evler = خانه‌ها / evlermiz = خانه‌های ما / evlermizde = در خانه‌های ما / evlermizdeki = آن در خانه‌های ما / evlermizdekiler = آنها در خانه‌های ما / evlermizdekilerin = مال آنها در خانه‌های ما / evlermizdekilerinki = آن که متعلق است به آنهايي که در خانه‌های ما.

اما اگر فرضاً قرار باشد این همه واژه‌های هسته و ترکیبات آن در ذهن ثبت شوند یعنی در حافظه به صورت یک فرهنگ لغت ذهنی ذخیره شوند، تعداد آنها بیش از ظرفیت مغز انسان خواهد شد.

«ساگان» (۱۹۸۵) تخمین زده که مغز انسان دارای ظرفیت ذخیره‌سازی ۱۲/۵ بلیون بایت اطلاعاتی است. این محاسبه براساس تعداد نِرون‌هایی است که در مغز انسان وجود دارند. اگر ذخیره‌سازی هر واژه نسبتاً ساده ۱۰ بابت را در مغز اشغال کند (قطع نظر از این که واژه‌های ترکیبی مثل evlermizdekilerinki تعداد بیشتری بایت دارد و فضای بیشتری نیازمند است) امکان دارد حداکثر ۱۲۵ میلیون شکل واژه‌ای برای ذخیره کردن داشته باشیم و این امکان زمانی می‌تواند حاصل شود که مغز انسان منحصراً مختص به ذخیره کردن واژگان باشد و هیچ نوع یادگیری دیگر (که انسان در تمام مراحل زندگی دستخوش آن است) برای او وجود نداشته باشد. در صورتی که با یک حساب محافظه‌کارانه و محتاطانه می‌توان ادعا کرد که یک سخن‌گوی دانش‌آموخته ترک ممکن است نیاز به ۲۰۰ میلیون شکل واژگانی داشته باشد که اگر قرار بود آنها را در حافظه خود حفظ کند، از نظر فضای لازم جای کافی برای آنها در مغز او یافت نمی‌شد.

پس، چاره‌ای نداریم که بپذیریم ذهن انسان به یک دستگاه تقطیع واژگانی مجهز است که می‌تواند از عهده تشخیص واژه‌های ریشه و وندهای آنها برآید

که تعداد آنها به مراتب کم‌تر است و برای هر نوع ترکیبات واژگانی موردنظر آمادگی دارد که آنها و ترکیبات بزرگ‌تر آنها را تولید کند نه اینکه واژه‌ها را به صورت فهرست طولانی در خود حفظ و نگهداری کند. نتیجه این که دستور ذهنی از یک سری محدود واژک آزاد و مقید و یک سری قواعد ترکیبی آنها تشکیل شده که با این تعداد عناصر محدود می‌تواند تعداد بی‌نهایت واژه تولید کند و قدرت تولیدی واژه‌های زبان انسان به مراتب بیش از آن تعدادی است که عملاً به کار می‌برد.

فصل سوم

مطالعات نظری در مورد واژگان

معناشناسی

معناشناسی (semantics) مبحثی است که معنا (meaning) را مورد بررسی قرار می‌دهد. قدیمی‌ترین و معروف‌ترین ایده در مورد معنا این است که «معنا نوعی ماده یا شیء است» (اکمajian و دیگران، ۱۹۹۷، ص ۱۸۰). از طرف دیگر، هر وقت صحبت از واژه به میان آید، آن را پدیده یا فقره‌ای می‌نامند که دارای معناست، یا این که واژه را چیزی می‌دانیم که معنی می‌دهد. «معناشناسی» بالطبع علمی است که قسمتی از آن به بررسی معنا در واژه اختصاص دارد که ما نیز در این جا آن را مورد توجه قرار می‌دهیم.

معنای واژه

در مورد معنای واژه، نظرات مختلفی ارائه شده که به تدریج به وسیله نظرات جدیدتر رد شده‌اند و هر کدام جای خود را به نظر بعدی داده است. چون بسیاری از این نظریه‌ها مورد استفاده این پژوهش برای بررسی معنای واژگانی نیستند و از طرف دیگر مایل نیستیم که آنها را در این مقاله نادیده انگاریم، بنابراین، در این جا به طور گذرا و مجمل ذکری از آنها به میان می‌آوریم تا سیر تکاملی آنها را مشاهده کرده، سرانجام آن نظری را که امروزه بهترین، جامع‌ترین و کارآمدترین نظرهاست مورد بررسی قرار دهیم.

نظریه دلالت معنا (the denotation theory of meaning)

در این نظریه، معنا را شیئی می‌دانند که واژه بر آن اشارت دارد و به آن دلالت می‌کند، یعنی به مدلول خود:

"the meaning of each expression is the (actual) object it denotes, its denotation." (Akmajian et al., 1997, p. 218, 2nd Ed.)

در واقع، این نظریه بر آن است که برای هر واژه معنی دار یک شیء واقعی (actual object) در جهان هستی وجود داشته باشد مانند درخت، گنجشک. ولی در مورد کلماتی چون خالی، خیلی، اسب پرنده یا بالدار (pegasus)، خیال، درد و امثال آن مصداق و شمول ندارد، پس، این تعریف از این نظر مردود شمرده می‌شود، چون همه انواع واژه‌هایی را که مجرد یا انتزاعی هستند دربر نمی‌گیرد.

نظریه ذهن‌گرایان در مورد معنا (the mentalists theory of meaning)

این نظریه بر این باور است که اگر معنا طبق نظریه بالا «اشیاء واقعی» نیستند، شاید «اشیاء ذهنی» باشند. مثلاً اگر در عالم هستی «اسب بالدار» (pegasus) وجود ندارد اما «ایده» آن می‌تواند در ذهن انسان شکل گیرد و همین ایده (idea) می‌تواند معنای «اسب بالدار» باشد.

«گلاکزبرگ و دنکس» (Glocksberg & Danks) (۱۹۷۵، ص ۵۰) به نقل از اکماجیان و دیگران (۱۹۹۷، ص ۲۱۹) در این مورد اظهار می‌دارند: «مجموعه معنایی ممکن یک واژه عبارت است از مجموعه حس‌ها (feelings)، انگاره‌ها (images)، ایده‌ها (ideas)، مفهوم‌ها (concepts)، افکار (thoughts) و استنباط‌هایی (inferences) که ممکن است یک فرد خاص هنگام شنیدن یا پردازش آن واژه از خود بروز دهد». این تصویر یا تعریف ذهن‌گرایان در مورد معنای واژه می‌تواند به صورت زیر نیز بیان شود: «معنای هر واژه عبارت است از ایده یا ایده‌هایی که وابسته و در تداعی با آن واژه در ذهن سخن‌گو قرار دارند» (اکماجیان و دیگران، ۱۹۹۷، ص ۲۱۹).

این تعریف بیش از حد در مورد معنای واژه، کلی و مبهم است که بتواند

نکته خاص و شفافی را بیان کند، به این ترتیب، این نظریه بدین لحاظ آزمون‌پذیر نیست و پیش‌بینی‌های نادرستی را ارائه می‌دهد. با این تعریف، انسان چگونه می‌تواند مشخص کند که یک واژه چه معنایی دارد و بنابر تعریف نخست، آیا هرگز می‌توان احساسات و افکاری را به یک واژه وابسته دانست به نحوی که به واژه دیگر وابسته نباشند.

نظریه معنا به عنوان «انگاره‌ها» یا «تصاویر ذهنی»

اگر به جای ایده‌ها که در نظریه دوم مطرح شد، تصاویر یا انگاره‌های ذهنی (mental images) را به صورت معنای کلمات قبول کنیم، ممکن است در مورد واژه‌هایی مثل اسب بالدار یا برج ایفل درست باشد، ولی چگونه می‌توانیم برای اسم‌هایی نظیر «سگ»، «مثلث» یا فعل «لگد زدن» آنها را در نظر بگیریم. اگر انسان تصویری از «سگ یا مثلث» در ذهن خود بسازد، کدام نوع سگ یا مثلث در نظر او است. آیا مثلث متساوی‌الساقین یا متساوی‌الاضلاع؟ برای «لگد زدن» هم همین مشکل وجود دارد. در مفهوم لگد زدن خصوصیتی وجود دارد که در معنای آن هستند ولی برای کاربرد آن ضروری نیستند، مثل جنسیت لگدزن، پایی که با آن لگد زده می‌شود، به چه چیز لگد زده می‌شود و مانند آن. به طور کلی، تصویرهای ذهنی آن قدر تجریدی نیستند که معناهای حتی اسم عام و فعل‌ها را نیز در ذهن فراهم کنند. حال اگر فرض کنیم که برای اسامی عام و فعل‌ها هم بتوانیم تصاویر ذهنی بسازیم، در مورد معنای واژه‌هایی مثل «سلام»، «فقط»، «نه» و نظیر آنها چه انگاره‌هایی می‌توان در ذهن فراهم کرد؟ پس، این نظریه هم جامعیت ندارد و باید کنار گذاشته شود.

نظریه معنا به عنوان مفاهیم (concepts)

برای این که مشکل نظریه بالا تا حدودی تعدیل یابد، راه‌حلی پیشنهاد شده و آن راه‌حل این است که برای ویژگی خاصی که در انگاره‌های ذهنی است، بهتر است آنها را به صورت مفاهیم (concepts) در نظر بگیریم یعنی مقوله‌هایی از اشیاء که به طور ذهنی نمود حاصل کرده‌اند (اکماجیان و دیگران، ۱۹۹۷، ص ۲۲۰). این گونه از نظریه ایده هم مشکل‌آفرین است. نخست این که مفاهیم هم ممکن

است بسیار محدود و خاص باشند. ما در مورد مقوله‌های شناختی (cognitive classifications) باید اذعان کنیم که این نظام برحسب انواع اصلی (prototypes) یا الگوهای اولیه ساخته شده است. به این معنا که برخی از موارد یک مقوله، معمولی‌تر و اصلی‌تر از موارد دیگر هستند (یعنی به نوع اصلی نزدیک‌تر از برخی دیگرند). مثلاً در مقوله پرندگان، سینه‌سرخ یا گنجشک از نظر ویژگی «پرنده بودن» بیشتر به پرنده نزدیک است تا «پنگوئن» یا «شترمرغ». «صندلی‌های» یک خانه از نظر «وسایل خانه بودن» اصلی‌تر از زیرسیگاری‌ها یا گلدان‌ها هستند.

دوم این که، «مفهوم» فقط می‌تواند برای برخی از واژه‌ها به شکل «معنا» عمل کند و معنای آنها قرار گیرد. مثلاً برای اسامی عام، صفت‌ها و شاید فعل‌ها؛ ولی هنوز هم نمی‌تواند برای بسیاری از انواع دیگر واژه‌ها «معنا» یا «دالت» لازم را برقرار کند. چرا که این کلمات مثل نه، سلام، فقط و پرثمر مفهوم روشنی ندارند و معلوم نیست کدام مفهوم را باید در نظر گرفت. معنا به عنوان حسّ (sense)

فریج (۱۸۹۲) می‌گوید که ایده‌ها نمی‌توانند معنی باشند زیرا ایده‌ها ذهنی و فرّار هستند در صورتی که معنی پدیده‌ای عینی و (نسبتاً) پایدار است (اکماجیان، ۱۹۹۷).

ما، زبان را برای انتقال اطلاعات از نسلی به نسل دیگر به کار می‌بریم. دالت‌ها کافی نیستند چون اگر زبان تنها از فرم و دالت ساخته شده بود، پس هویت (a) و (b) باید یکسان باشند، در صورتی که چنین نیست.

(a) $a = a$ (the Morning Star is (=) the Morning Star)

(b) $a = b$ (the Morning Star is (=) the Evening Star)

در صورتی که به قول «فریج» معنای «b» برابر معنای «a» نیست، یعنی عیناً همان معنا را منتقل نمی‌کند. اولی به معنای آخرین ستاره‌ای است که در صبح قابل رؤیت است و دومی به معنی نخستین ستاره‌ای است که در آسمان پدیدار می‌شود. در رابطه دوم، آخرین ستاره = اولین ستاره، در صورتی که در رابطه

اول، نخستین ستاره = نخستین ستاره. منظور «فریج» از این دو فرمول این است که واژه‌های اشاره کننده که دارای معنا هستند، دارای مفهوم نیز می‌باشند.

نظریه کاربردی معنا (the use theory of meaning)

ویتگنشتاین (Wittgenstein، ۱۹۳۳) ایده دیگری از معنای واژه را گسترش داد با عنوان «کاربرد» که برای چندین دهه بر نظریه پردازی‌های انگلیسی - آمریکایی معنای واژه، نفوذ و تأثیر گذاشت. نظریه کاربردی معنا را به صورتی که به وسیله ویتگنشتاین تعریف شده در زیر می‌آوریم:

«معنای یک کلمه زبانی به وسیله کاربرد آن در جامعه زبانی مشخص می‌شود. در واقع، مشخص کردن آن کاربرد، مشخص کردن معنای آن است» (اکماجیان و دیگران، ۱۹۹۷، ص ۲۲۳).

این نظریه فاقد تعداد زیادی از نقطه ضعف‌هایی است که در نظریه‌های قبلی ملاحظه شدند. ما می‌توانیم به سهولت از کاربرد hello و سایر جمله‌هایی که مثلاً pegasus، table در آنها به کار برده شده، معنی آنها را به دست آوریم. به هر حال، ضعف عمده «نظریه کاربرد معنا» این است که باید «معنای» مناسبی برای «کاربرد» مشخص و قطعی کند و نظریه باید معلوم دارد که دقیقاً معنا چه ارتباطی با «کاربرد» پیدا می‌کند یا چگونه به آن مرتبط می‌شود. در حال حاضر، این نظریه قابل قبول‌ترین است ولی در عین حال، به وسیله چند محقق مثل «گریس و شيفر» (Grice x Schiffer) در دست توسعه و تکمیل است.

معنای زبان شناختی واژه‌ها

در بررسی معنای واژه، نه تنها معنای کاربردی آن به وسیله کاربران در جمله و در موقعیت‌های اجتماعی بسیار حائز اهمیت است، بلکه معنای زبان شناختی (linguistic meaning) هر واژه هم از اهمیت بسزایی برخوردار است.

معنای زبان شناختی معمولاً به دو گونه متمایز می‌شود: یکی معنایی که واژه‌های زبان در ارتباط و روابط با یکدیگر در آن زبان به دست می‌آورند و این وابستگی را اصطلاحاً «روابط واژگانی» (lexical relations) می‌نامند و معنای دیگر آن است که از ساختار درونی و محتوایی مستقل هر واژه و ارتباط اجزای

سازنده داخل آن به دست می‌آید و آن را «معنای واژگانی» (lexical meaning) می‌خوانند. در اینجا دو معنا را شرح می‌دهیم:

معنای ارتباطی بین واژه‌های یک زبان

در هر زبان، یک شبکه ارتباطی بین معانی واژه‌های آن وجود دارد که می‌توان الگوهایی از این روابط را کشف و توصیف نمود. این گونه روابط به نظر می‌رسد که کم و بیش در اکثر زبان‌ها وجود داشته باشند. ما نیز این گونه روابط معنایی بین واژه‌ها را که اکثراً باید به گونه‌ای در فرهنگ لغات منعکس یا نشان داده شوند، معرفی می‌کنیم:

هم معنایی (synonymy)

واژه‌های هم معنا یا مترادف عبارتند از دو یا چند فقره واژگانی با معانی نزدیک به هم و بسیار مشابه که اغلب - ولی نه همیشه - می‌توانند در جمله‌های مختلف جایگزین یکدیگر شوند. نمونه‌هایی از واژه‌های مترادف در فارسی عبارتند از: «پهن، وسیع، گسترده»؛ «سؤال، پرسش»؛ «ده، دهکده، قصبه، روستا»؛ «خوب، نیک»؛ «پاسخ، جواب»؛ «مرد، شوهر، همسر»؛ «مسن، پیر»؛ «جوان، برنا».

معمولاً هم معنایی کامل یا صددرصد، بین واژه‌های مترادف وجود ندارد و مقداری تفاوت معنا در هر جفت از آنها دیده می‌شود. به این صورت که در کاربردهای مختلف همیشه نمی‌توانند با هم تبادل پذیر (exchangeable) باشند.

تضاد معنایی (antonymy)

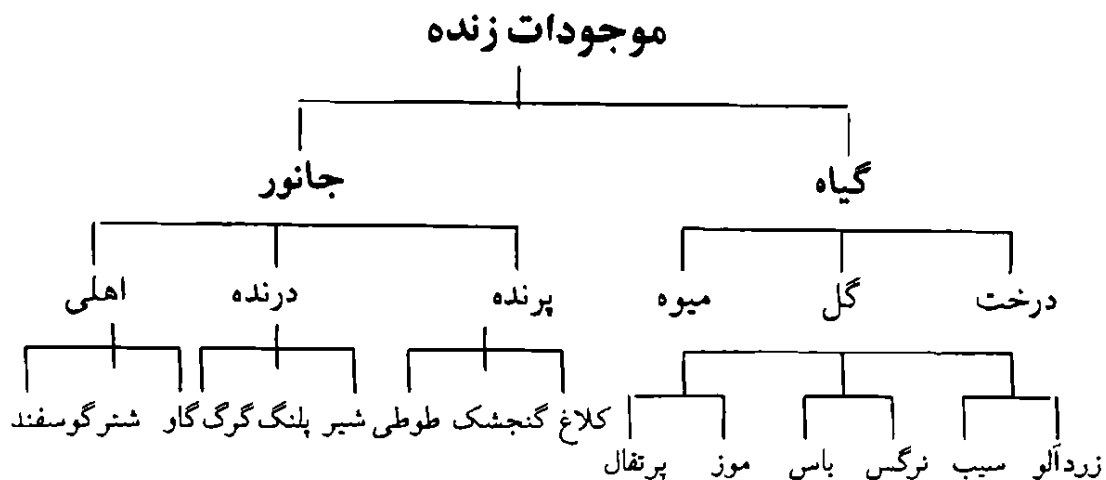
واژه‌هایی نسبت به هم دارای رابطه متضاد هستند که معانی آنها عکس یکدیگر باشد یا این که منفی یکی از آنها با مثبت دیگری هم معنا باشد. به چند نمونه اشاره می‌کنیم: «کند، تند»؛ «شب، روز»؛ «پیر، جوان»؛ «آهسته، بلند»؛ «سفیدی، سیاهی»؛ «زنده، مرده»؛ «دادن، گرفتن»؛ «بزرگ، کوچک»؛ «زن، مرد». معمولاً معنای متضاد ممکن است بین دو اسم، دو صفت، دو قید، دو فعل و غیره برقرار شود. لکن صفت‌ها و قیده‌ای متضاد در بین خود به دو زیر طبقه کوچک‌تر تقسیم می‌شوند: یکی صفات یا قیودی که می‌توانند شکل تفضیلی

به خود بگیرند، و دیگر آن دسته از صفات یا قیدها که نمی‌توانند به حالت تفضیلی صرف شوند. مثلاً «پیر و جوان» دو صفت هستند که می‌توانند به صورت‌های تفضیلی درآیند و بگوییم «پیرتر - جوان‌تر»، «کندتر - تندتر». اما صفاتی مثل «زنده و مرده» نمی‌توانند به حالت تفضیلی درآیند و مثلاً بگوییم «زنده‌تر - مرده‌تر»، «کامل‌تر - ناقص‌تر». در این صورت اگر جمله‌ای را که یکی از این صفات تفضیل‌ناپذیر در آن به کار رفته منفی کنیم، آن صفت معنی متضاد خود را پیدا می‌کند، مثل «او زنده است، او زنده نیست»؛ «او مرده است، او مرده نیست».

رابطه معناشمول (hyponymy)

هرگاه یک واژه، معنای واژه دیگری را دربرگیرد، رابطه معناشمولی بین آنها برقرار می‌شود. مثلاً اگر گفتیم «نیلوفر» معنای آن شامل معنای «گل» هم می‌شود. از این نظریه واژه معناشمول همیشه «نوعی از» (a kind of) واژه‌ای است که معنای آن را دربرمی‌گیرد. زوج‌های واژه‌ای زیر، نمونه‌ای از این رابطه را دربر می‌گیرند: «مورچه، حشره»؛ «صندلی، مبلمان کاج، درخت»؛ «سگ، حیوان»؛ «افعی، مار»؛ «گنجشک، پرنده»؛ «پرتقال، میوه»؛ «شیر، حیوان درنده»؛ «مارمولک، خزنده».

معمولاً واژه‌های معناشمول در هر مقوله واژگانی ممکن است سلسله مراتبی (hiarachy) را از پدیده معناشمول به وجود آورند. برای نمونه یکی از نمودارهای سلسله مراتب را در زیر نشان می‌دهیم:



هر واژه مشرف یا بالاتر (superordinate) نسبت به واژه زیرین خود دارای «معنی کلی‌تر» است و واژه زیرین نسبت به واژه بالایی دارای معنایی خاص‌تر است ولی در عین حال، معنای واژه بالاتر از خود را نیز دربرمی‌گیرد و معناشمول آن می‌شود. واژه‌های درخت، گل و سبزی که در یک ردیف قرار دارند و هر کدام به تنهایی معنای واژه گیاه را دربرمی‌گیرند اصطلاحات هر سه را نسبت به هم «هم معنا شمول» یا بطور اختصاری «هم شمول» (co-hyponym) می‌نامند. ولی هر کدام به تنهایی رابطه «نوعی از» را نسبت به واژه بالاتر از خود دارد، یعنی نرگس «نوعی از گل» است.

هم‌لفظی (homophony)

دو یا چند واژه را که از نظر تلفظ یکسان ولی از نظر شکل املائی و محتوای معنایی متفاوت باشند، نسبت به هم، هم‌لفظ می‌نامند و بین آنها رابطه هم‌لفظی برقرار می‌شود. در اینجا چند جفت واژه هم‌لفظ فارسی می‌آید: «صواب، ثواب»؛ «ثمر، سمر»؛ «صور، سور، ثور»؛ «خوان، خان»؛ «ظهر، زهر»؛ «تهدید، تحدید».

از این نوع واژه‌ها در زبان فارسی بسیار یافت می‌شود. برخی از آنها از ریشه فارسی و برخی از ریشه عربی هستند.

هم‌نامی یا هم‌شکلی کامل (homonymy)

هرگاه دو کلمه عین هم نوشته و تلفظ شوند به نحوی که گویی از نظر صوری یک واژه‌اند ولی دو یا چند معنای کاملاً متفاوت و بی‌ارتباط دارند، نسبت به هم واژه‌های هم‌نام خوانده می‌شوند و در دو مدخل مجزا در فرهنگ لغات آورده می‌شوند. گرچه تعداد این نوع واژه‌ها در زبان از شماره واژه‌های هم‌لفظ کم‌تر است، اما با وجود این، تعداد زیادی از واژه‌های فارسی دارای چنین رابطه‌ای با هم هستند و می‌توان گفت تعداد زیادی از واژه‌های فارسی از بیش از یک معنای اصلی برخوردارند و در زمره واژه‌های هم‌نام به حساب می‌آیند. به مثال‌های زیر توجه کنید: سور (میهمانی) - سور (آتش)؛ شقایق (نام گل) - شقایق (شقیقه‌ها)؛ سوک (عزا) - سوک (سوی، جانب)؛ مینا (نام گل) - مینا

(شیشه)؛ سهم (ترس) - سهم (تیر) - سهم (قسمت)؛ شلیل (نام میوه) - شلیل (جامه زیر زره).

در انگلیسی مثل bat, bank, date, mole, pupil, race و مانند آن که هر کدام دو واژه با معانی کاملاً بی‌ارتباط و متمایز از هم هستند. چند معنایی (polysemy)

واژه‌ای که چند معنای مربوط به هم داشته باشد، آن را واژه چندمعنایی می‌نامند. این قبیل واژه‌ها در فرهنگ لغت تنها در یک مدخل ظاهر می‌شوند و معنای متفاوت آنها با ذکر شماره یا با جدا شدن با ویرگول به دنبال هم آورده می‌شوند. واژه چند معنایی به صورت یک فرم نوشتاری یا گفتاری تعریف می‌شود که دارای چندین معنا است به گونه‌ای که آن معناها به نوعی به هم مرتبط باشند و گسترش معنا یافته باشند. مثل کلمه «سر» در فارسی که در اصل به بالاترین قسمت بدن انسان اطلاق می‌شود، ولی در کلمه‌های سرهنگ، سرشیر، سرکرده، سرباز، سراب و بسیاری کلمات نظیر آن گسترش معنا حاصل کرده است و در تمام آنها نوعی معنا یا مفهوم آغاز، سطح بالا و رأس را می‌رساند. در مثال دیگر، یعنی «گرفتن» در کلمات دوش گرفتن، ایراد گرفتن، امتحان گرفتن، قیافه (کسی را) گرفتن، قیافه گرفتن، سر راه را (بر کسی) گرفتن همه گسترش معنایی از همان واژه اصلی هستند.

در زبان انگلیسی foot، برای میز، انسان و کوه به کار می‌رود: پایه میز، پای انسان، پای کوه، یا run، برای دویدن، شُرّه کردن رنگ، کارکردن ماشین، ریزش آب از بینی و مانند آن به کار برده می‌شود که همه گسترش معنایی از یک معنای پایه هستند.

واژه‌های متشابه

در زبان فارسی واژه‌هایی هستند که فقط از نظر شکل املائی متشابه و یکسانند ولی از لحاظ تلفظ و معنا متفاوتند مثل دو واژه سبک و سبک که یکسان نوشته می‌شوند ولی اولی مثلاً سَبِک به معنای کم وزن و دومی سَبِکْ تلفظ می‌شود به مفهوم شیوه. به مثال‌های زیر توجه کنید:

- ظَهْر / ظُهر (اولی به معنای پشت کاغذ یا نامه و دومی به معنای نیم‌روز).
- تَنگ / تُنگ (اولی به فتح ت یعنی کم حجم و دومی با ضم ت یعنی ظرف).
- آخِر / آخَر (آخِر یعنی پایان، آخَر یعنی دیگر).
- بَدَوی / بَدَوی (بَدَوی یعنی غیرمتمدن ولی بَدَوی یعنی اولیه).
- عِلْم / عِلَم (عِلْم یعنی دانش و عِلَم یعنی پرچم و بیرق).
- عَالِم / عَالَم (عَالِم یعنی دانشمند و عَالَم یعنی دنیا و مافیها).

گونه‌های آزاد (free variations)

الف - برخی کلمات معمولاً از دو شکل لفظی و املایی برخوردارند ولی از نظر معنایی و کاربردی تفاوتی با هم ندارند و تقریباً یکسان هستند. این دو گونه از یک واژگان، ممکن است از نظر تاریخی، سبکی یا لهجه‌ای متفاوت باشند. برخی از انواع واژه‌های که دارای دو گونه آزاد هستند در زیر معرفی می‌کنیم:

«مهمان، میهمان»؛ «پیل، فیل»؛ «گرگان، جرجان»؛ «بهار، باهار»؛ «چهار، چار»؛ «سپید، سفید»؛ «گنبد، گنبذ»؛ «نهار، ناهار»؛ «ثمر، ثمره»؛ «اسپند، اسفند»؛ «تومن، تومان»؛ «چای - چایی».

ب - برخی از گونه‌های آزاد هم ممکن است صورت املایی شان یکی باشد ولی تلفظ آنها نسبت به هم متفاوت باشد: «تَجْرِی، تجرُی»؛ «گَمَان، گمان»؛ «بَرَحَسَب، برحَسَب»؛ «جَذَبه، جَذَبه»؛ «تَرْجِمه، ترجُمه»؛ «عَطَر، عطر»؛ «خَاتَم، خاتِم»؛ «پیرامُن، پیرامون»؛ «جَدی، جُدی».

ج - برخی از گونه‌های آزاد به صورت گونه کامل و گونه مخفف هستند، یعنی عنصر دوم گونه کوتاه شده عنصر اول است که برای ضرورت‌های شعری و رعایت وزن شعر و سایر موارد ادبی ساخته شده‌اند و به مرور زمان در زبان فارسی جا افتاده‌اند نظیر این نمونه‌ها: «خاموش = خموش / خَمُش / خامش»؛ «خورشید = خور / شید»؛ «کوتاه = کوتاه»؛ «سیاه = سیه».

دوم، گونه‌های آزاد از نوع مرخم. گونه‌های مرخم واژه‌هایی هستند که معمولاً یک نوع پسوند اشتقاقی از پایان آنها حذف یعنی بریده و جدا شده است ولی در معنا به صورت کامل استنباط می‌شود، نظیر این نمونه‌ها:

«گذشتن، گذشت»؛ «آمدن و رفتن، آمد و رفت»؛ «نوساخته، نوساخت»؛
 «تندرونده، تندرو»؛ «رختشوینده، رختشوی»؛ «دست‌بافته، دست‌بافت»؛
 «خودرونده، خودرو»؛ «خودنویسنده، خودنویس»؛ «دویدن، دو».

پسوند «_نده» تقریباً بدون استثناء در صورتی که کلمه آن با کلمه دیگری ترکیب شود و کلمه مختوم به «انده» جزء دوم ترکیب باشد، آنوقت _نده از پایان ترکیب حذف می‌شود که آن ترکیب مجموعاً عنوان دستوری «صفت فاعلی» به خود می‌گیرد و معنای _نده حتی پس از حذف در واژه باقی می‌ماند، نظیر:

تند + نویسنده - تندنویس

دروغ + گوینده - دروغ‌گو

راست + رونده - راست‌رو

این نوع واژه‌های مرخّم معمولاً به صورت مدخل مستقل در فرهنگ واژه قرار می‌گیرند و منشأ اصلی آنها یعنی صورت اصلی شان در بخش تعریف معرفی می‌شود.

حوزه معنایی (semantic field) یا حوزه واژگانی (fieldlexical)

گروهی از واژه‌ها که از نظر معنایی یا معنای بنیادی با یکدیگر ارتباط داشته باشند، مجموعاً تشکیل یک شبکه یا حوزه معنایی می‌دهند که همه آنها اعضای آن مجموعه یا خوشه معنایی محسوب می‌شوند. ایده حوزه معنایی را «لِبر» (Lebere) برای نخستین بار در سال ۱۹۷۰ مطرح کرد (اکماجیان و دیگران، ۱۹۹۷). در معرفی حوزه معنایی می‌توان گفت که واژه‌های متعلق به آن حوزه، هم معنا نیستند، اما همه می‌توانند در باره یک پدیده کلی یکسان یا یک مقوله مشخص به کار برده شوند و نوعی ارتباط معناشمولی بین اقلام آن حوزه برقرار گردد. مثل «رنگ» یک مقوله کلی برای به وجود آوردن یک حوزه معنایی است و تمام رنگ‌ها عضوی از این حوزه معنایی خواهند بود مانند زرد، سبز، قرمز، آبی، بنفش، نارنجی که مجموعاً آن حوزه معنایی را به وجود آورده‌اند.

اصطلاحات «خویشاوندی» مجموعاً متعلق به یک حوزه معنایی هستند و اعضای آن عبارتند از: پدر، مادر، پسر، دختر، پدربزرگ، مادربزرگ، نوه، عمه، عمو، خاله، دایی، پسرخاله، دخترخاله و مانند آنها. انواع شیوه‌های «طبخ غذا» نیز می‌توانند یک حوزه معنایی را درست کنند کارهایی چون: جوشاندن، آب پز کردن، سرخ کردن، برشته کردن، بریانی کردن، کباب کردن (جان لاینز، ۱۹۸۱، ص ۱۵۵).

جین اچسون (ترجمه وثوقی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۵) این مورد را تحت عنوان «مجموعه واژگانی» چنین توضیح می‌دهد: «مجموعه واژگانی (lexical set) عبارت است از گروهی از اقلام واژه‌ای از یک طبقه مشابه که متعلق به هم به نظر می‌رسند. هر فقره در یک مجموعه، به وسیله جایی که در رابطه با سایر اعضای آن مجموعه اشغال می‌کند مشخص می‌شود. برای نمونه، نوجوانی (adolescent) مرحله‌ای از رشد است بین کودکی و بزرگسالی، یا ولرم دمایی است بین سرد و گرم؛ و واژه جنگل بین بیشه و جنگل بزرگ قرار می‌گیرد. به این مثال‌ها توجه کنید:

«tree، درخت»؛ «frozen، یخ‌زده»؛ «baby، نوزاد»؛ «ecope، یک مجموعه درخت»؛ «cold، سرد»؛ «teddler، طفل»؛ «wood، بیشه»؛ «cool، خنک»؛ «child، کودک»؛ «forest، جنگل»؛ «tepid، ولرم»؛ «adolescent، نوجوان»؛ «warm، گرم»؛ «adult، بزرگسال»؛ «hot، داغ»؛ «old، مُسن».

این گونه ارتباط‌های معنایی می‌توانند روشی را برای بررسی معنا به وجود آورند که طی آن حوزه‌های معنایی از هم مجزا شده و به طور مشخص جلوه‌گر و معلوم می‌شوند. معمولاً حوزه‌های معنایی در فرهنگ لغت عمومی منعکس نمی‌شوند ولی در فرهنگ‌های مجزایی که به طور موضوعی الفبایی شده‌اند به چاپ رسیده‌اند که حوزه‌های معنایی را نشان می‌دهند. یکی از مشهورترین فرهنگ‌ها Rogers و دیگری Lexicon است. فرهنگ دیگری نیز به نام Duden وجود دارد که در هر صفحه یک سری لغات مربوط به یک حوزه معنایی آورده و در صفحه مجاور معنای آنها را به صورت تصویر نشان داده است.

واژه‌سازی در زبان فارسی

فرآیند واژه‌سازی به میزان زیادی در گفتار روزمره هر کس که به زبانی صحبت می‌کند، انجام می‌گیرد. سخن‌گویان یک زبان با داشتن فهرستی از واژک‌ها در زبان خود و نیز با اطلاع از قواعد واژه‌سازی زبان که به مرور از زمان کودکی در ذهن خود ساخته‌اند، با هر بار سخن گفتن، واژه‌های مورد نیاز خود را می‌سازند. واژه‌هایی که یک فرد در زبان خود تولید می‌کند، معمولاً واژه‌هایی هستند که او برای نخستین بار در زبان خود می‌سازد تا گفتار خود را بدان مجهز کند. ولی این واژه‌ها به هیچ وجه در آن زبان واژه‌های جدیدی نیستند و دیگران هم قبلاً آنها را ساخته و به کار برده‌اند. واژه‌هایی که ما هر روز در گفتار خود به کار می‌بریم و در «فرهنگ لغت ذهنی» ما قرار دارند، به صورت یک فهرست الفبایی یا غیر الفبایی نیستند که در حافظه خود ذخیره کرده باشیم و موقع نیاز از آن فهرست برداشته و به کار ببریم، بلکه یک تعداد معدود واژک‌های مختلف هستند که طبق قواعد واژه‌سازی زبان، آنها را به سرعت سرهم کرده و به کار می‌گیریم. لذا واژه‌سازی‌های معمولی گفتار یا نوشتار روزمره ما چندان چشمگیر نیست و کاری عادی و همگانی است.

اما شعرا، نویسندگان و روزنامه‌نگاران همیشه در صدد ساختن واژه‌هایی هستند که جلوه خاصی داشته باشند و با واژه‌های معمولی متفاوت باشند، یعنی یا از نظر ادبی از برجستگی قابل توجهی برخوردار باشند یا از نظر مطبوعاتی جنجال‌برانگیز باشند مانند: «خراب‌آباد» (حافظ)، «ناکجاآباد» (اخوان)، «ره‌توشه» در ادبیات، و «ورپریده» در گفتار عامیانه.

منظور اصلی این بخش این است که انواع فرآیندهای واژه‌سازی را که فارسی‌زبانان اعم از مردم عادی، ادیبان، دانشمندان، شعرا، نویسندگان، مترجمان و دست‌اندرکاران رسانه‌های گروهی به طور آگاهانه یا ناخودآگاهانه می‌سازند و به کار می‌برند، مورد بررسی و معرفی قرار دهیم. نکته مهم این است که فرایندهای واژه‌سازی در هر زبان جزو ماهیت و منطق با طبیعت آن زبان هستند و سخن‌گویان آن زبان براساس الگوهای از پیش موجود در زبان،

واژه‌سازی را انجام می‌دهند. این الگوها به طور آشکار و صریح در اختیار کاربران زبان نیستند، اما زبان‌شناسان هر زبان ممکن است باتوجه به انواع واژه‌های ساخته شده که در زبان خاصی وجود دارند آنها را کشف، طبقه‌بندی و توصیف کنند. در مورد زبان فارسی هم این نوع روندها یا الگوها کماکان مورد بحث قرار گرفته یا در مطالعات زبان شناختی مطرح شده‌اند، در هر حال، در این قسمت، انواع فرایندها یا الگوهای واژه‌سازی در زبان فارسی، معرفی می‌شوند. در ضمن، فرایند واژه‌سازی صرفاً برای معادل‌سازی واژه‌های خارجی یا به وجود آوردن و خلق واژه‌های تازه در زبان نیست و کلیتی برای همه موارد و همه زمان‌هاست.

تعریف واژه

پیش از شروع به مبحث واژه‌سازی، بی‌مناسبت نیست که شمه‌ای در مورد تعریف و ساخت واژه به گونه‌ای که به وسیله برخی از زبان‌شناسان آمده بحث کنیم و چگونگی ساختار و شکل‌گیری آن را به طور مجمل مورد بحث قرار دهیم.

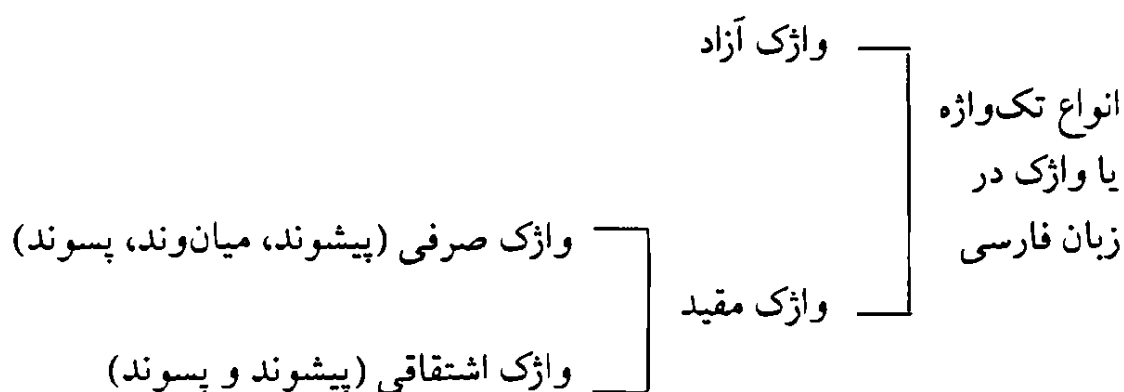
هَلیدی (M. Halliday) در نظریه مقوله و میزان (Scales & Categories) واژه را براساس عناصر ساختاری آن تعریف کرده که یکی از معروف‌ترین تعریف‌های توصیفی واژه است. به نظر او «واژه واحدی از ساخت یا دستور زبان است که از یک یا چند واژک ساخته شده و در ساخت عبارت به کار برده می‌شود» (۱۹۶۱، مجله world، ش ۳، ص ۲۴-۹؛ باطنی ۱۳۴۸، ص ۴۵؛ کتفرد ۱۹۶۵). اکماجیان (و دیگران، ۱۹۹۷، ص ۱۵۰) در تعریف کلی‌ای در مورد واژگان می‌گوید که واژه عبارت است از پیوند و هماهنگ شدنِ قراردادی لفظ و معنا». تعریف دیگری هم از لئونالد بلومفیلد (۱۹۳۳) در مورد واژه آمده که کم و بیش جامع‌ترین تعریف شناخته شده و برای بسیاری از زبان‌شناسان پذیرفته شده است. بلومفیلد در تعریف واژه می‌گوید: «واژه عبارت است از کوچکترین واحد آزاد (the minimum free form) که در زبان به کار برده می‌شود»، مانند

پاسخ سؤال زیر که به صورت گفت‌وگو است و یک طرف سخن‌گو کوچک‌ترین واحد آزاد را به عنوان بخشی از گفت‌وگوی قابل قبول به کار برده است: «چه کسانی دیروز جلسه امنیت ملی تشکیل دادند؟ - وزرا».

طبق تعریف بلومفیلد «وزرا» واحد معنی‌داری است که قابل تجزیه به دو جزء یا اجزای کوچک‌تر معنی‌دار نیست و به طور آزاد یا مستقل در زبان به کار برده شده است.

ساخت واژه

در چارچوب سه تعریفی بالا، می‌توان گفت که واژه از یک یا چند واژک (morpheme) ساخته می‌شود که یکی از واژک‌ها پایه و بقیه واژک‌های وند (پیشوند یا پسوند) هستند. به طور کلی، واژک‌هایی که در ساخت واژه به کار می‌روند از نظر عملکرد، به دو گروه عمده متمایز می‌شوند: یکی واژک‌های آزاد (free morphemes) و دیگری واژک‌های وابسته (bound morphemes). واژک‌های آزاد به تنهایی و مستقلاً می‌توانند در ساخت جمله به کار روند بدون این‌که واژک دیگری به آنها متصل شود مثل کتاب، دفتر، آسمان و رئیس یا این‌که به طور بالقوه می‌توانند آزادانه به کار روند اما به دلیل صورت صرفی یا اشتقاقی خاصی، وندهایی به آنها افزوده شده است مثل کتاب‌ها، دفترها و آسمان‌ها. دومین نوع واژک‌ها عبارتند از واژک‌های وابسته که در زیرطبقه خود به دو نوع عمده تقسیم می‌شوند: یکی وندهای صرفی (inflectional) که برای تبدیل اسم، صفت، فعل و قید به فرم‌های مختلف به کار برده می‌شوند و انواع مهم آنها در زبان فارسی عبارتند از: واژک‌های جمع، واژک‌های صرف فعل، واژک‌های صرف صفت و قید به صورت‌های تفضیلی و عالی و دیگر، واژک‌های اشتقاقی (derivational) که اسم، فعل، قید یا صفت از انواع دیگر اقسام کلام مشتق می‌کنند. در نمودار زیر انواع مختلف واژک در زبان فارسی نشان داده می‌شود:



طبق نمودار بالا، واژک‌های صرفی همواره در پیش، در وسط یا به دنبال بُن واژه اضافه شده و آن را به فرم‌های مورد نظر و مربوط صرف می‌کنند. در صورتی که واژک‌های اشتقاقی به دو صورت پیشوند - پسوند عمل می‌کنند. لازم به یادآوری است که زبان فارسی فقط دو میان‌وند صرفی دارد: یکی «آ» / â / که در داخل بُن مضارع التزامی افعال (افعال معدودی) قرار می‌گیرد و آنها را به فعل دعایی تبدیل می‌کند مثل «برود - رواد»، «بکند - کناد»، «بود یا باشد - باد» و «گوید - گویاد» و دیگری، نشانه «آن» /ân/ است که به ستاک حال یا گذشته فعل لازم یا متعددی اضافه می‌شود تا آن را به متعددی یا از متعددی به سببی تبدیل کند. از این میان‌وند گاهی به صورت میان‌وند «گذرای سببی» یاد شده است مانند: «خندید، خنداند، خندانید»؛ «خورد، خوراند، خورانید». این میانوندها در زمان گذشته فعل پیش از نشانه گذشته که در فارسی d, t, id یا âd است قرار می‌گیرد.

وندهای صرفی و اشتقاق در زبان فارسی

همان‌طور که می‌دانید، انواع وندهای صرفی فارسی محدود و ثابت هستند و نقش آنها این است که فرمی را برای یکی از چهار قسم کلام (اسم، صفت، فعل، قید) به وجود می‌آورند به گونه‌ای که در شکل حاصل شده به هیچ وجه قسم کلام آن واژه عوض نمی‌شود مانند اسم که به صورت جمع یا مصغر تبدیل می‌شود. فعل به انواع زمان‌ها و شخص صرف می‌شود، گذرا یا دعایی و قید و صفت نیز به حالات تفضیلی و عالی تبدیل می‌گردند.

اما وندهای اشتقاقی به یکی از اقسام کلام مثل اسم، صفت، فعل یا قید به صورت پیشوند یا پسوند افزوده شده، یا قسم کلام آن را دگرگون یا معنی آن را عوض می‌کنند یا هر دو عمل را توأماً انجام می‌دهند به صورتی که در زیر نشان داده می‌شوند:

وندهای صفت ساز

الف - وندهای اشتقاقی صفت ساز از بُن اسم: برای جلوگیری از اطاله کلام فقط به ذکر چند مثال می‌پردازیم و یادآور می‌شویم که در موارد اشتقاقی زیر، مهم‌ترین و جامع‌ترین وندها آورده شده است: «پریوش»، «دردمند»، «شاهوار»، «تماشاچی»، «قیرگون»، «بی‌خرد»، «آبکی»، «زهرآگین»، «شاهانه»، «ستمگر»، «اخمو»، «با ادب»، «شرمنده»، «غمگین»، «دیدنی»، «حمله‌ور»، «سیلو»، «هوشیار»، «شرمسار»، «امیدوار»، «ترسو»، «جگرکی»، «خاکسار»، «قهوه‌ای»، «دریان»، «نامور»، «جنگی»، «آهنگر»، «لامذهب»، «دلیر».

ب - وندهای اشتقاقی صفت ساز از بُن فعل: «خوانا»، «پرستار»، «خریدار»، «روانه»، «پرهیزگار»، «دادگر»، «ویراستار».

ج - وندهای صفت ساز از بُن قید: در فارسی این روند اشتقاق وجود ندارد.

د - وندهای صفت ساز از بُن صفت: «سرخ‌فام»، «سیه‌فام»، «نگون‌سار»، «بسنده»، «تاریک»، «پاکیزه»، «جداگانه»، «ناپاک»، «نسنجیده»، «ناآرام»، «بی‌ادب».

وندهای اسم ساز

الف - وندهای اسم ساز از بُن اسم: «یارانه»، «خانوار»، «چشمه»، «گلدان»، «گلزار»، «تفاله»، «دستگاه»، «گوشواره»، «پشمک»، «نمکدان»، «چشمه‌سار»، «پایان»، «دودمان»، «شهروند»، «لبو»، «خریت»، «دستار»، «پیشانی»، «خانواده»، «پادزهر»، «ماه‌یچه»، «بیمارستان»، «شیردان»، «زنگوله».

ب - وندهای اسم ساز از بُن صفت: «گودال»، «سرخک»، «تنگنا»، «ژرفا»، «بدی»، «دوئیت».

ج - وندهای اسم ساز از بُن فعل: «کشو»، «خوره»، «پیچک»، «گردون»،

«رِسمان»، «سنباده»، «پوشاک»، «خورش»، «روروک»، «خورشت»، «کردار»، «پوشه».

د - وندهای اسم ساز از بُن قید: این نوع اشتقاق در حد تفحص این پژوهش در زبان فارسی دیده نشده است.
وندهای فعل ساز

الف - وندهای فعل ساز از بُن اسم: پسوند صفر به برخی از اسم‌ها اضافه شده و آن را از مقوله اسم به مقوله فعل عبور می‌دهد یا از اسم بن فعل مشتق می‌کند و آنها را می‌توان به زمان مضارع یا ماضی صرف کرد. این اسم‌ها، عربی و فارسی هستند. همچون این موارد: جنگ (اسم) + ϕ ← جنگ (فعل). سایر اسم‌ها از این زمره عبارتند از: شرم، رقص، طلب، فهم، سگال، پَر مانند: «جنگیدن»، «شرمیدن»، «رقصیدن»، «طلبیدن»، «فهمیدن»، «سگالیدن»، «پَریدن».

ب - وندهای فعل ساز از بُن صفت: این اشتقاق در زبان فارسی فعلاً نه وجود ندارد، مثل زارید.

ج - وندهای فعل ساز از بُن قید: این نوع اشتقاق هم در فارسی وجود ندارد.
د - وندهای فعل ساز از بُن فعل: تعدادی پیشوندهای اشتقاقی به فعل اضافه می‌شوند و معنای آن را تغییر می‌دهند. این نوع فعل‌ها را فعل‌های پیشوندی هم نامیده‌اند. مانند نمونه‌های زیر: «بازآمد»، «بازخواست»، «در رفت»، «فرا رسید»، «برنشست»، «فرو رفت»، «برآمد»، «درآمد»، «فراز آمد»، «درگذشت». وندهای قیدساز

الف - وندهای قیدساز از بُن اسم:

بهاران، شبانگاهان، بامدادان، بیدرنگ، شبانه، زورکی

ب - وندهای قیدساز از بُن صفت: «متأسفانه»، «دزدکی»، «نرمک نرمک»، «خوش بختانه»، «یواشکی».

ج - وندهای قیدساز از بُن فعل: در فارسی چنین اشتقاقی وجود فعلاً نه ندارد شاید از نمونه‌های آن بتوان «گویی» و «گفتی» را که در معنی «انگار» یا «مثل این که» به کار می‌رود، ذکر کرد.

وندهای اشتقاقی از بُن ضمیر

در فارسی تعداد معدودی اشتقاق از ضمیرها انجام می‌شود، مانند: خویشاوند (اسم)، خودی (صفت)، منیت (اسم)، من و مایی (اسم)، همگانی (صفت)، بیخود (صفت)، بیخودی (قید).

روندهای واژه‌سازی در زبان فارسی

همان‌طور که در نظریه گشتاری - زایشی (transformational-generative theory) چامسکی (۱۹۵۷) آمده یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان انسان خصوصیت خلاقه یا تولیدی آن است. فالک (۱۹۷۸، ص ۲۰) می‌گوید که این خلاقیت بخصوص در ساخت واژه‌های نوین در زبان و به مقتضای حال به حد زیادی در زبان انسان رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، زبان انسان از نظر واژگانی به طور بالقوه قادر است که در مورد نیاز، واژه‌های جدیدی تولید کند و از عهده نیازهای زبانی برآید گرچه هر زبانی شیوه‌ها و راه‌کارهای خاصی در واژه‌سازی دارد، اما برخی از این راه‌کارها در زبان‌های مختلف انسان یکسان بوده و فرآیندی همگانی و جهانی به شمار می‌روند. به هر حال، ما راه‌کارهای واژه‌سازی در زبان فارسی را بیان می‌کنیم و در ضمن می‌گوییم که اکثر آنها، شیوه‌های واژه‌سازی در زبان‌های دیگر هم هستند.

فرایند وندافزایی (affixation)

در این فرآیند با افزایش یکی از وندهای صرفی یا اشتقاقی به واژه ساده، فرم جدید یا نسخه جدیدی از واژه می‌توان تولید کرد مانند مرد: مردان، نامرد، مردانگی، مردانه.

فرایند پس‌سازی (back-formation)

این فرآیند برعکس فرآیند وندافزایی است، به این صورت که برای ساختن یک واژه جدید قسمتی را در قیاس با واژه‌های دیگر از پایان آن حذف می‌کنند تا واژه جدیدی به دست آید. در فارسی این فرآیند نایاب ولی در انگلیسی بیشتر است، مانند:

"edit from editor", "televise from television", "beg from beggar", etc.

فرایند اختصارسازی (clipping)

زمانی این فرایند رخ می‌دهد که واژه‌های چند هجایی و بلند که به طور مکرر در یک سیاق زبان به کار برده می‌شوند، نخستین هجای آن را به صورت کوتاه شده بیان می‌کنند و مقصود کامل آن را می‌رسانند. این شیوه واژه‌سازی، ابتدا در آمریکا و به تدریج در انگلستان مورد استفاده قرار گرفت و کم‌کم در زبان‌های دیگر نیز مرسوم شد:

«گذشت - از گذشتن»، «خور - از خورشید»، «هست - از هستی»، «سرگذشت - از سرگذشته»، «خور - از خورشید»، «هست من - از هستی من» (در هست و نیست)، «تندرو - از تندرونده»، «گور - از گورخر»، «دست یافت - از دست یافته»، «خور - از خوردن»، «آرام - از آرامش (در آرام و قرار)». برای نمونه چند مثال از زبان انگلیسی می‌آوریم:

"exam form examination", "lab form Laboratory", "prof form professor", "Feb form February".

فرایند مضاعف‌سازی (duplication)

در این فرایند، واژه‌هایی را مکرر به دنبال هم می‌آورند تا واژه مرکب دیگری از آن بسازند که قسم کلام حاصل از آن متفاوت خواهد بود. این نوع واژه‌سازی در فارسی بیشتر مرسوم است، مانند: «آهسته آهسته» (تکرار دو صفت)، قید کیفیت؛ «دوان دوان، قید حالت؛ «پاورچین پاورچین، قید حالت؛ «تندتند، قید کیفیت».

علائم اختصاری (abbreviations)

در سیاق‌های مختلف زبان فارسی، حروفی را که غالباً یک یا دو حرف اول کلمه است به عنوان نمودی برای تمامی آن واژه به کار می‌برند مثلاً در زبان شناسی «گ» به جای گروه اسمی، «مس» به جای مسندالیه و در موارد دیگر، ص به معنی صفحه و صص به معنی صفحه‌ها به کار برده می‌شود. این نوع علائم در زبان انگلیسی بسیار رواج دارد و امروزه در زبان کامپیوتر نیز همه کشورها با این نظام واژه‌سازی آشنا شده‌اند. در بسیاری از فرهنگ‌های لغت

«ص.» به جای صفت، «ا.» به جای اسم و «فع.» به جای فعل آورده شده است.
 «سر واژه‌سازی» یا واژه اختصاری (acronym)

هرگاه یک اسم مرکب تخصصی یا علمی از سه کلمه یا بیشتر تشکیل شده باشد و کاربرد مکرر آن در متون مربوطه مستلزم فضای زیاد کاغذ و صرف وقت زیاد برای خواندن شود، حروف اول کلمات آن را جدا کرده و به همان ترتیب در کنار هم قرار می‌دهند و واژه کوچکی از آن می‌سازند که معمولاً با حروف بزرگ نوشته می‌شود و به این ترتیب، اسم جدیدی می‌سازند که اسم سر واژه‌ای یا واژه اختصاری نامیده می‌شود. چند نمونه از واژه‌های فارسی و انگلیسی (در حد بین‌المللی) را می‌آوریم: «ساف = سازمان آزادی‌بخش فلسطین»؛ «نزا جا = نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی»، «سمت = سازمان مطالعه و تدوین (کتب درسی)»، «نها جا = نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی»، «نا جا = نیروی انتظامی جمهوری اسلامی».

رادار Radar = Radio detection and ranging

لیزر Laser = light amplification by stimulated emission of radiation

UNESCO = United Nations' Educational, Scientific and Cultural

Organization یونسکو

UNICEF = United Nations Industrial Development Organization

یونیسف

آرامکو ARAM.CO = Arabian-American Oil Company

قرض‌گیری واژگانی (lexical borrowing)

در این تلاش، واژه‌هایی از زبان بیگانه به واژگان زبان فارسی افزوده شده و در زبان فارسی کاربرد روزمره پیدا می‌کند و ممکن است پس از مدتی برای صرف و اشتقاق خود از وندهای صرفی و اشتقاقی فارسی برای آن استفاده شود و به مرور تلفظ آن طبق الگوهای صوتی زبان فارسی بیان شود. در فرهنگ لغت باید منبع قرض‌گیری ذکر شود. امکان دارد منبع قرض‌گیری محدود به یک زبان خارجی نباشد و در اثر پاره‌ای حوادث و اتفاقات سیاسی، اجتماعی،

اقتصادی و فرهنگی واژه‌هایی از یک زبان وارد واژگان زبان گیرا شود و به مرور زمان جزیی از آن گردد. زبان فارسی در سده‌های آغازین اسلام واژه‌های زیاد دینی و علوم دینی را از زبان عربی وام گرفت. در دوران مشروطیت، واژه‌های بسیاری از زبان فرانسه در زبان فارسی به کار برده شد و پس از مشروطیت، فارسی در اثر برخورد نزدیک با سایر کشورها بخصوص کشورهای انگلیسی زبان، از زبان انگلیسی واژه‌هایی وام گرفته ولی تأثیرات زبان ترکی، روسی، اسپانیایی، آلمانی و مانند آن نیز زیاد است.

مثال‌هایی برای واژه‌های عربی در فارسی: مدرسه، مراجعه، معامله، شراکت، مضاربه، مکاشفه، کتاب، حجره، مدرس.

مثال‌هایی از زبان انگلیسی: فوتبال، تلفن، موبایل، پینگ پونگ، اتومبیل، کالری.

مثالهایی از زبان فرانسه: شوfer، تلویزیون، کودتا، فرس ماژور، اورژانس، دیالوگ، شانتاز، پنچری، انرژی.

گرفته‌برداری یا ترجمه قرضی (calque)

هرگاه معنای واژه یا عبارتی از زبانی قرض گرفته شود و در قالب کلمات یا عبارات زبان خودی رفته و به کار برده شود، جریانی از قرض‌گیری زبانی به وجود می‌آید که اصطلاحاً گرفته‌برداری یا وام‌گیری معنایی یا ترجمه قرضی نامیده می‌شود. در زبان فارسی این گونه وام‌گیری متعدد است ولی چندان زیاد نیست. زبان آلمانی یکی از زبان‌های دنیاست که از این لحاظ بسیار فعال است. چند نمونه از گرفته‌برداری‌هایی که در زبان فارسی به کار می‌روند در زیر می‌آوریم: روابط عمومی (public relations)؛ رسانه‌های گروهی (mass media)؛ حمام آفتاب گرفتن (sun bathe)؛ نان گرفتن (به جای خریدن) (to take some bread)؛ تولید جمعی (mass production)؛ نقطه نظر (point of view).

تبدیل یا گذر از مقوله‌ای به مقوله دیگر (conversion)

هرگاه واژه‌ای را که در اصل دارای یک قسم کلام است به مرور زمان بتوان در

قسم دیگری از کلام به کار برد و به این طریق واژه تازه‌ای در زبان رواج داد، در واقع، نوعی واژه‌سازی انجام گرفته که در اثر تبدیل مقوله یا قسم کلام بوده است. این کاربرد در زبان انگلیسی بسیار انجام می‌گیرد، به خصوص انگلیسی آمریکایی. چند مثال از این کاربرد را ذکر می‌کنیم (جرج بول، ۱۹۸۵، ص ۵۴):

Nouns → Verb

paper: He is papering the bed - room walls.

butter: Have you buttered the toasts.

bottle: We bottled the home-vinegar last night.

vacation: They are vacationing in France.

تبدیل مقوله در انگلیسی، امروزه از فعل به اسم هم انجام می‌گیرد، مانند:

Verbs → nouns

adjective → verbs

Adi → Now

guess → a guss

dirty → to dirty

crazy → a crazy

must → a must

empity → to empty

nasty → a nasty

spy → a spy

total → to total

up and downs: as

verbs

مثال‌های فارسی مانند:

فعل به صفت: «برو/ماشین برو».

فعل به اسم: «جوش/جوش، تاب/تاب، خیز/خیز».

اسم به فعل: «خواب/خوابیدن، رقص/رقصیدن، طلب/طلبیدن، فهم/فهمیدن، ترس/ترسیدن، جنگ/جنگیدن».

لازم است فرهنگ لغت حوزه معنایی این گونه واژه‌ها را که به یکدیگر

تبدیل می‌شوند و در زبان فارسی کاربرد فعال دارند، ذکر کند.

فرایند تلفیق یا امتزاج (blending)

در این فرایند دو نوع واژه متفاوت با یکدیگر تلفیق می‌شوند تا یک تک واژه جدید را به وجود آورند. در این تلفیق بخش نخست از یک واژه به بخش آخر واژه دیگر متصل می‌شود و واژه جدید را به ثمر می‌رسانند ولی در این فرایند

به هیچ وجه دو واژه کامل با هم ترکیب نمی‌شوند. این فرآیند در زبان انگلیسی آمریکایی رواج پیدا کرد و گونه‌های دیگر انگلیسی مثل بریتانیایی و استرالیایی و مانند آن نیز از آن پیروی کردند.

چند مثال از این واژه‌ها در انگلیسی:

smoke + fog → smog (مه‌دود)

breakfast + lunch → brunch (صبحانه - نهار)

motor + hotel → motel

television + broadcast → telecast

tunnel + channel → chunnel

در سال‌های اخیر، این نوع واژه‌های امتزاجی در زبان فارسی هم به سرعت ساخته می‌شوند و بخصوص در امور تجاری و بازرگانی و کالاهای تجاری رواج بسیار یافته‌اند. برخی از آنها عبارتند از:

«چوب + کاغذ ← چوکا»؛ «کفش + ایران ← کفشیران»؛ «مبل + ایران ← مبلیران»؛ «فوتبال + سالن ← فوتسال»؛ «زرگری + ایران ← زیریران»؛ «کارخانجات چرخ خیاطی ایران ← کاجیران»؛ «نت + ایران ← نتیران»؛ «خرما + آلو ← خرمالو».

هیچ یک از این واژه‌های امتزاجی هنوز در فرهنگ‌های لغت فارسی ثبت نشده‌اند.

ترکیب (compounding)

در فرآیند ترکیب معمولاً دو واژه مستقل یا بیشتر از دو واژه با هم ترکیب شده، تشکیل یک واژه مرکب را می‌دهند که ممکن است اسم مرکب، صفت مرکب و قید مرکب باشد. اکثر صورت‌های صرفی فعل، یک فعل مرکب یا عبارت فعل است که بیش از یک واژه درست می‌شوند ولی در این مبحث عبارت‌های مرکب غیر از فعل مطرح است. دو کلمه‌ای که با هم ترکیب می‌شوند ممکن است لزوماً اقسام کلام آنها مثل هم نباشد و کلمه مرکبی که حاصل می‌شود باز هم مشابه قسم کلام کلمات ترکیب شده نباشد. مثلاً از ترکیب دو اسم، ممکن

است یک فعل مرکب درست شود یا یک اسم و یک فعل با هم ترکیب شود و یک اسم مرکب درست کند. پس، واژه‌های مرکب از نظر این که چه کلماتی با هم ترکیب می‌شوند و از حاصل ترکیب آنها چه قسم کلمه‌ای حاصل می‌شود قابل پیش‌بینی نیستند. واژه‌های مرکب در همه زبان‌ها وجود دارد و از پیوستن واژه‌های ساده می‌توانند تولید شوند. کلمات مرکب گاهی با خط تیره به هم متصل می‌شوند و گاهی جدا نوشته می‌شوند گاهی هم به صورت یک کلمه، متصل نوشته می‌شوند. بستگی به آداب و رسوم خط فارسی دارد. برخی از مثال‌های ترکیبی به صورت زیر است: «کدخدا، کارخانه، گل‌مژه، شب‌بو، دست‌گیره، بال‌گرد، کش‌لقمه (پیتزا)، نمابر» و امثال آن.

فصل چهارم

روش‌های علمی در انجام این تحقیق

هدف اصلی

در انجام این پژوهش، بررسی انتقادی، تجزیه و تحلیل علمی و قضاوت ارزشی (Value Judgement) در مورد فرهنگ‌های موجود در زبان فارسی است. در صورت وجود نارسایی‌هایی مشهود، کاستی‌ها و کمبودهای فاحش در آنها، ارائه یک مدل یا الگوی فرهنگ‌نویسی نوین می‌تواند نقاط ضعف، کمبودها و نابسامانی‌های آنها را در حد محسوس و چشم‌گیر برطرف کند و کار فرهنگ‌نگاری را بر پایه‌های جدید علمی، تخصصی، حرفه‌ای و کارآمد استوار سازد تا شاید برای نخستین بار در ایران از هرگونه کار فرهنگ‌نویسی سلیقه‌ای، یک بعدی، فرد محوری، تجویزی، تقلیدی، شبیه‌سازی و الگوبرداری اجتناب شود و مردم ایران از مزایای فرهنگ‌های لغت غنی و کارآمد برخوردار شوند. بسیاری از محققان، دانش‌جویان و معلمان با آرزوی دستیابی به اطلاعات مورد نیاز واژگانی و مورد انتظار خود به فرهنگ‌های لغت رجوع می‌کنند اما به جز اطلاعات سنتی که نظیر آنها در لغت فرس اسدی در قرن ششم بوده، به نکات تازه‌تری دست نمی‌یابند و از اطلاعات مورد نیاز زمانه و کارآمد واژگانی که نیازهای روزآمد آنها را مرتفع کند سازند اثری نمی‌یابند.

گرچه زبان فارسی یک پدیده خاص گفتاری مردم ایران است اما تاکنون تعداد زیادی فرهنگ در باره آن نگاشته شده که به جز چند مورد استثنا، مابقی کارهای تقلیدی، تجاری یا تفننی بوده‌اند که برای پرکردن اوقات فراغت (دوران بازنشستگی) یا به دلیل نوعی بلندپروازی‌های اسم و رسم‌دار یا آب و نان‌دار به تدوین آنها اقدام شده است. تنها معدودی از دست‌اندرکاران امر

خطیر فرهنگ‌نویسی به تعهدات و مسئولیت‌های خطیر این امر واقف بوده و خود آگاهی‌های مسئولانه‌ای داشته‌اند که توانسته‌اند فرهنگ‌هایی همچون فرهنگ فارسی دکتر معین را به وجود آورند.

در این بررسی و تحلیل، تلاش‌هایی نیز در جهت دستیابی به معیارها و راه‌کارهای اصولی فرهنگ‌نویسی به کار رفته است و سعی شده در حد بضاعت محقق به شیوه‌های مختلف، معیارهای تجزیه شده و برانگیخته از مؤسسات فرهنگ‌نویسی معتبر و افکار و نظرات برجسته افراد ذی‌صلاح و مجرب در زمینه فرهنگ‌نگاری جمع‌آوری کنیم و آنها را برای کار فرهنگ‌نویسی طبقه‌بندی کرده به صورت یک مدل تازه یا الگوی نوین ارائه دهیم. تلاش‌هایی که برای دستیابی به آن معیارها و طرح الگوی نوین به کار رفته، تا آنجایی که در توان ذهن و قلم نگارنده بوده، در زیر عرضه می‌شوند:

مطالعات نظری

مطالعات گسترده نظری و زبان‌شناختی در مورد واژگان زبان، معناشناسی واژگان، ساخت واژگان، صرف و اشتقاق واژگانی، روابط معنایی واژه‌ها در زبان، منظور شناختی، ترکیبات واژگانی، اقسام واژگانی و مانند آن و شناخت کلی از تمام جنبه‌ها، ابعاد و ویژگی‌های واژه و اهمیتی که در کاربرد زبان و نظام ارتباطی و گفتار و نوشتار افراد جامعه و سخن‌گویان زبان دارد، به عمل آمد. این مطالعات براساس متون چاپی، رایانه‌ای و لوح‌های فشرده انجام گرفته است.

فرهنگ لغت ذهنی

مقدار دانشی که در باره واژه‌ها، خصوصیات دستوری، ویژگی‌های معنایی، مشخصه‌های تلفظی، راهبردهای کاربردی، توانایی‌های هم‌نشینی، آمادگی‌های ترکیبی و فرایندهای ساختاری و تولیدی واژه‌ها در ذهن سخن‌گویان هر زبان است، عموماً فرهنگ لغت ذهنی فرد را به وجود می‌آورد. این فرهنگ لغت به‌خوبی مورد تجزیه تحلیل و بررسی قرار گرفت و نحوه سازمان‌یابی و آرایش واژه‌ها در ذهن اشخاص براساس فرضیه‌های احتمالی

تبیین شد و توانش سخن‌گویان، در به یاد آوردن، بازیافت (Retrieve) و کاربرد بالبداهه و خلق الساعه واژگان در درون متون مختلف زبان، یادآوری گردید و اعجاب و شگفتی هر شخصی را که به این فعالیت ذهنی توجه و تعمق نماید، برانگیخت. بین فرهنگ ذهنی و فرهنگ تدوین شده که فهرست بلندی از واژگان زبان را به ترتیب حروف الفبا معرفی می‌کند، مقایسه و مقابله گردید و بالاخره میزان انتظارات کاربران از یک فرهنگ و مقدار اطلاعات ضروری که باید در آن گنجانده شود مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

مطالعاتی در حرفه فرهنگ‌نویسی (Lexicography) و علم فرهنگ‌شناسی (Lexicology)

مطالعاتی در مورد صنعت یا حرفه فرهنگ‌نویسی (Lexicography) و علم فرهنگ‌شناسی (Lexicology) در منابع چاپ شده کتابخانه‌ای و فرهنگ‌های لغت انجام شد و اطلاعات سودمندی از جستارهای رایانه‌ای و اینترنتی به دست آمد. به این ترتیب، به هر نحوی از انحاء به دیدگاه‌ها، پیشنهادها و توصیه‌های مربوط به اهداف و مقاصد فرهنگ‌نویسی در صد سال اخیر و خصوصاً در پنجاه سال گذشته مراجعه شد. این اهداف که برای فرهنگ‌های لغت فارسی و نیز فرهنگ‌های لغت انگلیسی بودند، مورد توجه و تعمق قرار گرفت تا براساس آنها بتوانیم هرچه بیشتر و بهتر به اهداف، نیازها، انتظارات و چشم‌اندازهای کاربران امروزی فرهنگ لغت فارسی پی برده و توقعات روزآمد آنها را تعیین و تأمین کنیم. قصد داشتیم اطلاعات جمع‌آوری شده را در پیوست گزارش تحقیقی ارائه دهیم، اما به علت حجم زیاد و شرح طولانی مباحث گوناگون، از آن صرف‌نظر کرده، فقط به تشریح نتایج حاصله و برداشت‌ها و بهره‌گیری از آنها (که به صورت یک الگوی فرهنگ‌نویسی در سیزده مقوله منسجم تدوین یافته بود) اکتفا کردیم.

فرهنگ‌نویسی پنجاه سال اخیر

به دنبال آن، افکار و اندیشه‌های خود را بر فعالیت فرهنگ‌نویسی پنجاه سال

اخیر ایران متمرکز کرده، رویکردهای جدید و پیشرفت‌های نوین و راه‌کارهای متعالی و متفکرانه آنها را مورد بررسی و مطالعه قرار دادیم.

همین کار را در مورد فرهنگ‌های لغت انگلیسی، چه از نوع بریتانیایی و چه از گونه آمریکایی انجام داده، از تمام راه‌کارها، افکار و مقاصد آنها استفاده کردیم تا از این رهگذر بینش خود را در امر فرهنگ‌نگاری و فرهنگ‌شناسی به حدی برسانیم که بتوانیم براساس معیارهای شناخته شده جهانی فرهنگ‌نویسی، به بررسی انتقادی فرهنگ‌های موجود بپردازیم. بدین ترتیب، از روی معیارها و پایه سنجیده، ادعاهایی را عرضه کنیم که مقبول، منطقی و باورکردنی باشد و در نتیجه، بتوانیم شیوه‌های فرهنگ‌نویسی فارسی را با آن معیارهای کلی و جهانی بسنجیم و ارزشیابی کم و بیش دقیقی را به عمل آوریم.

فرهنگ‌نویسی گزینش شده

سرانجام از بین فرهنگ‌های موجود زبان فارسی، پنج فرهنگ شاخص را برگزیدیم که یکی از آنها از پیشرفته‌ترین تکنیک‌های فرهنگ‌نویسی زمان نخستین چاپ خود استفاده کرده بود، اما برخی دیگر گرچه پرفروش و معروف بودند، اما از نظر فنی ضعیف و نارسا بودند اما با وجود این، در صحنه بازار و بین کاربران فرهنگ فارسی شناخته شده از اسم و رسم کم و بیش مطرحی برخوردار بودند. در این راستا، به هیچ روی از دانش‌نامه یا دائرةالمعارف‌هایی که هدف‌های دیگری را (به جز فرهنگ لغت) دنبال می‌کنند، استفاده نکرده‌ایم چون معیارهای آنها با معیارهای مورد بررسی و مطالعه ما هماهنگ نبوده‌اند، مثل فرهنگ دانش‌نامه‌ای مصاحب یا لغت‌نامه دهخدا و نظایر آن. همچنین، واژه‌نامه‌های تخصصی و فرهنگ‌های علمی که محدود به رشته‌های خاصی هستند، مورد توجه و کاربرد ما در کار این پژوهش قرار نگرفته‌اند.

فرهنگ‌های گزینشی انگلیسی و آمریکایی

از بین فرهنگ‌های خارجی، پس از مطالعه و بررسی چندین فرهنگ معتبر،

سرانجام، از نظر غنای تکنیکی و راه‌کارهای بسیار فنی و متناسب با نیازهای ایرانی و با توجه به سابقه تجربی و علمی تصمیم گرفتیم که دو نمونه بارز، یکی بریتانیایی و دیگری آمریکایی را به‌طور دقیق و همه‌جانبه بررسی کنیم و مورد بهره‌برداری علمی قرار دهیم. این دو فرهنگ عبارتند از: الف - فرهنگ آکسفورد ادونسد لرنیر ۲۰۰۰، یک جلدی بریتانیایی؛ ب - فرهنگ آمریکایی یک جلدی رومیزی به نام وبستر عصر نوین، چاپ دوم دانشگاهی، ۱۹۷۰. دیدگاه‌ها و معیارهای فرهنگ‌نگاری این دو فرهنگ لغت را می‌توان بارزترین و پیشرفته‌ترین الگوهای شاخص فرهنگ‌نویسی غرب بخصوص در مورد زبان انگلیسی قلمداد کرد، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و از آنها بهره‌مند شد. پژوهشگر این پروژه، با توجه به آن همه سوابق ممتد و درخشان و تجربیات بسیار گرانقدر و عمیق و پیشرفت‌های فنی و تخصصی این دو فرهنگ، آنها را مورد مطالعه قرار داد و بهره‌برداری‌های شایسته‌ای برای نقد و بررسی و ارائه الگوی فرهنگ‌نویسی به عمل آورد.

منابع جمع‌آوری معیارها از زبان فارسی

کلیه معیارها و شیوه‌های فرهنگ‌نویسی که در فرهنگ‌ها و نظرات پنجگانه فارسی به فارسی زیر وجود داشت استخراج و جمع‌آوری شده‌اند:

- (۱) فرهنگ فارسی به فارسی دکتر محمد معین (۶ جلدی).
- (۲) نظرات سعید نفیسی در مقدمه فرهنگ عمید (یک جلدی).
- (۳) نظرات مؤلف فرهنگ عمید و محتوای خود فرهنگ (یک جلدی).
- (۴) نظرات شمیم و شیوه‌های منعکس در فرهنگ شمیم (دو جلدی).
- (۵) نظرات و شیوه‌های محتوایی در فرهنگ دانشگاهی صدری افشار و همکاران (یک جلدی).

دیدگاه‌ها، شیوه‌ها و معیارهای فرهنگ‌نویسی که عملاً در تهیه این فرهنگ‌ها به کار گرفته شده بود، به صورت فهرست طولانی و قابل ملاحظه‌ای جمع‌آوری شد و سپس مورد استفاده قرار گرفت. در بعضی از این فرهنگ‌ها، معیارهای بسیار کم یا حتی هیچ نوع معیار مفید و قابل استفاده‌ای در موارد

طبقه‌بندی شده به دست نیامد و معیارها و شیوه‌های اصولی آنها در حد بسیار ناچیز شناخته شد.

منابع جمع‌آوری معیارها از زبان انگلیسی

در یک اقدام جداگانه، معیارها و شیوه‌های فرهنگ‌نویسی دو فرهنگ آکسفورد و وبستر به صورت فهرست بسیار طولانی و مفصل تهیه، تنظیم و طبقه‌بندی شده، مورد استفاده این تحقیق قرار گرفت. معیارهای حاصله از این دو فرهنگ، بسیار فنی، علمی و حائز اهمیت و قابل استفاده بودند.

علت عدم تقابل معیارهای فارسی و انگلیسی

پژوهشگر قصد داشت که معیارهای جمع‌آوری شده از فرهنگ‌های هفتگانه فارسی و انگلیسی را در هفت ستون عمودی مقابل هم قرار داده با یکدیگر بسنجد و معیارهای سودمند و بهتر را برای کار فرهنگ‌نویسی فارسی برگزیند. ولی در همان آغاز مقایسه به خوبی معلوم شد که این کار به چند دلیل فنی امکان‌پذیر نیست و نمی‌تواند به این صورت، کار مقایسه و انتخاب احسن انجام گیرد. برای روشن شدن مطلب، دلیل این امر را می‌آوریم:

الف) بسیاری از معیارهای فرهنگ‌نویسی (البته نه همه آنها) می‌توانند معیارهای همگانی، کلی و مشترک در کار فرهنگ‌نگاری شناخته شوند و برای همه فرهنگ‌های لغت دنیا در نظر گرفته شوند ولی در برخی از فرهنگ‌ها تعداد این معیارهای مناسب بسیار است و برخی از فرهنگ‌ها فقط دو سه مورد را برگزیده است آن هم به طور ضعیف، ناقص و مختصر که کار مقایسه را چندان جالب، خوشایند و عملی نمی‌کند. از بین فرهنگ‌های برگزیده، برخی دارای معیارهای بسیار کم و ناقص فرهنگ‌نویسی هستند که در مقابل معیارهای فرهنگ‌های دیگر جای خالی ایجاد می‌کنند.

ب) تعدادی از معیارهای فرهنگ‌نویسی زبان فارسی یا انگلیسی جنبه خاص دارند و به سابقه تکوین و رشد زبانی، شکل‌گیری لغات، منابع قرض‌گیری، راهبردهای دستبرد واژگانی و نیز شیوه‌های واژه‌سازی و کاربرد لغات در زبان

خود بستگی دارند که به هیچ وجه شکل مشترک و همگانی ندارند و قابل مقایسه با هم نیستند.

ج) برخی از فرهنگ‌های فارسی را فقط یک نفر در تمام مراحل تکوین آماده کرده و به حد زیادی با سلیقه و ویژگی‌های فردی، اختیارات و انتخابات شخصی وی همراه و به همین اندازه، از راهبرد اجتناب (Avoidance) در تکمیل جنبه‌های فرهنگ برخوردار بوده است. یعنی اجتناب از مجهز کردن فرهنگ به ویژگی‌هایی از توجیهات لغوی که در اثر عدم لیاقت، دانش کافی و شایستگی‌های فردی از عهده انجام آن برنیامده است. بدین ترتیب، سبب برخی از آن کاستی‌ها را طولانی شدن بحث و عدم حوصله کاربران یا از این قبیل دانسته و از غنی کردن و سودمندی فرهنگ خودداری کرده و تا حدودی ناتوانی و بی‌کفایتی نشان داده و از مسئولیت خطیر و تعهد لازم در امر فرهنگ‌نویسی شانه خالی کرده است.

در مقدمه یکی از فرهنگ‌های بسیار مشهور و پرفروش چنین می‌خوانیم: «ما در بخش اول این فرهنگ [بخش دوم ندارد] لغات و اصطلاحات را به همان صورتی که در کلام [واژه‌ای مبهم] به کار می‌رود، آورده‌ایم و از ذکر ریشه و مشتقات هر لغت صرف‌نظر و فقط به ذکر صیغه‌های مفرد و جمع اکتفا کرده‌ایم، زیرا دیگران در این زمینه زحمت‌ها کشیده و کتبی به این منظور تدوین کرده‌اند...» (فرهنگ...). در مقدمه فرهنگ دیگری می‌خوانیم: «در تألیف این فرهنگ‌ها (چاپ‌های مجدد یک فرهنگ) مدت ۲۵ سال، به تدریج، و اخیراً ۱۰ سال مداوم، بدون کمک و یاری دیگران کار کرده‌ام و آنچه اندوخته داشتم و بهترین دوران عمر خود را بر سر این کار گذاشته‌ام...» (مقدمه چاپ پنجم). این که کار فرهنگ‌نویسی صحیح چگونه می‌تواند کار یک فرد باشد با کلیه محدودیت‌های علمی و اعمال سلیقه‌های فردی و امکانات جزئی، سؤالی است که پاسخ آن بسیار روشن است و به هیچ عنوان جایز شمرده نمی‌شود.

از طرف دیگر، فرهنگ‌های عمومی انگلیسی به انگلیسی مثل آکسفورد و وبستر در مؤسسات بسیار عظیم و با مشارکت متخصصان علوم در همه

زمینه‌ها تهیه شده‌اند و از این لحاظ، کار مقایسه معیارهای این فرهنگ‌ها با معیارهای فرهنگ‌های فارسی که در نتیجه زحمات یک فرد تهیه شده، به هیچ روی قابل مقایسه و سنجش نیست.

ناگفته نماند که نظرات مرحوم سعید نفیسی در مورد فرهنگ‌نویسی زبان فارسی یا نظرات و روش‌های به‌کار گرفته شده در فرهنگ معین از چنان هوشمندی و حساسیت و دقت نظر در پیرامون ماهیت و ویژگی‌های زبان فارسی برخوردارند که در حدّ خود و در زمان پیدایش خود، بسیار تحسین‌برانگیز و قابل ستایش هستند. در فرهنگ معین، بسیاری از معیارهای پیشرفته فرهنگ‌نویسی زمان او (ضمن بهره‌گیری آگاهانه از شیوه‌های فرهنگ‌نویسی غرب و تقلید از آن) به‌کار گرفته شده و برای مجموعه عبارات عربی در فارسی یا اعلام، در فرهنگ خود سهم جداگانه و مبتکرانه‌ای را اختصاص داده که بسیار سودمند بوده است. با وجود این، هنوز هم معیارهای جدید و روزآمد شده‌ای در کار فرهنگ‌نویسی هست و چنان پیشرفت‌های چشمگیری در کار فرهنگ‌نویسی انجام گرفته که جایی را برای ارتقا و بهبود فرهنگ معین به جا می‌گذارد که در فصل ششم مشاهده خواهیم کرد.

د) به هر حال، برخی از فرهنگ‌های موجود، دستاورد گروهی از دانشمندان مختلف و مسلط بر کار فرهنگ‌نگاری و فرهنگ‌شناسی بوده‌اند که ابعاد بسیار گسترده‌ای را در تکنیک جمع‌آوری مربوط به معنا، دستور، کُدگذاری و کاربرد واژگان به‌کار گرفته‌اند که در نتیجه، عمل‌کرد زبان را در تعاملات اجتماعی و موقعیتی به‌خوبی مشخص می‌نمایند و کار فرهنگ‌نگاری را تا حدّ غیرقابل‌باور و شگفت‌انگیز تعالی بخشیده‌اند. در نتیجه، تلاش ما در پی مقایسه معیارها بین فرهنگ‌های مختلف (انگلیسی و فارسی) کنار گذاشته شد و در پی شکار و کشف معیارهایی برآمدیم که مجموعاً علمی، پیشرفته، متعالی و درخور زمانه باشند و بتوانند محتوای فرهنگ فارسی را غنا بخشند و تا حدّ زیادی قابل استفاده و پرمحتوا و کاربردی کنند.

معیارها و ضوابط فرهنگ‌های پیشرفته

در بررسی خود از محتوای برخی از فرهنگ‌های نوین، به خصوص فرهنگ آکسفورد ۲۰۰۰، متوجه شدیم که در این گونه فرهنگ‌های پیشرفته، معیارها و ضوابطی از پیش تعیین شده حاکم بر کار فرهنگ‌نگاری است، قواعد و اصولی بر آهنگ و عزم کار و فرآیند و جریان امر تسلط دارد و دانشمندان از پیش در نظر گرفته و برگزیده شده‌ای برای شناخت، تعریف و کاربرد واژه‌های علمی و تخصصی نظارت دارند. لذا، تعجب کردیم که چگونه ممکن است یک شخص منفرد با تمام محدودیت‌های علمی، وقت و دیدگاه و تخصص خود که حتی در یک رشته تحصیلی خاص به حد کافی تبحر و تجربه ندارد، می‌تواند این همه واژه‌های گوناگون و تخصصی زبان فارسی را در ابعاد گوناگون تعریف و توصیف کند و از عهده معرفی همه ویژگی‌های علمی آن برآید.

برای مثال، در فرهنگ آکسفورد ذیل مدخل هر اسمی، هم‌نشین‌های وصفی و صفاتی که عموماً می‌توانند با آن به کار برده شوند، بیان شده و سپس در مثال‌های واقعی کاربردی، نمونه‌های متعدد آورده و برای هر مورد، از کدها و نشانه‌های گوناگونی استفاده شده است. انواع قیودی که مثلاً ممکن است صفت خاصی را توصیف کنند، انواع مختلف مفعول‌های یک فعل متعدی، کدام فعل‌های متعدی مجهول پذیرند و کدام مجهول نمی‌شوند؟ همه این اطلاعات با ده‌ها اطلاعات کاربردی دیگر در مورد فعل، اسم، صفت، قید و سایر اقسام کلام به تفصیل و جدا جدا آمده است.

آنگاه انواع اصطلاحات، ترکیبات و مشتقات یک مدخل بیان شده‌اند. از نظر حجم، اطلاعاتی که در این فرهنگ برای یک لغت عاریتی آورده شده، شگفت‌انگیز است. در صورتی که لغات فارسی سره که ۲۵۰۰ سال قدمت و اصالت دارند و طی این دوره طولانی تاریخ، تحولات صوری و معنایی زیادی را متحمل شده‌اند، در بسیاری از فرهنگ‌های موجود، بی‌اعتنا به این نوع تحولات و کاربردهای بسیار پیچیده و ترکیبات بسیار متعدد، در تشریح هر مدخل تنها به یک تعریف مختصر یا با یک مترادف و چند اعراب اکتفا شده و

لذا می‌توان از خود پرسید که این توضیح مختصر چه نیازی را از کاربران فرهنگ فارسی برطرف می‌کنند.

گروه‌بندی معیارهای فرهنگ‌نگاری

ماحصل کلام این که در کار بررسی و پژوهش برای رسیدن به اهداف این تحقیق و رسیدن به پاسخ‌های مطروحه تحقیق و یافتن معیارهای عملی و کارآمد در کار فرهنگ‌نویسی، پژوهشگر به تعدادی از معیارهای فرهنگ‌نویسی دست یافت و توانست آنها را به دو گروه عمده تفکیک کند: یکی معیارهای ویژه و مخصوص هر زبان که به تکوین ماهیت رشد واژگان یک زبان بستگی دارد و دیگر، معیارهای کلی که به خودی خود می‌توانند در یک نظریه فرهنگ‌نویسی تعریف شوند و باید در تمام فرهنگ‌های زبان مورد توجه و کاربرد قرار گیرند. این دو گروه معیار جداگانه در زیر مورد بحث قرار می‌گیرند.

معیارهای خاص فرهنگ‌نگاری

همانطور که ذکر شد، برای تدوین فرهنگ خاص یک کشور، دو نوع معیار مورد توجه قرار می‌گیرد: نوع اول، معیارهایی که جنبه همگانی دارند و در یک فرهنگ خاص برای هر زبانی که باشد، باید رعایت شود و نوع دوم، آنهایی هستند که به ماهیت خاص و شیوه تکوین و رشد واژگان و انواع واژه‌های وارداتی و قرضی یک زبان خاص و نیز به اهمیت فرهنگ و نقش اجتماعی کاربران آن بستگی دارند.

برای مثال، به رشد واژگانی و ویژگی‌های خاص زبان فارسی از یک سو و تکوین رشد و تحولات زبان انگلیسی از سوی دیگر اشاره می‌کنیم تا بدین وسیله دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای فرهنگ‌نویسی این دو گونه زبانی نیز تا حدودی مشخص شود.

نگارش زبان فارسی از دوران هخامنشیان صورتی ماندگار پیدا کرده و

مشخص نیست چند سال پیش از هخامنشیان خط فارسی تکوین یافته است. در زمان هخامنشیان آنچه بر سنگ‌ها و لوح‌ها ثبت شده و بعدها به ما رسیده را خط فارسی باستان می‌نامیم. این خط و زبان، لهجه‌های گوناگونی مثل اوستا و سنسکریت هم داشته و حروف، کلمات و آثاری هم از زبان‌های دیگر در آن دیده شده است. آنگاه، دو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی به ترتیب از پارت‌ها و پارس‌ها در کشور پهناور ایران رایج شد که چون ساسانیان، پارت‌ها را منقرض کردند، زبانشان بر زبان اشکانیان غلبه پیدا کرد. زبان ساسانیان به زبان پهلوی یا پهلوی معروف بود که دنباله زبان فارسی باستان شناخته می‌شود و این دوره از زبان فارسی را فارسی میانه می‌نامند که تا قرون دوم و سوم هجری نیز به همان صورت و با خط پهلوی رواج داشت. اما با ورود اسلام به تمامی نقاط ایران و بسط زبان عربی در این کشور، تعداد زیادی واژه‌های عربی در زبان فارسی رایج شد و زبان فارسی به خط عربی نگارش شد. از سده دوم و سوم هجری، این نوع زبان فارسی که از شمار زیادی واژه‌ها و ساختارهای عربی تشکیل شده بود و با الفبای عربی نگارش می‌شد، به نام فارسی نوین یا فارسی دری خوانده شد که تا به امروز در این سرزمین رایج است.

امروزه فرهنگ‌های زبان فارسی مملو از واژه‌های عربی است که در زبان فارسی رسوخ کرده و اکثر آنها شکل املائی و تلفظ فارسی و صرف و اشتقاق‌های این زبان را به خود گرفته و به اصطلاح مَفْرَس شده‌اند اما ریشه و اصالت آنها عربی است. در بسیاری موارد، این گونه واژه‌های قرضی حتی معانی اصلی خود را به معانی جدید تغییر داده‌اند. به این ترتیب، فرهنگ لغت فارسی مبتلا به مسائل زیادی شده که مربوط به این گونه دگرگونی‌های لفظی، املائی، معنایی و دستوری است و همچنین، دارای عبارت‌های زیادی است که از امتزاج واژه‌های عربی و فارسی به وجود آمده‌اند. در فرهنگ فارسی به فارسی، مسائلی است که جزو ویژگی‌های واژگانی این زبان محسوب می‌شود و معیارهایی برای فرهنگ‌نویسی فارسی لازم است که تا حد زیادی مربوط به مسائل واژگانی خاص این زبان و ناظر بر رواج واژه‌های عربی در فارسی باشد.

از دوران مشروطیت در ایران، به علت پاره‌ای حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و ترجمه‌های فراوان از زبان فرانسه به فارسی و نیز اعزام بسیاری از دانشجویان ایرانی برای تحصیلات عالی در فرنگ و کسب علوم و تخصص‌های مختلف و فرنگ‌زدگی و علم‌آموزی، به گونه‌ای که شرح آن در این جا نمی‌گنجد، سیل واژه‌های فرانسه به زبان فارسی سرازیر شد و کاربرد این لغات بخصوص در دوره‌های دانشگاهی به وسیله طبقه تحصیل‌کرده رشته‌های گوناگون، به حد چشمگیری فراوان شد. اما بعد از جنگ جهانی دوم، برتری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب موجب شد که این بار، سیل واژه‌های انگلیسی به تدریج به زبان فارسی وارد شود. زیرا، زبان انگلیسی در حد زبان بین‌المللی و برای تمام قشرهای تحصیل‌کرده دنیا به مرتبه زبان علمی رسیده بود. لغات متجانس که امروزه در زبان فارسی به طور روان و آسان به کار برده می‌شوند، مربوط به ۶۰-۷۰ سال گذشته‌اند و این واژه‌ها مانند رادیو، تلویزیون، تلفن و فوتبال فراوان در زبان فارسی به کار برده می‌شوند.

حال به زبان انگلیسی و نحوه تکوین و رشد این زبان در مهد اولیه آن یعنی جنوب جزیره بریتانیا نگاهی می‌کنیم. این زبان در اصل زبان بومیانی نبود که در جزیره بریتانیای کبیر زندگی می‌کردند بلکه زبان اقوام نُرت (North) بود که در شمال اروپا و در ناحیه آلمان امروزی سکونت داشتند. سه قبیله از اقوام نُرت، به نام انگل‌ها (Angles)، ساکس‌ها (Saxons) و جوت‌ها (Jutes) در قرن پنجم میلادی از دریای شمال (برای غارت مردم انگلیس و جمع‌آوری آذوقه) به جنوب جزیره بریتانیا وارد شدند و چون آن‌جا را برای زندگی مناسب و سرسبز یافتند، در آنجا ماندند و مردم بومی را به کوه‌های شمال جزایر غربی (ایرلند) و ساحل جنوبی (به سوی دریای مانش و شمال فرانسه) فراری دادند و خود در آنجا ساکن شدند.

در قرن هفتم میلادی، گروه بزرگ دیگری از شمال اروپا و محل فعلی دانمارک به انگلستان آمدند اما نتوانستند به جنوب جزیره بروند و در همان مناطق کوهستانی شمال مقیم شدند یعنی در مناطق اسکاتلند و ویلز. این گروه

به وایکینگ‌ها (Vikings) معروف بودند. در قرن هفتم که مسیحیت در انگلستان رواج یافته و کتاب‌های مذهبی به زبان مردم این کشور (توسط مبلغین مسیحی) نوشته شد. این کتاب‌ها به زبانی بود که از امتزاج زبان انگل‌ها و ساکسون‌ها حاصل شده و کتاب‌های خطی که از آن برای تعالیم دینی تهیه شده بود، به زبان و خطی بود که آن را زبان انگل و ساکسون یا انگلیسی نامیدند. پس، می‌توان گفت که زبان انگلیسی به‌طور رسمی از قرن هفتم تکوین یافت. این گونه زبان انگلیسی که تا اواسط قرن یازدهم متحمل تغییرات عمده‌ای نشد، به انگلیسی باستانی یا (Ancient English) معروف شد.

در سال ۱۰۶۶ میلادی که ویلیام فاتح از شمال فرانسه و ناحیه بریتون (یا بریتانیای صغیر) به جزیره حمله کرد و همه جا را فتح کرد، حکومت فرانسوی تشکیل داد و کم و کم زبان فرانسه در این کشور رواج یافت و تا اواخر قرن سیزدهم این روند ادامه یافت. در قرن سیزدهم، مردم انگلیس ناگهان بیدار شدند و حس وحدت ملی (National Unity) در آنها به وجود آمد و حکومت فرانسوی را ساقط کردند و بار دیگر حکومت انگلیسی بر این جزیره حاکم شد. آنها تا آخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم توانستند کم کم از مصرف بی‌رویه لغات فرانسوی که به حد سیل‌آسا در زبان انگلیسی رخنه کرده و زبان آنها را دگرگون ساخته بود، جلوگیری به عمل آورند. چون زبان انگلیسی در این دوره تحول واژگانی زیادی پیدا کرده و به میزان زیادی، واژه‌ها و اشکال ساختاری فرانسه امتزاج حاصل کرده بود، شکلی پیدا کرد که به آن انگلیسی میانه (Middle English) نام نهادند. تا این که در اوایل قرن هفدهم و ظهور شکسپیر تحول دیگری در زبان و ادبیات انگلیسی به عمل آمد و از وام‌گیری مختصر از زبان‌های دیگر دنیا (آن هم با احتیاط زیاد) استفاده کرد تا این که زبان انگلیسی رشد و پرورش بهتری حاصل کند و از اواسط قرن شانزدهم تا به امروز آن را دوره انگلیسی نوین (Modern English) نامیدند.

آنچه بر سر زبان انگلیسی در سه دوره «باستانی، میانه و مدرن» آمد موجب شد که واژه‌های قرضی در این زبان به حد زیادی رخنه کند و مجموعه واژگان

رایج در این زبان بسیار شود به گونه‌ای که جمع واژه‌های آن را تا ۵۰۰ هزار مورد تخمین می‌زنند.

در زبان انگلیسی امروز، واژه‌های زیادی از همه زبان‌های دنیا رخنه کرده ولی ریشه‌ها و وندهای بسیاری از یونانی و لاتین و فرانسه در آن وجود دارد. ریشه‌شناسی، دیکته و تلفظ لغات برای مردم این سرزمین مسئله بسیار حساس، بغرنج و دشواری شده و تمام مردم این کشور و سایر کشورهای انگلیسی زبان مثل آمریکا، استرالیا و نیجریه نیاز شدیدی به استفاده روزمره از فرهنگ لغت در خود احساس می‌کنند و در خانواده هر انگلیسی زبان مسیحی، پس از کتاب مقدس (بایبل) حتماً یک فرهنگ انگلیسی به انگلیسی نیز وجود دارد تا او را همیشه در امور مربوط به تلفظ، دیکته، کاربرد و معنی لغات به طور مکرر یاری دهد.

بنابراین، برخی از اطلاعات موجود در فرهنگ‌های لغت انگلیسی، موارد نیاز شدید روزمره کاربران این زبان است و آن اندازه که انگلیسی زبان‌ها نیاز روزمره به استفاده از فرهنگ لغت دارند، در مردم هیچ جامعه زبانی دیگر یافت نمی‌شود. در ایران بسیاری از مردم حتی تحصیل کرده‌ها و افراد در حال تحصیل و تفحص هم تصور می‌کنند که چون به زبان فارسی صحبت می‌کنند، نیازی به استفاده از فرهنگ لغت فارسی به فارسی ندارند.

این احساس بی‌نیازی به فرهنگ زبان فارسی، ناشی از دو علت می‌تواند باشد: نخست این که فرهنگ‌های موجود، اطلاعات چندان متنوع و وسیعی که کنجکاوی و شوق کاربران را به اطلاعات همه جانبه در مورد لغت در خود برانگیزد ندارند. یا این که، فرهنگ‌ها شکل دانشنامه‌ای و دائرةالمعارفی پیدا کرده که مطالعه آنها از حوصله کاربران خارج شده و فقط برخی از حرفه‌ای‌های کتاب‌ساز، تعدادی از نکات آنها را گرفته و به صورت مجموعه‌ای جدید تولید می‌کنند و حتی ذکری هم از منبع مورد استفاده نمی‌آورند.

دوم این که، خود کاربران ایرانی به علت محرومیت از فرهنگ‌های لغت خوب، نمی‌دانند چه توقعات و انتظاراتی می‌توان از فرهنگ لغت داشت و

فرهنگ لغت جامع و سودمند چه معلومات وسیع واژه‌شناسی را می‌تواند در اختیار آنها قرار دهد. از این رو، سراغ فرهنگ‌های خوب را نمی‌گیرند یا به نقد آنها و بیان نیازهای خود مبادرت نمی‌کنند زیرا از نیازهای خود بی‌اطلاع هستند. پس، فرهنگ‌های لغت فارسی به فارسی فعلاً برای قشر خاصی که با زبان و ادبیات فارسی، بخصوص با ادب کهن این مرزوبوم سروکار دارند، مورد توجه است که گاه و بیگاه به آن مراجعه می‌کنند.

معیارهای کلی فرهنگ‌نگاری

دسته دوم معیارهایی هستند که می‌توانند در تمام فرهنگ‌های زبان‌های مختلف به‌طور مشترک مورد استفاده قرار گیرند و این معیارها اگر به‌خوبی پیاده شوند فرآیند بهینه‌ای را در فرهنگ‌نویسی به اجرا درمی‌آورند و نتیجه آن، فرهنگ لغت جامعی خواهد شد که براساس نظریه فرهنگ‌شناسی است. ما ذیلاً این معیارهای کلی را به‌طور اجمال و به‌گونه‌ای که از مطالعات خود در مورد فرهنگ‌نویسی استنباط کردیم، ارائه می‌دهیم:

(۱) در فرهنگ لغت زبان، یک سری مدخل‌ها یا سرواژه‌هایی وجود دارند که متشکل شده‌اند از تقریباً کلیه واژه‌هایی که در گفتار و نوشتار آن زبان (اعم از واژه‌های خودی یا قرضی) به کار برده می‌شوند و رواج روزمره پیدا کرده‌اند و به ترتیب حروف الفبایی آن زبان قرار گرفته‌اند.

(۲) صورت املائی واژه‌هایی که در فرهنگ گنجانده می‌شوند معمولاً باید براساس آداب و سنن و استانداردهای مرسوم و قراردادهای خطی و پربسامدترین شکل کاربردی آن زبان باشد، یعنی فرم‌هایی که به وسیله تحصیل‌کرده‌ها به کار می‌روند و در کتاب‌های درسی و رساله‌ها و مطبوعات معتبر مورد استفاده قرار می‌گیرند.

(۳) صورت تلفظی واژه‌های مدخل با به‌کارگیری نشانه‌های آوایی (Phonetic) و علائم تکیه بین‌المللی به‌گونه‌ای ثبت می‌شوند که تحصیل‌کرده‌های آن زبان در گویش استاندارد، آن را به کار می‌برند و رسانه‌های گروهی، محافل علمی، سیاسی، دینی و مانند آن بدان‌گونه تلفظ و تکلم می‌کنند.

- ۴) ویژگی‌های دستوری مدخل‌ها در هر شکل و فرمی که می‌توانند به کار روند، باید در فرهنگ توصیف شوند.
 - ۵) انواع مختلف معانی واژه مدخل، به طور مستقل تعریف می‌شوند و در حالت کاربردی در جمله‌های گوناگون با مثال نشان داده می‌شوند.
 - ۶) انواع گوناگون ترکیبات یک واژه مدخل که با واژه‌های دیگر هم‌نشین می‌شوند و عبارات ثابتی را می‌سازند در فرهنگ ارائه می‌شوند.
 - ۷) انواع گوناگون اصطلاحاتی که با به کارگیری واژه مدخل ساخته می‌شوند، در ذیل مدخل عرضه می‌گردند.
 - ۸) انواع مختلف مترادف‌ها و متضادها که در زبان برای واژه مدخل وجود دارند، در فرهنگ ارائه می‌شوند.
 - ۹) اطلاعات دقیق در مورد منشأ یک واژه و انواع تغییرات صوری و معنایی آن که در طول حیات تاریخی‌اش متحمل می‌شود، در بخش ریشه‌شناسی مدخل آورده می‌شود.
 - ۱۰) انواع اطلاعات مربوط به ساختار واژه مدخل اعم از بُن، پیشوند و پسوند و امثال آن عرضه و صورت‌های صرفی و اشتقاقی از مأخذ آن ارائه می‌شود.
 - ۱۱) اطلاعات فرا زبانی، که در مورد کاربردهای واژه در تعامل گفتار و ارتباطات اجتماعی رد و بدل می‌گردد، در فرهنگ گنجانده می‌شود.
 - ۱۲) انواع کدها و نشانه‌های اختصاری، پراتزها، قلاب‌ها، خطوط مورب و حروف کج (خوابیده یا ایرانیک)، برای نشان دادن انواع مختلف اطلاعات و ارجاعات لازم به کار گرفته می‌شوند و در فرهنگ مورد استفاده قرار می‌گیرند.
 - ۱۳) انواع مختلف ارجاعات داخلی یا مقطعی با نشانه پیکان (←) یا هر نشانه دیگری که قرارداد شود، در فرهنگ به کار برده می‌شود.
- برخی از شیوه‌های میدانی نیز برای رسیدن به پاره‌ای از مقاصد و اهداف این پژوهش انجام گرفته است که در فصل متعاقب یعنی فصل پنجم به شرح مختصر آنها می‌پردازیم.

فصل پنجم

فعالیت‌های میدانی و آماری

تجزیه و تحلیل نیازهای کاربرین

برای تجزیه و تحلیل نیازهای (Need Analysis) کاربران فرهنگ‌های لغت فارسی، به فارسی تصمیم گرفته شد که پرسش‌نامه‌ای به فارسی تنظیم و بین افراد تحصیل‌کرده و دانش‌آموخته که بیشتر درگیر امور آموزشی هستند و معمولاً به نوعی با زبان و امور پژوهشی و ترجمه سروکار دارند، یا مشغول به تحصیل و درگیر مسائل یادگیری و آموزشی هستند و نیاز به استفاده از فرهنگ‌های لغت دارند، توزیع شود تا میزان و نوع نیاز خود را به فرهنگ لغت در آن پرسش‌نامه با نشانه ضربدر (X) علامت‌گذاری کنند.

در حین جمع‌آوری پرسش‌نامه‌ها و فرآیند گردآوری اطلاعات، گه‌گاه ملاحظه می‌شد که برخی از پرسشگران باور نداشتند که ممکن است در فرهنگ، این همه اطلاعات جوراجور وجود داشته باشد یا این که اصلاً باید از یک فرهنگ لغت این همه اطلاعات گوناگون انتظار داشت. برخی از آنان این قدر در اشتباه بودند که تصور می‌کردند فرهنگ لغت صرفاً برای نشان دادن معنی لغات قدیمی است که در متون ادبی به کار برده شده و در چارچوب ادبیاتند یا لغاتی که بسیار پیچیده، غیرمستقیم یا کنایه‌ای به کار برده شده و جز این‌ها انتظار دیگری نباید از فرهنگ داشت. عده دیگری هم تصور می‌کردند که چون زبان مادری آنها فارسی است، لزومی به استفاده از فرهنگ لغت

فارسی ندارند و بالاخره، پاره‌ای دیگر از افراد که تحصیلات ادبیات فارسی داشتند، نیاز بیشتری را به خصوصیات مختلف لغت فارسی از خود نشان می‌دادند. به هر حال، جمعیت مورد تحقیق و شیوه جمع‌آوری اطلاعات یا نمونه‌گیری ما به گونه‌ای نبود که نیاز فرد فرد یا طبقه‌های مختلف افراد را جدا جدا بررسی کند، بلکه یک پرسش‌نامه همگانی بود که بین تحصیل کرده‌ها یا افراد در حال تحصیل در دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد توزیع شد که نتایج حاصله را به طور عام و کلی به دست می‌داد. اکنون در زیر به معرفی افراد مختلفی که در این امر مشارکت داشتند و جمعیت مورد بررسی و آماری ما را تشکیل دادند می‌پردازیم و نتایج حاصله از اطلاعات به دست آمده را به صورت درصدی نشان می‌دهیم.

جمعیت مورد بررسی

جمعیت مورد بررسی عبارت بودند از ۱۲۵ نفر از خانم‌ها و آقایانی که عموماً با آموزش یا تحقیق و ترجمه سروکار دارند و زبان فارسی به گونه‌ای در زندگی روزمره و شغلی آنان به صورت وسیله یا هدف مورد استفاده مستقیم قرار دارد. جامعه مورد بررسی ما، بیشتر از افراد زیر تشکیل می‌شد (یک نمونه از پرسشنامه در پیوست گزارش ضمیمه شده است): «دانشجو (بخصوص در رشته ادبیات)»؛ «ادیب، شاعر»؛ «مدرس (عضو هیأت علمی، دبیر)»؛ «زبان‌شناس»؛ «مترجم»؛ «روزنامه‌نگار»؛ «محقق، منتقد ادبی»؛ «ویراستار»؛ «نویسنده، مؤلف»؛ «برنامه‌ریز درسی».

پرسش‌های مطروحه

پرسش‌های مطروحه در پرسشنامه و پاسخ‌های درصدی آنها به شرح زیر در جدول آورده می‌شوند:

جدول ۱ - میزان نیاز کاربران به انواع اطلاعات در فرهنگ لغت

شماره اطلاع	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
نوع اطلاع	یافتن معنی	یافتن کاربرد	یافتن دیکته	یافتن تلفظ	یافتن توضیحات	یافتن مترادف	یافتن متضاد
تعداد نیازمند	۷۸	۶۶	۵۸	۸۱	۷۸	۵۷	۳۹
درصد نیاز	٪۶۹٫۹۶	٪۵۰٫۴۰	٪۴۶٫۶	٪۶۴٫۸	٪۶۲٫۴	٪۴۵٫۶	٪۳۱٫۲
شماره اطلاع	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
نوع اطلاع	یافتن ریشه و تحول لغت	کاربرد لغت	اطلاعات دستوری لغت	یافتن سبک و سیاق	یافتن معانی مختلف لغت	اطلاعات دیگر	اطلاعات دریاچه‌ها رودها، کوه‌ها
تعداد نیازمند	۵۷	۵۴	۵۰	۲۶	۷۹	۴۲	۳۵
درصد نیاز	٪۴۵٫۶	٪۴۳٫۲	٪۴۰	٪۲۰٫۸	٪۶۳٫۲	٪۳۵٫۲	٪۲۸
شماره اطلاع	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
نوع اطلاع	اطلاعات پایتخت‌ها و کشورهای	اطلاعات از برندگان جوایز نوبل / اسکار	اطلاعات از قهرمانان المپیک	قهرمانان ملی و اسطوره‌ای	رویدادهای مهم تاریخی و انقلابی	اطلاعات از مخترعان و مکتشفان	اطلاعات از رهبران دینی و سیاسی
تعداد نیازمند	۳۴	۲۵	۲۴	۵۲	۴۶	۲۶	۳۹
درصد نیاز	٪۲۷٫۲	٪۲۰	٪۱۹٫۲	٪۴۱٫۶	٪۳۶٫۸	٪۲۰٫۸	٪۳۱٫۲

با توجه به اطلاعات جمع‌آوری شده، بیشترین نیاز کاربران فرهنگ فارسی به ترتیب: «یافتن معنای لغت» (٪۶۹/۶)؛ «یافتن تلفظ صحیح واژه‌ها» ٪۶۴/۸ و «یافتن توضیحات لغت» ٪۶۲/۴ می‌باشد و کم‌ترین میزان نیاز آنها اطلاعاتی در مورد «قهرمانان المپیک»، «برندگان جوایز نوبل و اسکار» و نیز «مخترعان و مکتشفان دنیا» است.

بسیاری از پاسخ‌دهندگان علاقه‌مند، متذکر شده‌اند که اکثر فرهنگ‌ها فاقد

بسیاری از اطلاعات در مورد موضوعات شماره ۱۴ تا ۲۰ جدول هستند و انتظارات آنها را برآورده نمی‌کنند. برخی دیگر گفته‌اند که فرهنگ لغت را بیشتر برای یافتن شواهد و مثال‌هایی از نظم و نثر استفاده می‌کنند که این دو نکته در پرسش‌نامه قید نشده است. البته در نکته شماره ۲ یعنی «یافتن کاربرد لغت» این منظور به طور ضمنی ملحوظ بوده است.

نتیجه اطلاعات جمع‌آوری شده

اطلاعات جمع‌آوری شده از پاسخ‌های پرسشنامه نتیجه‌گیری می‌شود که بسیاری از فارسی‌زبانان هنوز به موارد و تنوع اطلاعاتی که می‌تواند یک فرهنگ لغت در اختیار آنان قرار دهد و نیز اطلاعاتی که باید از یک فرهنگ لغت جامع توقع داشت، بی‌اطلاعند. به همین دلیل، نیازها و انتظارات خود را از یک فرهنگ فارسی به فارسی نمی‌شناسند و شاید فرهنگ‌های فارسی را به صورت مرجعی که بتواند آن همه اطلاعات گوناگون را در اختیار آنها قرار دهد، باور ندارند. شاید فرهنگ لغت را با نوعی کتاب مرجع تشریفاتی اشتباه می‌گیرند، کتابی که تنها زینت‌بخش کتابخانه‌ها باشد و نه به استفاده از آن. در صورتی که اگر فرهنگ‌های لغت دربرگیرنده اطلاعات لازم باشد (از نوعی که در فصل ۶ است) و تعهد خود را در ثبت موارد ضروری و روزآمد (نوع فصل ۶) به خوبی انجام دهد، مردم تحصیل‌کرده و در حال تحصیل و تحقیق ایران می‌توانستند بیش از پیش به آنها متکی باشند و آنها را مورد استفاده شایان قرار دهند تا سطح آموزش کلی و کاربرد زبانی آنها به حد زیادی ارتقا پیدا کند.

مقیاس ارزشیابی

جدول دیگری حاوی اطلاعات موردانتظار و قابل پیش‌بینی که می‌توان از یک فرهنگ فرضی جامع و ایده‌آل توقع داشت، مهیا شد تا به شکل یک مقیاس اندازه‌گیری از میزان اطلاعات عینی و واقعی که در فرهنگ‌های موجود فارسی به فارسی عرضه می‌شوند مورد استفاده قرار گیرد و از این راه بتوانیم یک

قضاوت ارزشی کمی (Quantitative) و کیفی (Qualitative) در مورد وضعیت اطلاع‌رسانی هر فرهنگ خاص به عمل آوریم و در راه نقد و بررسی آنها شیوه علمی و مقیاس دقیق و یکسانی در دسترس داشته باشیم.

نکاتی که در این جدول گنجانده شده بود، اکثراً براساس یافته‌های نظری این تحقیق در مورد واژگان و در زمینه واژه‌شناسی همراه با برداشت‌هایی از مسائل مطرح شده در بخش سوم این پروژه بود، بخصوص از فرهنگ لغت ذهنی سخن‌گویان این اطلاعات بر چهل و یک فقره بالغ شدند که در جدولی به ترتیب اولویت‌های تجربی تنظیم و در بررسی فرهنگ‌های مختلف فارسی به فارسی موجود به کار گرفته شد. در زیر، فهرست چهل نکته‌ای را که برای منظور فوق مورد استفاده قرار گرفت، ارائه می‌دهم (ضمناً عین جدول تنظیمی در پیوست گزارش ضمیمه خواهد شد):

(۱) مدخل (حروف، تعداد، سائز، انواع)

(Entry, size, humber and types of fonts)

(۲) تقسیم هجا یا هجابندی (Syllabification or syllable division)

(۳) تلفظ یا علایم آوایی (Pronunciation or phonetic symbols)

(۴) نشانه تکیه و محل آن (Stress sign and its location)

(۵) کلید تلفظ (پشت جلد و پانویس)

(Pronunciation key on footnotes or back cover)

(۶) قسم کلام مدخل (Part of speech of the entry)

(۷) ویژگی‌های دستوری خاص (Special grammatical features)

(۸) معانی مدخل (Definitions of the entry)

(۹) معنای قیاسی (Analogical meaning)

(۱۰) معنای تحلیلی (Analytical meaning)

(۱۱) ترتیب معنا از قدیم به معاصر (Old meaning to present types)

(۱۲) از معنای متداول به معنای قدیمی (From prevalent to old meanings)

(۱۳) کاربرد لغات در جمله (امثال) (Use of words in examples)

- (Quotations for the use of words) ۱۴ شاهد یا نقل قول از کاربرد معنا
- (۱۵) صورت‌های ترکیبی واژه‌ها با مثال
- (Compounding use of words & examples)
- (۱۶) کاربرد مدخل در اصطلاح و ضرب‌المثل
- (Idiomatic and proverbial uses of the entry)
- (Other dialectal pronunciations) ۱۷ انواع تلفظ‌های دیگر (لهجه‌ای)
- (Other orthographical forms) ۱۸ انواع دیگر صورت‌های املائی
- (Inflection types with changes) ۱۹ انواع صرف با تغییر تلفظ
- (Derivational types with changes) ۲۰ انواع اشتقاق با تغییر تلفظ
- (Derivations with spelling change) ۲۱ انواع اشتقاق با تغییر دیکته
- (Types of cross references) ۲۲ انواع ارجاعات داخلی
- (Types of technical meanings) ۲۳ انواع معانی تخصصی
- (۲۴) نظام طبقه‌بندی حرفی - عددی
- (Alphanumeric classification in long descriptions of entries)
- (Synonyms) ۲۵ مترادف‌ها
- (Antonyms) ۲۶ متضادها
- (Level of use/style) ۲۷ قشر یا سطح کاربرد/سبک
- (Formal/informal style) ۲۸ سبک رسمی یا غیررسمی
- (Colloquial/written style) ۲۹ سبک محاوره‌ای/نوشتاری
- (Slang words) ۳۰ لغات عامیانه
- (Etymology) ۳۱ ریشه‌شناسی لغات
- (Idioms & proverbs) ۳۲ میزان ارائه اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها
- (۳۳) ارائه تشبیه، (استعاره مجاز، کنایه)
- (Subsuming of metaphor & similé)
- (Abbreviations) ۳۴ علایم اختصاری
- (Alphabets and numbers) ۳۵ توضیح حروف الفبا و اعداد

- (Presentation of prefixes) ۳۶) ارائه و توضیح پیشوندها
- (Presentation of suffixes) ۳۷) معرفی پسوندها
- (Loan words) ۳۸) معرفی واژه‌های قرضی (خارجی)
- ۳۹) صورت‌های صرفی واژه‌های قرضی
- (Morphological forms of loan words)
- ۴۰) فهرست اوزان و مقادیر و مقیاس‌ها
- (Lists of weights, measurements & scales)
- (Names of places & festivals) ۴۱) اسامی مکان‌ها و زمان‌ها (اعیاد مهم)
- (Names of prominent characters) ۴۲) اسامی اعلام یا شخصیت‌های مهم
- ۴۳) کلمات متفاوت با معانی مشترک
- (Words with common semantic domain)
- (Irregular forms of content words) ۴۴) شکل‌های بی‌قاعده کلمات محتوا
- (Pictures and graphics) ۴۵) کاربرد تصاویر و نمودارها
- (Presentation of compound verbs) ۴۶) ارائه افعال مرکب
- (Presentation of phrasal verbs) ۴۷) ارائه افعال عبارتی
- (Phrasal conjunctions) ۴۸) ارائه حروف ربط مرکب
- (Informal use of words) ۴۹) کاربرد غیررسمی لغات
- (Other information-points of significance) ۵۰) نکات اطلاعاتی مهم دیگر

تفاوت اطلاعات ارائه شده در فرهنگ‌های مختلف

در فرهنگ‌های مورد بررسی، میزان این نوع اطلاعات بسیار متفاوت ارائه شده است. در معدودی از آنها تنوع اطلاعات از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و در یک مورد اطلاعات بسیار متنوع و سودمند برای فارسی زبانان وجود دارد اما این اطلاعات کافی نبوده و جای زیادی برای ارتقای آن فرهنگ وجود دارد. پس، ما بر آن شدیم که کار نقد و بررسی تک‌تک فرهنگ‌ها را بر اساس «مقیاس ارزشیابی» موجود، در اختیار کاربران قرار دهیم تا معیار و میزانی

باشد برای انتخاب آنها در تهیه و استفاده از فرهنگ‌های فارسی به فارسی. علاوه بر آن، بررسی تحلیلی و انتقادی یک یک فرهنگ‌ها کاری طولانی و گسترده است که تحقیق مجزایی را می‌طلبید. چرا که نحوه ارائه برخی از اطلاعات در فرهنگ‌های موجود نیز خود جای بحث جداگانه و شرح و تفصیل‌های پیچیده دارد و میزان سود دهی فرهنگ نه تنها به میزان اطلاعات بلکه به نحوه ارائه آن اطلاعات نیز بستگی دارد و در بسیاری موارد کار بررسی انتقادی جنبه منفی و مأنوس کننده به خود می‌گیرد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که در این پروژه صراحتاً به معیارهای بررسی و نقد فرهنگ‌ها پرداخته‌ایم و در واقع، نقد و بررسی را به‌طور تلویحی و ضمنی انجام داده‌ایم زیرا موضوع نارسایی برخی فرهنگ‌ها، در برابر چشم هر اهل فنی (باتوجه به معیارهای تعیین شده) مشخص و گویا می‌باشد.

فرلوانی اطلاعات در فرهنگ‌های خارجی

در برخی از فرهنگ‌های خارجی، نحوه ارائه اطلاعات و استفاده از تعداد معتابهی کدها و نشانه‌ها و علائم آن قدر زیاد است که اطلاعات وسیعی را به طور فشرده در اختیار کاربران قرار می‌دهد و عرضه مثال‌های همه جانبه برای کاربرد لغات و ویژگی‌های معنایی در متن به قدری پر بار است که کار و مقایسه آن فرهنگ‌ها را با فرهنگ‌های دیگر غیر عملی و مشکل می‌کند و نتیجه‌ای جز اتلاف وقت و نمایان کردن نارسایی‌ها و کمبودهای فاحش برخی فرهنگ‌ها به بار نمی‌آورد.

به این ترتیب، به جای این گونه ارزشیابی، برآن شدیم که از «مقیاس ارزشیابی» به دست آمده در جهت کشف معیارهای اصولی و تنظیم یک الگوی جدید فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی استفاده کنیم که در بخش ششم نتایج حاصله از آن ارائه می‌شود.

فصل ششم

یافته‌ها و نتایج تحلیل آنها

مقدمه

در فصل چهارم، درباره انواع روش‌ها و راهبردهای تحقیقی (که برای انجام این پروژه و گردآوری اطلاعات و پیکره مطالب مورد بررسی اعمال شده) توضیحات جامعی آورده شد. در فصل پنجم، فعالیت‌های میدانی و آماری، چه از نوع پرسشنامه‌ای و چه از منابع کامپیوتری، با آمارهای کمیتی مربوط به آنها عرضه شد و به علت حجم زیاد آن اطلاعات و گنجایش محدود این گزارش آن پیکره (Corpus) در متن گزارش گنجانده نشده است.

در واقع، آنچه در فصل چهارم و پنجم عرضه شد، عبارت بود از نتایج گوناگون از بررسی‌هایی که عملاً در تعدادی از فرهنگ‌های برگزیده و نمونه فارسی به فارسی و انگلیسی به انگلیسی انجام شد و نیز اطلاعاتی که از تجزیه و تحلیل انواع و میزان نیازهای کاربران به فرهنگ فارسی به فارسی از طریق پرسشنامه جمع‌آوری گردید و معیارهایی مورد جستار قرار گرفت که برای بررسی فرهنگ‌ها از پیش، فرض و قرارداد شده بود تا میزان اطلاعات عرضه شده در فرهنگ‌ها را به وسیله آنها سنجیده و استخراج کنیم.

این گونه اطلاعات مربوط به کیفیت واقعی و ساختار عملی فرهنگ‌ها با اطلاعات نظری و علمی که در خصوص ویژگی‌های واژگان زبان در فصل سوم ارائه گردید، مقایسه و بررسی شد. اطلاعات نظری یا زبان‌شناختی،

معناشناختی، منظور شناختی واژه، روابط واژگانی، شبکه معنایی در زبان، الگوهای واژه‌سازی همگانی (Universal)، ساختار واژگانی، ترکیبات واژگانی، کاربردهای عملی واژگان، قرض‌گیری واژگانی، اختصار سازی واژگانی و غیره نیز که گونه‌هایی از اطلاعات کلان را در مورد واژگان تشکیل می‌دهند، با معیارهای به کار رفته در فرهنگ‌ها یعنی اطلاعات خرد و عملی واژگانی مورد سنجه، بررسی، مقایسه و مقابله قرار گرفت تا بتوانیم با در نظر گرفتن فرهنگ لغت ذهنی، میزان و مقیاس اطلاعاتی را که لازم است از پدیده‌های واژگانی و خصوصیات گوناگون آن در فرهنگ‌های جدید ارائه دهیم، به دست آوریم.

در راستای اهداف بالا، و از مجموعه اطلاعات نظری (Theoretical) و عملی (Practical) و اطلاعات خرد و کلان جمع‌آوری شده، توانستیم سیزده حوزه اطلاع‌رسانی را که لازم است در یک فرهنگ جامع با کاربرد وسیع و با توان اطلاع‌رسانی کارآمد و همه جانبه وجود داشته باشد، تعیین کنیم که کلاً یک نوع الگوی نوین فرهنگ‌نویسی یا فرهنگ‌نگاری (Lexicography) فارسی به فارسی را از دیدگاه این پروژه به وجود می‌آورد. آنگاه معیارها و ارکان اطلاع‌رسانی را که در هر حوزه باید عملاً و واقعاً ارائه شوند، به طور صریح (Explicit) ارائه می‌دهیم. این معیارهای سنجه شده و قابل عرضه، معیارهای برگزیده و برگرفته از مجموعه اطلاعاتی است که از فرهنگ‌های منتخب در پیکره (Corpus) مورد تحقیق جمع‌آوری کرده بودیم که مربوط به پنج فرهنگ برگزیده فارسی به فارسی و دو فرهنگ برگزیده انگلیسی به انگلیسی هستند و آن دسته از معیارهای مناسب را که می‌توانند در کار فرهنگ‌نگاری فارسی به فارسی برای کاربران و نیازهای عمده آنان مناسب و ضروری و در حد مطلوب باشند، مشخص کردیم که به سیزده حوزه خاص از الگوی فرهنگ‌نویسی طبقه‌بندی و مرتب شده‌اند. این معیارها کلاً برای فرهنگ‌نویسی زبان فارسی الگوی نوینی را براساس موازین علمی و زبان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی و واژه‌شناسی به وجود می‌آورند که کار فرهنگ‌نویسی را از هر نوع سلیقه

شخصی و معیارهای غیرتخصصی و محدودیت‌های علمی و سهل‌انگاری‌های عمده و طفره رفتن‌های مرسوم و بهانه‌جویی‌های مختلف مبرا می‌کند و فرهنگ‌نویسی را کاری مسئولانه، متعهدانه و با رسالت‌های ویژه می‌کند که در بخش نتیجه‌گیری به آنها می‌پردازیم و دیگر فرصتی را برای افراد ناوارد و نااهل در کار فرهنگ‌نویسی باقی نمی‌گذارد که بخواهند برای شهرت با سودجویی به این کار پر مسئولیت روی آورند.

فرض ما بر این است که این الگوی نوین فرهنگ‌نویسی می‌تواند به طور صریح ضوابطی را برای نخستین بار در اختیار افراد واجد شرایطی قرار دهد که هم از اطلاعات زبان‌شناسی و هم اطلاعات زبانی و ادب فارسی برخوردارند و مایلند به طور گروهی دست‌اندرکار فرهنگ‌نگاری معیارگونه و سودمند بشوند. این الگو همچنین می‌تواند به عنوان ضوابطی برای سنجش و بررسی میزان دقت و اعتبار هر نوع فرهنگ فارسی به فارسی مورد استفاده قرار گیرد و ادعایی که در مقدمه فرهنگ‌ها برای میزان سود دهی آنها آمده تأیید یا رد کند و بالاخره راهنمایی باشد برای افرادی که می‌خواهند فرهنگی را انتخاب کرده و در منزل مدام و برای نیازهای شخصی و علمی خود مورد استفاده قرار دهند. اکنون الگوی نوین فرهنگ‌نویسی را در زیر معرفی می‌کنیم:

الگوی نوین فرهنگ‌نگاری برای زبان فارسی

در این الگو کلاً سیزده حوزه اطلاع‌رسانی برای یک فرهنگ جامع و کارآمد فارسی به فارسی مشخص و پیشنهاد شده است که هر کدام شامل تعداد معتدابهی معیار می‌باشند. این معیارها برای توصیف آن حوزه، میزان اطلاعات خاصی که در آن حوزه فراهم می‌شود، چگونگی عرضه آن اطلاعات در فرهنگ، انواع علایم و نشانه‌ها برای اشاره به اطلاعات و سرانجام چگونگی تنظیم و طبقه‌بندی آن اطلاعات است و در واقع، راهکارها و توانمندی‌ها و محتواهای علمی، خرد و کلان و واقعی یک فرهنگ لغت را مشخص و تعریف می‌کنند. در زیر، هر یک از این حوزه‌های اطلاع‌رسانی را، کم و بیش، به ترتیبی

- که باید در توضیح مدخل‌های یک فرهنگ استفاده شوند، ارائه می‌دهیم:
- ۱- حوزه مربوط به ویژگی‌های مدخل و زیر مدخل‌ها و آرایش آنها در فرهنگ.
 - ۲- حوزه مربوط به ویژگی‌های تلفظ و نمایش صورت بیانی مدخل و مدخل‌های داخلی.
 - ۳- حوزه مربوط به چگونگی نمایش دیکته یا صورت نوشتاری صحیح مدخل و مدخل‌های داخلی.
 - ۴- حوزه مربوط به ویژگی‌های دستوری مدخل و زیرمدخل‌ها.
 - ۵- حوزه مربوط به اطلاعات ریشه‌شناسی (مبدأ و تحول واژگانی) مدخل و زیرمدخل‌ها.
 - ۶- حوزه مربوط به کیفیت و کمیّت تعریف (معنا و مفهوم) مدخل و زیرمدخل‌ها.
 - ۷- حوزه مربوط به کیفیت و چگونگی ارائه امثال و شواهد کاربردی مدخل و زیرمدخل‌ها.
 - ۸- حوزه تعیین و نشان‌دادن سطوح، قشرها، سبک‌ها، سیاق‌ها و لهجه‌های مدخل و مدخل‌های داخلی (با علایم اختصاصی ویژه).
 - ۹- حوزه مربوط به عرضه اصطلاحات و ترکیبات حاصل از مدخل و زیرمدخل‌ها.
 - ۱۰- حوزه مربوط به تعیین و ارائه مترادف‌ها و متضادهای مدخل و احیاناً زیر مدخل‌ها.
 - ۱۱- حوزه مربوط به معرفی همنشین‌های مدخل و روابط مدخل در کاربرد با واژه‌های دیگر متن.
 - ۱۲- حوزه مربوط به نحوه ارجاعات داخلی یا مقطعی و قراردادهای مرسوم در فرهنگ.
 - ۱۳- حوزه مربوط به سایر اطلاعات متفرقه و گسترده‌تر بخصوص در مقدمه و در پیوست‌های فرهنگ.
- هر یک از این حوزه‌های الگوی نوین فرهنگ‌نویسی، به خودی خود

مستلزم تعدادی معیار است که براساس آنها، اطلاعات گوناگون مربوط به آن حوزه ارائه می‌شود. آنچه که اهمیت دارد، یادآوری این نکته است که حوزه‌های اطلاع‌رسانی در الگوی نوین فرهنگ‌نویسی به همین تعداد محدود نمی‌شود و ممکن است گروه‌های متخصص تدوین یک فرهنگ، حوزه‌های جدید دیگری را هم از فراهم‌سازی اطلاعات به این حوزه‌ها اضافه کنند. این کار با رجوع به فرهنگ ذهنی سخن‌گویان یک زبان و انواع واژه‌سازی‌ها و نیازهای واژگانی در آینده به هیچ روی بعید و ناممکن نیست، کما این‌که ما می‌بینیم فرهنگ‌های اختصاصی زیادی، جدا از این فرهنگ‌های لغت تهیه می‌شوند که می‌توانند عملاً حوزه دیگری از همین فرهنگ‌های جامع باشند. مثل فرهنگ لغات قافیه، فرهنگ اختصاری، فرهنگ پیشوندها و پسوندها، فرهنگ‌نامه‌ها، فرهنگ تلفظی، فرهنگ مترادف‌ها و متضادها، فرهنگ واژه‌های عربی در فارسی و مانند آن که تازه این فرهنگ‌های اختصاصی غیر از واژه‌نامه‌های تخصصی در رشته علمی مختلف است.

از طرف دیگر، ممکن است گروه دیگری از متخصصان فرهنگ‌نویسی، نسبت به برآورد نیازهای کاربران خود برخی از حوزه‌های خاص الگوی نوین را از فرهنگ خود حذف کنند. مثلاً حوزه مربوط به اطلاعات ریشه‌شناسی (مبدأ و تحول واژگانی) مدخل و زیرمدخل‌ها را از فرهنگ خود حذف یا به صورت بسیار مختصر و اشاره‌گونه از آن یاد کنند که گمان می‌برند در حد نیاز کاربران خود می‌باشد. یا اینکه گروه دیگری از فرهنگ‌نویسان در مورد برخی از این حوزه‌ها که تصور می‌کنند برای نیازهای کاربران خود ضروری است با تفصیل و تعمق بیشتر بحث کنند. اما طفره رفتن در عرضه بسیاری از اطلاعات ضروری که در فرهنگ‌ها به بهانه صرفه‌جویی در کاغذ یا جلوگیری از اطاله کلام یا این‌که مثنوی هفتاد من کاغذ شود، دلائل پذیرفته شده و قانع‌کننده‌ای نمی‌باشد که نظیر آن را در مقدمه برخی فرهنگ‌ها به‌خوبی می‌توان دید که حاکی از ناتوانی و طفره رفتن‌های گوناگون فرهنگ‌نویس است.

اکنون معیارهای مربوط به هر یک از حوزه‌های سیزده‌گانه الگوی نوین

فرهنگ‌نویسی را می‌آوریم و یادآور می‌شویم که تعداد این معیارها به هیچ وجه محدود و مسدود نیست و چه بسا بتوان به هر فهرست، معیارهای جدیدی افزود ولی فعلاً توانسته‌ایم در حد توان و مقدورات و اطلاعات جمع‌آوری شده این پروژه به همین تعداد معیار دست یابیم که با معرفی آنها در حوزه‌های خاص، اعداد مربوط به هر یک را داخل پرانتز قرار می‌دهیم.

معیارهای مربوط به ویژگی‌های مدخل و زیرمدخل‌ها و آرایش آنها در فرهنگ

- (۱) مدخل در «فرهنگ لغت» فارسی، بخصوص در فرهنگ‌های عمومی به ناچار باید شامل کلیه واژه‌های متداول امروزی باشد که در گفتار و نوشتار به کاربرده می‌شوند. انواع آنها در معیارهای زیر با جزئیات بیشتر بیان می‌شود.
- (۲) کلیه واژه‌های ادبی در متون ادبی، علوم انسانی و تخصصی قرون گذشته و نیز واژه‌های ادبی معاصر و واژه‌های مربوط به انواع ادبی، صنایع ادبی، اصطلاحات و عناوین، دستوری، نگارش و غیره باید مدخل شوند.
- (۳) کلیه علم واژه‌های پایه و بنیادین که از جنبه تخصصی بسیار بالا برخوردار نباشند - مربوط به کلیه رشته‌های علوم پایه، مهندسی و پیراپزشکی - باید در فرهنگ عمومی به صورت مدخل ارائه شوند.
- (۴) کلیه واژه‌هایی که از سایر زبان‌ها در واژگان فارسی (به صورت قرضی) رخنه و رواج یافته‌اند و رنگ و ویژگی لفظی، املائی و کاربردی فارسی گرفته‌اند، اعم از واژه‌های عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، ترکی، هندی، افغانی و غیره باید به صورت مدخل در فرهنگ ظاهر شوند.
- (۵) کلیه واژه‌های متشابه به مأخوذ از یک زبان یا چند زبان با ذکر شماره ۱، ۲، ۳ به ترتیب از متداول‌ترین تا نادرترین آنها به صورت مدخل‌های متوالی، مجزا و پشت سر هم باید در فرهنگ آورده شوند. در این راستا، گاهی خود به خود لغت فارسی مقدم بر سایر لغات می‌آید و لغت عربی بعد از آن و آنگاه سایر لغات انگلیسی، فرانسه و غیره ارائه می‌شوند.

(۶) واژه‌هایی که از نظر خصوصیات دستوری با هم اختلاف دارند ولی هم ریشه‌اند، در ذیل یک مدخل گنجانده می‌شوند.

(۷) مصدرهای مرکب که از دو یا سه واژه تشکیل می‌شوند به صورت یک مدخل واحد به حساب می‌آیند.

(۸) صورت‌های مختلف دستوری یک واژه (مدخل) مانند اسم مصدر، صفت فاعلی و غیره هر یک در مدخل جداگانه در جایگاه خود ارائه می‌شوند. برخی از این صورت‌های دستوری را در ذیل معرفی می‌کنیم:

- اسم مصدر: که ساختارهایی را دربرمی‌گیرند که مستقیماً با افزایش وند به بُن فعل حاصل می‌شوند مانند روش، خورش، چَرا، ناله، گفتار، جوش (که پسوند صفر گرفته است)، ساخت و ساز، آمد و رفت و مانند این‌ها. این نوع اشتقاق‌ها معمولاً معنای مصدری دارند.

- حاصل مصدر: نوعی اسم است که معنای مصدر می‌دهد و مستقیماً از بُن فعل ساخته نمی‌شود، بلکه عمدتاً از یک صفت با افزایش وند درست می‌شود مثل خوبی، پیدایش، انسانیت، ژرفا، ژرفنا، درازا و وحشی‌گری. لازم به ذکر است که کلیه مصدرهای عربی که در فارسی به کار برده می‌شوند نیز از این مقوله یعنی حاصل مصدر به حساب می‌آیند نظیر: اقدام، استخدام، عبادت، انتقال و ضرب که معنای مصدری آنها به ترتیب عبارت است از: قدم گذاشتن، به کار گرفتن، بندگی کردن، نقل مکان دادن و زدن.

- صفت فاعلی: این ساختار عمدتاً از بُن فعل همراه با چند نوع پسوند درست می‌شود و مفهوم کنندگی یا دارندگی را به موصوف خود نسبت می‌دهد. مثل گویا در ترکیب «نامه گویا»، روان در «آب روان»، خزنده در «حیوانات خزنده»، خریدار در «خانم خریدار» و پرهیزگار در «انسان پرهیزگار».

- صفت مشبّه: نوعی صفت فاعلی است که مفهوم تداوم یک ویژگی یا خصوصیت را به موصوف خود نسبت می‌دهد و تنها دارای یک صورت ترکیبی است که با افزایش پسوند /â/ یا <آ> به بُن فعل ساخته می‌شود، مثل زیبا در ترکیب «منظره زیبا» و گیرا در «مطلب گیرا».

- صفت حالیه: این فرم هم نوعی صفت فاعلی است که فقط با پسوند /ân/ یا <آن> از بُن فعل حاصل می‌شود نظیر روان، گریان.

- اسم ابزار: نوعی اسم است که به وسیله یا ابزار انجام فعل دلالت دارد و با افزودن /e/ یا (ه) به بُن فعل حاصل می‌شود مانند گیره، پوشه، ماله.

- صفت مفعولی: این نوع صفت هم به وسیله پسوند کسره و بندرت با پسوند /âr/ شکل می‌گیرد، مثل نوشته، خورده، آمده، گرفتار و نوشتار که مفهوم کار انجام شده‌ای را به موصوف خود نسبت می‌دهد، مثل آدم گرفتار، غذای خورده و نظایر آن.

۱۰) غلط‌های مصطلح یا مشهور در کلماتی که در آنها ابدال، قلب، حذف و غیره رخ داده است و دارای بسامد کاربردی بالایی هستند، به صورت مدخل آورده می‌شوند و در داخل پراتز به دنبال مدخل، صورت اصلی آنها داده می‌شود. اما چنانچه واژه‌های بسیار عامیانه و صورت‌های انحرافی فاحش باشند (مثل قلف، سولاخ، پاچید، تاسکی) نباید به هیچ عنوان در فرهنگ آورده یا به آنها اعتنا شود.

۱۱) بسیاری از کلمات فارسی نوین نوعی قلب، ابدال یا حذف در واژه‌های فارسی میانه‌اند که به علت سهولت بیان این گونه تغییرات را تحمل کرده و فرم اصلی آنها دیگر فراموش شده و اصلاً کاربردی ندارد. بنابراین، این گونه واژه‌ها باید مدخل شوند و تنها در صورت نیاز در بخش ریشه‌شناسی شکل اصلی آنها آورده شود. چند نمونه از این واژه‌ها عبارتند از سورخ/سرخ، ژرف/ژوف، هگز/هرگز، ورف/برف، مَزک/مغز. تعداد این واژه‌ها زیاد است.

۱۲) برخی از واژه‌های فارسی در قرون اولیه که ایران زیر پرچم اسلام و حکومت اسلامی قرار گرفت، در زبان عربی به کار برده شدند و چون برای برخی اصوات فارسی در زبان عربی معادلی وجود نداشت، نزدیک‌ترین صوتی که در عربی برای آنها وجود داشت به عنوان معادل آنها به کار گرفته شد. بدین ترتیب، تلفظ و دیکته برخی از کلمات فارسی به اصطلاح معرب شدند. پس از چندی که ایرانیان در اشعار و مکاتبات خود واژه‌های عربی را در فارسی

به کار بردند، همان واژه‌های معرب فارسی را بار دیگر با شکل تحریف شده در زبان فارسی به کار گرفتند. اما دیری نپایید که شکل معرب آنها مفرس شد و به همان‌گونه اصلی مبدل شد مانند واژه فارسی استاد که معرب آن استاذ بوده و در فارسی به کار برده شد و بار دیگر به استاد تبدیل شد. یا مثلاً «گرگان» فارسی در عربی به «جرجان» تبدیل شد و در زبان فارسی باز به همان صورت گرگان به کار گرفته شد. اما در موارد دیگر، صورت اصیل واژه از تداول خارج شد و صورت معرب آن که بار دیگر در فارسی کاربرد داشت، رواج یافت مانند واژه‌هایی که در آنها صوت «پ» فارسی به «ف» عربی تبدیل شده و شکل عربی آن تداول بیشتر حاصل کرده است، مانند پیل/فیل، اسپند/اسفند، سپید/سفید، پولاد/فولاد. در این گونه واژه‌ها، صورت عربی یعنی شکل «ف» دار در جایگاه مدخل اصلی قرار می‌گیرد و شکل «پ» دار در بخش ریشه‌شناسی می‌آید یا به مدخل اصلی ارجاع داده می‌شود.

(۱۳) فعل‌های ترکیبی که بخش نخست آنها عربی و بخش صرفی آنها فارسی است مانند طلب کردن، تقاضا نمودن مدخل اصلی قرار می‌گیرند و به ترتیب حروف الفبا در جایگاه خود ارائه می‌شوند.

(۱۴) در برخی از واژه‌های عربی که لام‌الفعل آن همزه می‌باشد یا به عبارتی، به همزه ختم می‌شوند. در زبان فارسی همزه پایانی آنها ساقط می‌گردد و نباید تلفظ یا نوشته شوند. چند نمونه از این واژه‌ها عبارتند از: ایماء/ایما، انشاء/انشاء، استثناء/استثنا، استعفاء/استعفاء، امضاء/امضا. چنانچه از مثال‌ها مشاهده می‌شود همزه بعد از مصوت /â/ قرار دارد و در فارسی در یک چنین شرایطی حذف می‌شود. شکل فارسی این واژه‌ها معمولاً مدخل و صورت عربی آنها در بخش ریشه‌شناسی ذکر می‌شود.

(۱۵) در گروهی از واژه‌های عربی که به الف مقصوره ختم می‌شوند، مثل تولی، تماشای، تمنی؛ در کاربرد فارسی به الف ممدوده نوشته و تلفظ می‌شوند مثل تولا، تماشا و تمنّا. به این ترتیب، شکل فارسی آنها باید مدخل و شکل معرب اصلی آن در بخش ریشه‌شناسی ذکر شود. توضیح در مورد این که از چه بابی

هستند و چه تغییراتی در عربی پیدا می‌کنند، ضرورتی ندارد.

۱۶) برخی از مصدرهای عربی از باب مفاعلة در فارسی حرف آخر خود یعنی <ة> تای مدور را از دست می‌دهند یا بجای آن تای مطول <ت> قرار می‌گیرد. مثل مدارا (از مداراة)، محابا (از محاباة) و غیره. در فرهنگ فارسی به فارسی، شکل متداول فارسی آن مدخل می‌شود و شکل اصیل آن از عربی در بخش ریشه‌شناسی آورده می‌شود.

۱۷) برخی از واژه‌های عربی مختوم به تای مدور (ة) که در فارسی وارد شده‌اند، طبق ویژگی‌های زایشی فارسی به دو صورت تبدیل شده‌اند: در یکی <ة> تبدیل به های غیرملفوظ <ه> شده و در دیگر <ة> تبدیل به تای مطول <ت> گردیده است و هر کدام از این واژه‌های جدید معنای متفاوتی در فارسی پیدا کرده است. برای مثال:

مراجعة: مراجعه (روی آوردن) / مراجعت (برگشتن).

ارادة: اراده (عزم، تصمیم) / ارادت (علاقه).

اقامة: اقامه (برپا داشتن) / اقامت (سکونت کردن).

در مدخل فرهنگ لغت فارسی، هر یک از صورت‌های موجود به مدخل مجزایی اختصاص دارند ولی در هر مورد به مدخل دیگر هم ارجاع داخلی داده می‌شوند و صورت اصلی (عربی) آنها در بخش «ریشه‌شناسی» ذکر می‌شود.

۱۸) برخی دیگر از واژه‌های عربی که به تای مدور <ة> یا به صوت /l/ ختم می‌شوند، در فارسی به علت عدم استعمال تای گرد با تای مطول <ت> نوشته می‌شوند مثل رحمة / رحمت، یا این که تلفظ /l/ ساقط می‌شود و به صورت های غیرملفوظ <ه> نگاشته می‌شوند یعنی در واقع دو نقطه از <ة> حذف می‌شود و /l/ دیگر تلفظ نمی‌شوند مانند تصفیه / تسویه / تسویه. لازم به ذکر است که واژه رحمة در ترکیبات عربی همچنان با تای گرد خوانده و نوشته می‌شود یا /l/ پایانی آن تلفظ نمی‌شود. در فرهنگ فارسی لازم است که صورت فارسی آنها مدخل شوند و صورت‌های اصلی در بخش «ریشه‌شناسی» بیاید.

۱۹) کلماتی که دیکته آنها یکسان هستند ولی تلفظ شان متفاوت‌اند، با توجه به اعراب حرف اول آنها مرتب می‌شوند یعنی براساس /o,e,a/ یا فتحه، کسره و ضمه مثل خَل، خِل، خُل چون در الفبای آوایی یا فونتیک که نماینده صورت لفظی آنهاست صورت دوم به همین ترتیب در ترتیب الفبایی قرار می‌گیرد. این سه کلمه به ترتیب به معنای سرکه، آب غلیظ بینی، کم عقل هستند.

۲۰) در فرهنگ لغت، اگر یک مدخل در چندین مثال ترکیبی تکرار شود، برای صرفه جویی فقط آن را در نخستین مورد می‌نویسند و در موارد تکرار یک خط قوسی (—) به نشانه تکرار آن می‌آورند. اما چون در زبان فارسی کسره، فتحه و ضمه در خواندن و بیان مفهوم یک ترکیب اثر مستقیم دارد، لازم است صورت آوایی آخرین هجای واژه مدخل در ترکیب نوشته شود تا فتحه، کسره یا ضمه پایانی در تلفظ آن نشان داده شود اما اگر واژه مدخل فقط از یک هجا ساخته و کوتاه باشد، تلفظ کامل آن به صورتی که در ترکیب به کار برده می‌شود، بلافاصله در دو خط مورب بعد از آن ترکیب آورده می‌شود مثل «زنگِ اخبار»: — اخبار /zange/

۲۱) ترکیبات اضافی (دارای کسره اضافه) برای یک مدخل، ذیل همان مدخل آورده می‌شود مثل ترکیبات «چشم» در نمونه‌های «— بینا»، «— خروش»، «— پرویزن»، «— فتراک» و امثال آن. اما اگر فک اضافه شود، چون معنای ترکیب دگرگون می‌شود، به عنوان مدخل مستقل آورده می‌شود نظیر «چشمِ بلبلی، از چشمِ بلبل»؛ «چشمِ زاغ، از چشمِ زاغ».

۲۲) اسامی خاص و آن دسته از اعلامی که از دو اسم اول و فامیل ترکیب شده‌اند، به ترتیب حروف الفبای فامیل ثبت می‌شوند و اسم اول آنها پس از ویرگول آورده می‌شود. «هرگاه دو یا چند اسم یکسان باشند، ترتیب آنها در مدخل براساس اسم اول آنها صورت می‌گیرد».

۲۳) سایر اسامی عَلم شامل اسامی اعیاد، روزهای سوگواری و تعطیلات رسمی و نام انجمن‌ها، شرکت‌ها، مکان‌ها و غیره به همان ترتیب الفبایی در جایگاه خاص خود در فرهنگ وارد می‌شوند.

(۲۴) در برخی از فرهنگ‌ها اسامی خاص یا اعلام را در بخش مجزایی در آخر فرهنگ می‌آورند و برای آنها توضیحات بیشتری عرضه می‌دارند که حالت دانشنامه‌ای به خود می‌گیرد. اما اسامی خاص دیگری هم هستند که به‌ناچار لازم است در داخل فرهنگ داده شوند.

اصطلاحات زبان فارسی اگرچه در ذیل مدخل نخستین واژه اصلی خود که ممکن است اسم، صفت فعل یا قید باشد، آورده می‌شوند ولی به صورت مدخل مجزا نیز می‌آید در این صورت حرف اول نخستین واژه آن ملاک قرار می‌گیرد.

(۲۶) کلیه پیشوندها (اعم از صرفی یا اشتقاقی)، علایم اختصاری (مثل ور، کاین، کان) و حروف اضافه، اصوات و نشانه‌های ندا هر کدام به صورت یک مدخل مجزا آورده می‌شوند. علایم اختصاری مذکور؛ «به ترتیب»، «و اگر»، «که این»، «که آن» هستند.

(۲۷) القاب و عناوین مثل دکتر، مهندس، ارباب، جناب، حضرت در فرهنگ‌ها بعد از اسم فامیل و پیش از اسم کوچک قرار داده می‌شوند. ولی چنانچه این القاب جزء اسامی خاص غیر انسان مثلاً محله، کوچه، دهکده، شهر و غیره قرار گیرد، در آغاز مدخل قرار داده می‌شود مثل دهکده سیداحمد، کوچه دکتر معین و غیره. در اروپا شهر سن جورجیو، کلیسای سن پیتربورگ؛ در مورد مسجد شیخ لطف‌الله؛ شیخ لطف‌الله مدخل می‌شود ولی اگر اسم خاص انسان باشد لطف‌ا... مدخل می‌شود.

(۲۸) همه کلمه‌های عربی رایج در فارسی اعم از مصدرها، مصدرهای مزیدفیه، اسم مکان‌ها، اسم زمان‌ها، اسم فاعل‌ها، اسم مفعول‌ها، مصدرهای ثلاثی مجرد و مانند آن باید به ترتیب حروف الفبا در جای خود در فرهنگ فارسی به صورت مدخل وارد شوند و صورت‌های صرفی جمع و مشتقات مختلف آنها در ردیف خودشان ارائه شود.

(۲۹) انواع فرم‌های اصلی فعل اعم از ریشه، بن مضارع، بن ماضی، صیغه امر نه تنها در ذیل مصدر فعل داده می‌شود بلکه هر کدام در مدخل مجزایی ارائه

شده و به مصدر اصلی ارجاع داخلی داده می‌شود. وانگهی انواع صورت‌های صرفی خاص آنها نیز در مدخل اصلی معرفی می‌شوند.

(۳۰) برخی از وجوه فعل مثل اسم مصدر و مصدر مرخم در زبان فارسی کاربرد زیاد دارند. اولی مثل روش، رفتار، کردار، ناله، و دومی مثل بازگشت، برداشت، گذشت، پرداخت، (در مصدر مرکب شبیه گشت و گذار، بگو مگو، جست‌وجو، رفت و آمد) و به این ترتیب، هر کدام باید در مدخل مجزایی ارائه شوند.

(۳۱) کلمات مرکب در زبان فارسی به تعداد بسیار زیادی ساخته و به کار برده می‌شوند و یکی از ارکان اصلی را در فرهنگ لغات تشکیل می‌دهند. این ترکیبات ممکن است از دو واژه فارسی، یک واژه فارسی و یک واژه عربی، یک واژه فارسی و یک واژه اروپایی و گاهی دو واژه عربی ساخته می‌شوند. مانند صاحب‌نظر، زیادت‌طلب، یونیزه کردن، کارخانه، طلب‌کار، زرنگار. فرهنگ‌نویس باید همه آنها را از منابع مختلف جمع‌آوری کند و در جای خود (از نظر الفبایی) در فرهنگ بگنجاند.

(۳۲) بسیاری از واژه‌های اختصاری و مرخم بناچار در شعر و در سبک‌های ادبی لزوماً به کار برده می‌شوند. این نوع واژه‌ها نیز باید هر کدام در مدخل خاص خود به ترتیب الفبا آورده شوند، از قبیل کلمات مرخم مثل تندرو، دست‌بافت، کلمات اختصاری، یونسکو، ناجا، نهاجا و در ضمن صورت کامل آنها نیز باید در توضیح ارائه شود.

(۳۳) اصطلاحات ادبی و شعر مثل تشبیه، مجاز، بهاریه، خزانیه، صیفیه، شتاییه، ساقی‌نامه، قسم‌نامه، قوافی «را» یا رائیه، قوافی «نون» یعنی نونیه در فرهنگ لغات به عنوان مدخل‌های مجزا آورده می‌شوند.

(۳۴) واژه‌های تخصصی زبان‌شناسی، دستور زبان و مربوط به زمینه‌های مختلف مطالعات زبان، آموزش زبان، اصطلاحات فنی در مورد فنون ترجمه، روش‌های تدریس زبان و غیره باید در فرهنگ لغات گنجانده شوند.

(۳۵) سخن‌گویان زبان فارسی، به قیاس از زبان فارسی، مشتقاتی از واژه‌های

عربی تولید می‌کنند. یکی از این نوع مشتقات رایج و فراوان به قول استاد سعید نفیسی درست کردن «معین فعل» است که احتمالاً منظور ایشان به اصطلاح دستور زبان توصیفی «قید حالت» است مثل شاعرانه، عاشقانه، حکیمانه، به قیاس از واژه‌های فارسی مثل شاهانه، مردانه، کودکانه. این گونه واژه‌ها که در فارسی در اصل صفت هستند می‌توانند نقش «قید حالت» را نیز به خود بگیرند مثل ترانه‌های کودکانه (صفت)، یا او کودکانه رفتار می‌کند (قید).

(۳۶) فرهنگ عمومی و نسبتاً جامع باید شامل نام‌های مربوط به سوابق تاریخی، افسانه‌های کهن و جغرافیای قدیمی نیز باشد و نام‌هایی که برای مردم باسواد لازم است از شعرای بزرگ و ادیبان طراز اول و دانشمندان و عالمان مشهور کشور خودی یا جهان را دربرگیرد. البته در این موارد باید محدودیت‌ها و گزینش‌هایی قایل شد و نمی‌توان فرهنگ را مملو از این نام‌های خاص کرد.

(۳۷) در مورد جغرافیای خارج از ایران، لازم است اسامی کلیه کشورها آورده شود و نام پایتخت‌ها، کوه‌های بزرگ، رودخانه‌ها و قاره‌های پنج‌گانه و اقیانوس‌های دنیا هر کدام به صورت مدخل آورده شود.

(۳۸) رجال علم و هنر و قهرمانان ملی و ورزشکاران بین‌المللی، رهبران انقلابی، حافظان قرآن، و قاریان برجسته دنیا، آهنگ‌سازان مشهور، مخترعین و مکتشفان بزرگ کشورها باید به عنوان اعلام در فرهنگ جای داشته باشند.

(۳۹) آن دسته از ترکیبات عربی که در فارسی گفتاری کاربرد زیاد دارند باید در فرهنگ گنجانده شوند مانند ماشاءالله، کما فی السابق، کأن لم یکن و نیز ترکیباتی که در نوشتار و مطالب مکتوب نیز زیاد مصرف می‌شوند نظیر حافظه الصّحّه، دارالسلام، واجب الوجود، بیت‌المال، حق‌الیقین و مانند آن، در ردیف الفبا در فرهنگ ارائه می‌شوند و معنی تحت‌اللفظی و اصطلاحی هر ترکیب در فارسی داده می‌شود.

(۴۰) کلمه مرکب آن است که از دو یا سه کلمه ساده و مستقل درست می‌شود مثلاً از یک اسم و یک صفت، از دو اسم، از اسم و فعل و غیره شبیه سیاه‌دل، سنگ‌فرش، آب‌پاش، قطره‌چکان، دوربین، ترکیبات سه جزیی نیز مانند

آب‌زیرکاه، ندانم‌کاری. هر یک از این ترکیبات در مدخل خاص خود در فرهنگ آورده می‌شوند.

(۴۱) کلمه‌هایی که دارای دو یا چندین معنی هستند باید در مدخل‌های پی‌درپی با ذکر شماره ثبت شوند مثل؛ ۱- آب‌گیر (به معنای حوض بزرگ)، ۲- آب‌گیر (کسی که در حمام آب می‌آورد)، ۳- آب‌گیر (معنی زمین پست جایی که در آن آب جمع می‌شود و به صورت صفت هم به کار می‌رود مثل «زمین آب‌گیر»). مثال دیگر مثل مینا که هم اسم گل است، هم به معنای شیشه و هم نام پرندۀ آوازخوان و نیز روکش دندان.

(۴۲) گاهی به واژه‌هایی برخورد می‌کنیم که دارای دو - سه قسم کلام هستند مانند «ریخت» که هم اسم است، هم فعل. در حالت اول به معنای قیافه و در حالت دوم فعل از مصدر ریختن است. که در این معنا باید در مدخل دیگری آورده شود. همچنین، واژه شوخ که اگر اسم باشد به معنای چرک بدن و اگر صفت باشد به معنای خوش‌روی و شیرین زبان است.

(۴۳) در مورد واژه‌های خارجی که در زبان فارسی به کار برده می‌شوند، لازم است بلافاصله بعد از مدخل با نشانه اختصاری نام زبانی را که متعلق به آن هستند، بیاوریم. تعدادی از این نشانه‌های اختصاری را در زیر می‌آوریم.

آرا. = آرامی؛ انگل. = انگلیسی؛ ع. = عربی؛ آلم. = آلمانی؛ ایتا. = ایتالیایی؛ عبر. = عبری؛ ار. = ارمنی؛ تر. = ترکی؛ فر. = فرانسوی؛ اسپا. = اسپانیایی؛ روس. = روسی؛ لا. = لاتینی؛ اوست. = اوستایی؛ سر. = سریانی؛ مغ. = مغولی؛ افغ. = افغانی؛ سغ. = سغدی؛ هند. = هندی؛ سنس. = سنسکریت؛ یو. = یونانی.

در این صورت کاربران فوراً می‌توانند به واژه‌های خارجی مستعمل در فارسی و کشور مبدأ آنها پی ببرند.

(۴۵) نشانه‌های اختصاری هم که غیرفارسی هستند مثل سی. آی. ا.، کا. گ. ب.، پی. ال. او، اوکس و غیره که در فرهنگ آورده می‌شوند باید صورت واژه‌های کامل فرنگی و شکل خارجی اختصاری آنها نیز در مدخل داده شود مثل

سی.دی (CD) که مخفف Compact Disk به زبان انگلیسی به معنای لوح فشرده است.

(۴۶) اصطلاحات و عبارات کلیشه‌ای خارجی غیرعربی مانند فرس ماژور، مرسی که در زبان فارسی به کار می‌روند باید در فرهنگ مدخل شده و صورت خارجی با نام زبان مبدأ آنها در فرهنگ ذکر و معادل فارسی آن برای کاربران آورده شود تا حتی المقدور شکل فارسی آن را به کار گیرند، مثلاً برای اورژانس (Urgence) در فارسی، «فوریت» به کار برده می‌شود، برای سرویس (Service) واژه «خدمات» وضع شده است.

(۴۷) هر یک از انواع ضمائر شخصی، مشترک، ملکی، متصل (پسوندی) و منفصل باید به تنهایی و نیز ذیل عنوان «ضمایر» مدخل شوند.

(۴۸) انواع فعل‌های ناقص، کمکی و همکردی باید به تنهایی مدخل قرار گیرند و انواع صورت‌های صرفی و شکل‌های قدیمی و معیار آنها شرح داده شود.

(۴۹) اسم‌ها، صفت‌ها، قیده‌ها و فعل‌ها ممکن است به کمک پیشوندها و پسوندها صورت‌های اشتقاق زیادی داشته باشند که ذیل سرواژه یا مدخل اصلی آنها آورده شود ولی هر کدام از صورت‌های اشتقاقی نیز به طور مستقل مدخل قرار می‌گیرند و در صورت لزوم به فرم پایه خود ارجاع داده می‌شوند.

(۵۰) واژه مدخل یا سرواژه باید با حروف درشت‌تر یا سیاه چاپ شود که از بقیه واژه‌ها به طور آشکار متمایز گردد و در صورت امکان کمی داخل حاشیه و جلوتر از سطور دیگر چاپ شود تا به وضوح دیده و پیگیری شود.

(۵۱) واژه‌های چندمعنا (Polysemy) که شکل املائی و تلفظ یکسان دارند (و احیاناً از ماهیت دستوری متفاوتی برخوردارند) باید به ترتیب در مدخل‌های متفاوت ولی متوالی و زیر هم آورده شوند و شماره ردیف برای آنها مشخص شود مانند: ۱- باز = پرنده، ۲- باز = ماده قلیایی و خنثی کننده اسید، ۳- باز = در مقابل بسته، ۴- باز = پسوند مخفف بازی کننده مثل «کفترباز»، «قمارباز»، «چترباز» و غیره، ۵- باز = پیشوند به معنای دوباره یا به جانب مکان قبلی.

(۵۲) اسامی خاص زبان‌های مختلف که در فارسی به کار برده می‌شوند باید

مدخل شوند و نام زبان مبدأ آنها ذکر شود، مثل سولماز (نام دختر و ترکی)، ثمین (نام دختر و از زبان عربی است) و نظایر آنها.

معیارهای مربوط به ویژگی‌های تلفظ مدخل و زیر مدخل و نمایش آوایی آنها در فرهنگ

(۱) بهتر است برای نشان دادن تلفظ لغات حتی المقدور از نشانه‌های آوایی بین‌المللی استفاده کرد. اما لازم به یادآوری است که باید گونه‌ای از آن را با تجدیدنظر لازم به صورتی انتخاب و قرارداد نمود که برای کاربران زبان فارسی آسان‌تر و برای زبان فارسی و واژگان آن کاربردی‌تر باشد. تابلوی اصوات آوایی در پشت جلد هر فرهنگ برای کاربران با ذکر مثال‌های بسیار شفاف چاپ و معرفی می‌شود.

(۲) حتی المقدور از آوردن هرگونه توضیحات تلفظی (به فتح حرف اول و سکون حرف دوم) یا هم قافیه با واژه‌های دیگر پرهیز شود زیرا اعراب نیز در بسیاری موارد کارایی دقیق ندارد و برای خارجانی که می‌خواهند از فرهنگ لغت موردنظر استفاده کنند به خوبی تمیزدهنده نیست، مثلاً واژه‌های دور/dur/ و dowr/ یا تو/to/ و تو/tu/ به معنای داخل را نمی‌توان با اعراب نشان داد. نیز کلماتی مثل «خواهش»، «بالاخره» و «مصطفی» حتماً باید با حروف آوایی (Phonetic Alphabet) نشان داده شوند تا تلفظشان به خوبی دریافت و استنباط شود. در برخی فرهنگ‌ها تلفظ «خواهش» را (خواهش) و تلفظ «بالاخره» را (بل‌اخره) نوشته‌اند که این امر بدآموزی خاص صورت املائی این کلمات را بدنبال خواهد داشت.

(۳) بر روی صورت تلفظ کلیه مدخل‌هایی که بیش از یک هجا دارند، لازم است که نشانه تکیه (Stress) قرار داده شود که هم کاربران ایرانی از گویش‌ها و لهجه‌های مختلف آگاهی یابند و هم زبان‌آموزان خارجی به تلفظ صحیح واژه‌های فارسی دسترسی پیدا کنند و تلفظ صحیح واژه‌ها را یاد بگیرند، که این امر یکی از مشکلات مهم زبان‌آموزان خارجی را مرتفع می‌کند. همچنین،

ایرانیانی که زبان دوم آنها فارسی است، می‌توانند صورت لفظی درست فارسی را از فرهنگ لغت بیاموزند و گفتار فارسی خود را به شکل معیارگونه ارتقا بخشند.

(۴) شکل تلفظی واژه‌ها با حروف آوایی (Phonetic Alphabet) به خصوص برای واژه‌های خارجی در زبان فارسی و نیز عبارات عربی می‌تواند بسیار سودمند و آموزنده باشد. مثلاً اگر کسی در عبارت عربی *أَلَا هُمْ فَلَا هُمْ*، هجای */fal/* را به صورت */fel/* بیان دارد، اشتباه زیادی در مفهوم آن ایجاد می‌کند. یا در واژه مستضعف اگر بجای */ʔaf/* هجای */ʔef/* را تلفظ کند، معنای کاملاً معکوسی می‌دهد.

(۵) صورت لفظی صرف بی‌قاعده تمام اسم‌ها، صفت‌ها، فعل‌ها و قیده‌ها و انواع ترکیبات این قسم‌های کلام که دارای بُن یکسانی هستند باید در فرهنگ لغت آورده شود، بخصوص آنهایی که سرواژه یا مدخل قرار می‌گیرند یا به صورت مدخل داخلی رخ می‌دهند.

(۶) کلیه علائم آوایی (Phonetic Symbols) که برای نشان دادن تلفظ واژه‌ها در فرهنگ به کار می‌روند، باید به صورت طبقه‌بندی شده برای مصوت‌ها، صامت، تکیه و هجابندی و غیره در پشت جلد و پیش از هر چیز برای کاربران فرهنگ مهیا شود.

(۷) کلیه ترکیبات، اصطلاحات و عبارت‌های هر مدخل که دارای بخش‌های یکسانی هستند، باید مجهز به نشانه تکیه باشند و با صورت لفظی مخفف شده نشان داده شوند، یعنی تلفظ موارد یکسان و تکراری آنها بیش از یک بار داده نشود.

(۸) برای ارائه تلفظ، بهتر است از شیوه کلی و همگانی که در فرهنگ‌های معتبر استفاده می‌شود، برای فرهنگ عمومی فارسی به فارسی نیز استفاده شود تا از این جهت فرهنگ فارسی به سطح اعتبار جهانی و همگانی برسد. معمولاً در فرهنگ‌های معتبر بلافاصله بعد از مدخل صورت تلفظ واژه با حروف آوایی بین دو خط مورب / یا دو قلاب [] آورده می‌شود و علامت جداکننده هجا یا

تقطیع هجایی که معمولاً به صورت نقطه (.) است بین بخش‌های واژه قرار داده می‌شود و نشانه تکیه دقیقاً بلافاصله پیش از هجای تکیه بر نوشته می‌شود. (۹) کوتاه شدگی یا ترخیم (Truncation). گونه‌های تلفظی در هر جای ممکن که دارای قسمت‌های مشابه یا یکسان هستند باید کوتاه و مختصر شوند و در جایی که یک یا چند هجا تغییر می‌کند، فقط همان هجاها به صورت تلفظ نشان داده می‌شوند. خط تیره بعد از قسمت کوتاه شده، آن را به صورت آغاز کلمه نشان می‌دهد و خط تیره پیش از آن، آن قسمت را به عنوان هجا یا هجاهای پایان کلمه قلمداد می‌کند مثل: خرد / xerad / ، خردمند / mand /-----، خردمندانه / âne /-----.

(۱۰) تلفظ کوتاه شده یا مرخم برای سایر ترکیبات، اصطلاحات و اشتقاق‌های یک مدخل هم که دارای بخش‌های یکسانی هستند نیز به کار می‌رود. اما اگر در هر ترکیب یا اشتقاق تغییر مکان تکیه وجود داشته باشد باید صورت کامل تلفظ آن ثبت شود.

(۱۱) در ارائه شکل تلفظی واژه‌ها، یک نظام الفبایی آوایی باید برای فرهنگ برگزیده شود که اولاً از نظر کاربردی از بیشترین علایم بین‌المللی و مانوس به ذهن جامعه تحصیل کرده ایرانی و خارجی در آن استفاده شده باشد و ثانیاً از نظر شمول بتواند از عهده نشان دادن صورت تلفظی کلیه واژه‌های معاصر فارسی و لغات مهجور و تاریخی برآید و بالاخره صورت لفظی کلیه واژه‌های خارجی رایج در زبان فارسی را نشان دهد. گاهی ممکن است تعداد علایم آوایی به دو برابر اصوات زبان فارسی معاصر برسد تا تمامی نیازهای تلفظی فرهنگ را برآورده کند.

(۱۲) اگر واژه‌ای به دو صورت تلفظ شود ابتدا باید تلفظ متداول امروزی آن و بعداً تلفظ دیگر با ذکر علت (از هرگونه یا هر علتی که باشد، مثل لهجه‌ای، تاریخی، جغرافیایی و غیره) آورده شود و در صورت لزوم اصول ترخیم نیز در مورد آن رعایت شود مثل: نهادن (Nahâdan)، (Ne -----).

(۱۳) در واژه‌هایی که از زبان عربی یا هر زبان دیگر وارد فارسی شده و تلفظ

آنها مفرس است و به این صورت در فارسی رواج دارند، ملاک، همین تلفظ فارسی است. پس، تلفظ فارسی آنها ارائه می‌شود و چنان که صورت اصیل آن به وسیله در صدی از ایرانیان به کار رود، شکل لفظی اصلی آن نیز آورده شود. در غیر این صورت، لزومی به دادن تلفظ اصلی نیست مثل کلمات عربی زونبور و صوندوق عربی (/Sûndûg, Zûnbûr/) که تلفظ فارسی آنها صندوق (/Sandûg/) و زنبور (/Zanbûr/) می‌باشد.

(۱۴) مصدرهای باب مفاعلة /Mufâalat/ عربی در فارسی به صورت /Mofâele/ تلفظ می‌شوند شبیه معالجه، مکاتبه، معارفه. در فارسی بهتر است از تلفظ اصلی آنها ذکر به میان نیاید و تنها شکل لفظی مفرس آنها داده شود. همین امر برای بند (۱۳) هم به صلاح‌تر است چون صورت لفظی عربی آنها دیگر ربطی به کاربران فارسی ندارد.

(۱۵) در فارسی امروز، صوت معادل <ع>، /' /، که در عربی مخرج صوتی دارد، نداریم و کلیه کلمات عربی وارد شده در فارسی که دارای صوت <ع> هستند در فارسی به صورت همزه /?/ بیان می‌شوند و در ثبت تلفظ آنها باید صورت فارسی شده آن را با حروف آوایی نشان داد مثلاً «معمار» را نباید به صورت /memâr / آوانویسی کرد بلکه تلفظ فارسی آن /me?mâr/ است.

(۱۶) در فارسی امروز برای سه حرف <س>، <ص> و <ث> فقط یک صوت معادل یعنی /s/ داریم، در صورتی که در زبان عربی هر یک از این سه حرف نماینده یک صوت متمایز است که به ترتیب عبارتند از /s/، /θ/ و /θ/. پس، در ثبت آوایی کلماتی که دارای حروف <ص>، <ث> و <س> هستند باید از آوای /s/ استفاده کرد چون تلفظ فارسی هر سه نوع آنها در فارسی به یک صورت است.

(۱۷) برای چهار حرف (ز)، (ذ)، (ض) و (ظ) در زبان فارسی فقط یک نمود صوتی یعنی /z/ داریم. در صورتی که در عربی هر یک از آنها دارای یک صوت متمایز است. بنابراین، در آوانویسی مدخل‌هایی که حاوی یکی از این اصوات هستند باید نمود آنها را با صوت /z/ آوانویسی کنیم.

(۱۸) دو حرف <ه> و <ح> نیز در فارسی تنها با یک صوت /h/ تلفظ می‌شوند ولی در عربی دو صوت متمایز برای آنها وجود دارد. پس، کلمات عربی که در فارسی رایج شده‌اند حرف <ح> آنها نیز به صورت <ه> فارسی یعنی /h/ تلفظ می‌شود که در آوانویسی باید آن را رعایت کنیم.

(۱۹) برخی حروف که در الفبای فارسی دارای یک شکل (البته با سه گونه جدا، پیوسته، آغازی، میانی و پایانی) هستند در تلفظ نمود چند صوت متفاوت می‌شوند، گاهی نمود یک صامت هستند، گاهی نمود یک مصورت و غیره که در ثبت فونتیکی آنها، فقط باید به صورت تلفظی آنها دقت داشت و همان صوت تلفظشان در کلمه مورد نظر را ثبت کرد. مثلاً <ا> در فارسی ممکن است نشانه همزه = / ʔ / یا آ = / â / باشد. حرف (ی) ممکن است نمود صامت (ی) = / y / یا مصوت <ی>، یعنی / i / باشد مثلاً در ثبت کلمه «یکی» ما دو صورت <ی> را / yeki / ملاحظه می‌کنیم. (ی) در کلمات «مصطفی» و نظایر آن نمود صوت / ʔ / = / â / می‌باشد و در واژه عربی «فی‌المثل» تلفظی ندارد و نباید ثبت شود.

(۲۰) در فارسی قدیم، صامت مرکبی به صورت / xw / = <خو> وجود داشت که به مرور زمان به یک صامت ساده یعنی / x / = <خ> تبدیل شده لکن چون از قدیم‌الایام در خط فارسی صورت تلفظی آن را می‌نوشتند، شکل خطی آن در چندین کلمه هنوز ماندگار شده است، مثل کلمات خویش، خواهر، خوان (سفره)، استخوان، خواجه، خوید (گندم نارس)، خواندن، خواب، خوار (ذلیل)، خوار (ریشه خوردن در علف خوار)، خواست. در ثبت آوایی این کلمات، فرهنگ‌نویس باید صورت لفظی آن را رعایت کند.

(۲۱) مصوت‌ها یا همخوان‌های کوتاه فارسی که به صورت / a , e , o / تلفظ می‌شوند در خط فارسی نمود حرفی ندارند مگر در مورد کسره که در پایان بعضی کلمات به صورت «های غیرملفوظ» <ه> نشان داده می‌شود که آن <ه> نیز خود بازمانده تایی مدور عربی <ة> است یا این که کلمات فارسی میانه که به / ak / ختم می‌شدند، <ک> به مرور زمان از پایان آنها افتاده و / a / به

/e/ تبدیل شده و با یای غیرملفوظ نوشته‌اند. اکنون در آوانویسی این گونه کلمات نباید با صوت /h/ ظاهر شود، چون تلفظی ندارد.

(۲۲) حرف <و> در خط فارسی در محیط‌های صوتی مختلف (کلمات گوناگون) تلفظ‌های مختلفی به خود می‌گیرد مثلاً در واژه‌های «تو» و «دو» به صورت /o/ تلفظ می‌شود، اما در واژه‌های «پول» و «زور» به صورت /u/ بیان می‌شود. در واژه‌های «وزیر»، «ولگرد»، «دیوار» یک صامت /v/ است، در صورتی که در واژه‌های «دُوری»، «جُو» و «مؤمن» یک مصوت دوگانه /ow/ است. بنابراین، این گونه تلفظ‌ها باید به خوبی در واژه‌ها تشخیص داده و ثبت شوند و کاربرد حروف آوایی بین‌المللی در این نوع موارد خاص بیشتر از پیش ضرورت پیدا می‌کند. بدون شک در کار فرهنگ‌نویسی وجود یک مشاور آواشناسی ضرورت دارد که این گونه موارد را کنترل و ویراستاری کند.

(۲۳) در فارسی قدیم یک مصوت دوگانه با تلفظ /ay/ وجود داشته است که امروزه به صورت /ey/ تلفظ می‌شود. مثلاً واژه «پیدا» قبلاً /paydâ/ تلفظ می‌شده اما امروزه به شکل /peydâ/ بیان می‌شود. پس، در کنار مدخل، تلفظ امروزی آن باید ثبت و در صورت لزوم به شکل قدیمی آن در بخش ریشه‌شناسی اشاره شود. این شیوه، در مورد لغات عربی هم باید به کار گرفته شود.

(۲۴) بسیاری از کلمه‌های مختوم به های غیرملفوظ <ه>، در گفتار قدیمی فارسی /a/ تلفظ می‌شدند و هنوز هم در برخی قرا و ولایات ایران و برخی دانش‌آموختگان حوزوی که تحت تأثیر تلفظ عربی هستند، به همان صورت /a/ تلفظ می‌شود. اما در گفتار متداول و معیار فارسی و مدارس و دانشگاه‌ها فرم /e/ برای آنها متداول شده است و در فرهنگ لغات نیز باید /e/ را در این موارد رعایت کرد. این مسأله در مورد عدد ۱۰ (ده) = /dah/ و اعداد از یازده تا ۱۹ که به آن ختم می‌شوند و تعدادی دیگر واژه‌های فارسی که به h ختم می‌شوند، صدق نمی‌کند.

(۲۵) در مورد حاصل مصدری که به پسوند <گی> ختم می‌شود، همین

صورت امروزی /e/ به جای شکل لفظی قدیمی آن یعنی /a/ باید در آوانویسی و صورت قدیمی آن فقط در ریشه‌شناسی ذکر شود تا کم کم به طور کلی فراموش گردد مثل «دایگی» /dâyeɡi/ «خاصگی» /xâsseɡi/.

۲۶) فرهنگ معین معادل لفظی مصوت دوگانه (oi) فرانسه را که در واژه‌ها یا اعلام آمده، به صورت /oâ/ آوانویسی کرده است.

۲۷) در کلمات فرانسه و آلمانی حروف <u> و <ü> که صدای مخصوصی دارند نزدیک‌ترین معادل فارسی آنها صوت /u/ در نظر گرفته شده و تلفظ این کلمات به وسیله فارسی زبان‌ها به همین صورت انجام می‌گیرد مثلاً صورت آوانویسی اورانیوم به شکل (Urânyom) یا (ure -----) ثبت شده است. البته در این نوع موارد فرهنگ‌نویس باید با افراد آواشناس مشورت کرده و تصمیم درست را اتخاذ کند.

۲۸) صوت فرانسه که در خط این زبان با حروف <eu> نوشته می‌شود در فارسی با صوت /o/ تلفظ و آوانویسی می‌شود شبیه Eubé فرانسوی که در فارسی به صورت /obe/ تلفظ و آوانویسی می‌شود یا Eugéen که در فارسی به /ozen/ = (اوزن) آوانویسی و تلفظ می‌شود.

۲۹) کلمات اروپایی که در آغاز دارای خوشه همخوانی (Consonantal Cluster) هستند اگر در زبان فارسی وارد شوند، چون در این زبان خوشه آغازی (Initial Cluster) در ساخت واژه‌ها وجود ندارد، به سه صورت تغییر می‌کنند تا به قالب ساخت هجا یا واژه فارسی درآیند:

الف - یک مصوت کوتاه /e/ به آغاز کلمه اضافه می‌شود تا آن خوشه بشکند و در آغاز آن یک هجای دیگر تشکیل شود. مثل واژه Spaghetti که خوشه /spâ/ در آغاز آن در فارسی به صورت دوهجا /es.pâ/ تبدیل می‌شود.

ب - در برخی از کلمات خارجی که در فارسی رایج شده و دارای خوشه آغازی هستند، برای فارسی زبانان راحت‌تر است که یک مصوت /e/ بعد از نخستین صامت آن کلمه اضافه کنند تا خوشه آن را به قامت ساخت هجای فارسی برش زده و به روانی تلفظ کنند، مثل واژه class که به صورت /ke.lâs/ تبدیل می‌شود.

ج - اگر هسته هجای واژه‌ای که با خوشه آغازی شروع می‌شود یکی از مصوت‌های *o*، *u* یا *ɒ* باشد، مصوتی که در فارسی برای شکست آن خوشه خود به خود به کار برده می‌شود، از نوع مصوت */o/* خواهد بود و با هسته هجا نوعی هماهنگی واکه‌ای (vowel harmony) پیدا می‌کند، مثل *bronze* که در فارسی به صورت */boronz/* تلفظ می‌شود.

۳۰) بسیاری از واژه‌های عربی که در اصل با همزه مکسوره نوشته می‌شوند در فارسی (و گاه در عربی) همزه مزبور به صورت <ی> مکسوره تلفظ و ضبط می‌شود. در این راه برد ریشه لغت عربی چندان دخالت ندارد، مثلاً ریشه لغت ممکن است صورت <ی> داشته باشد و در شکل صرفی یا اشتقاقی آن تلفظ همزه مرسوم شود و بالعکس مثل کلمه «بری» */bariy/* ولی مشتقات آن با همزه بیان می‌شود مثل «برائت» و «تبرئه»، که در فارسی هم با همزه و در آوانویسی با */?* رعایت شود.

کلمه رأس در عربی که جمع آن رؤوس می‌باشد با همزه نوشته و تلفظ می‌شود. صفت مشبیه آن بر وزن فعیل، که رئیس تلفظ می‌کنند و می‌نویسند. اما اخیراً افرادی برخلاف ثرم زبان فارسی و نیز اصالت عربی آن، واژه رئیس را */reyis/* تلفظ می‌کنند و می‌نویسند، که ثرم واژه‌سازی و سهولت تلفظ را برای فارسی‌زبانان از نظر دور می‌دارند. این افراد طرفداران افراطی کاربرد <ی> به جای (همزه) هستند که حتی در موارد غیرضروری هم واژه‌های فارسی یا مفرس را از ثرم خارج می‌کنند و شکل تکلفی به آنها می‌دهند. واژه «جزء» که جمع آن «اجزاء» می‌شود صفت نسبی آن در فارسی «جزئی» می‌شود اما باز هم افراطیون طرفدار «ی» آن را جزیی می‌نویسند و می‌خوانند که این چنین تغییر به هیچ روی لازم و جایز نیست.

فرهنگ‌نویس تعهد دارد که این گونه واژه‌ها را با صورت املائی و لفظی درست و دقیق در فرهنگ وارد کند و آموزش دهد و از برخی تغییرات افراطی جلوگیری به عمل آورد. این کار تنها با توضیح دادن صورت‌های ترکیبی کلمات میسر می‌باشد.

مثال دیگر صورت جمع کلمه مسأله یعنی «مسائل» است که گرایش افراطی آن را به مسایل تبدیل کرده است. از این نوع مثال‌ها در زبان فارسی زیاد است. (۳۱) عبارت‌ها یا کلمات مرکب که ترکیبات گوناگون یک مدخل را نشان می‌دهند، ممکن است واژه مدخل چندین بار در آنها به طور متوالی تکرار شود. بنابراین، نوشتن تلفظ مکرر لازم نیست و بجای مدخل در موارد تکرار از خط کشیده (—) استفاده می‌شود مثل واژه یا مدخل «حیله» /hile/ که در صورت‌های ترکیبی، آن را به صورت زیر آوانویسی می‌کنند: حیله‌باز h ----- bâz / ----- bâz، حیله‌کار / ----- kâr / یا / ----- gar / h ----- که برای جلوگیری از تکرار با خط کشیده یا حرف اول آن را می‌نویسد.

(۳۲) باز هم یادآوری می‌شود که برخی دیگر از لغات عربی که با همزه مکسوره هستند در فارسی (و بعضاً در عربی نیز) همزه مزبور را به صورت <ی> مکسوره تلفظ می‌کنند و می‌نویسند مثل حوائج / حوایج، حائل / حایل، دوائر / دوایر. فرهنگ‌نویس باید علت این تبدیل را دقیقاً بررسی کند و چنانچه دلیل موجهی برای این کار هست یا نیست مشخص و راه درست را در معرفی آنها اتخاذ کند.

(۳۳) در مناطق مختلف ایران معادل صوتی دو حرف <غ> و <ق> را به گونه‌های مختلف ادا می‌کنند ولی فرهنگ‌نویس باید قبل از هر چیز معادل لفظی این حروف را در زبان فارسی معیار مورد توجه قرار دهد و ببیند کدام صوت به وسیله اکثر سخن‌گویان تحصیل کرده که شکل استاندارد فارسی را به کار می‌برند، تلفظ می‌شود و آن را به عنوان تلفظ اصلی انتخاب کند، اما در صورت نیاز می‌تواند گونه‌های خاص آن را که مربوط به لهجه‌های گوناگون نیز می‌شود یا از زبان‌های خارجی در فارسی مرسوم گردیده است، یادآوری نماید.

(۳۴) در برخی از لغات عربی دخیل در فارسی، صامت پایانی مشدد است یعنی به صورت مضاعف تلفظ می‌شود ولی در فارسی به صورت صامت مجرد و غیرمشدد است و فقط در صورتی مشدد می‌شود که کلمه‌ای به آخر آن

اضافه شود یعنی در ترکیب با واژه دیگر آن صامت مضاعف می‌گردد. این امر به دلیل قرار گرفتن کسره اضافه یا بهتر بگوییم صوت /e/ به دنبال آن است که هجای جدیدی را بین آن دو کلمه ایجاد می‌کند و در آغاز آن هجا صامت مضاعف شده جدید قرار می‌گیرد. برای پی بردن به این مکانیسم به مثال‌های زیر توجه کنید.

حَقّ (haqq در عربی)، (حق (hag در فارسی)، حَقّ کسی (haqqe kasi در فارسی) ولی آن تفاوت و این ترکیب در زبان فارسی باید از نظر آوانویسی لفظی مراعات شود.

(۳۵) کلماتی که در وسط دارای تشدید هستند خواه از ریشه فارسی باشند یا عربی، صامت مشدد باید در آوانویسی به صورت دو صوت تکراری ثبت شود مثل اَرّه (?arre)، برّه (barre).

(۳۶) برخی از واژه‌های فارسی که در لهجه‌های این زبان به کار برده می‌شوند به طور غیراستاندارد دچار ابدال‌های خاصی شده و صوت مشدّدی در آنها به وجود می‌آید و در تلفظ به صورت مضاعف ادا می‌شود. این تشدید به دو علت به وجود می‌آید، یکی در اثر همگون شدن (assimilation) یک صامت به صامت پیشین خود که بخصوص از نظر چگونگی تولیدی (manner of articulation) با آن همگون می‌شود و دیگری در اثر نحوه بیان لهجه‌ای که برخی صامت‌ها را بخصوص بعد از هسته‌های هجای طولانی مشدد می‌کنند ولی فعلاً ما در این گفتار دلیل آواشناسی دقیقی برای نوع دوم نداریم تا در تحقیقی عمیق‌تر آن را بدست آوریم. مثال‌هایی برای گونه اول عبارتند از: پسته/پَسّه (peste → pesse) که در آن صوت انسدادی /t/ و خصوصیت سایشی /s/ یعنی صوت ماقبل را به خود گرفته و با آن همگونی کیفی پیدا می‌کند. در همین راستا، هسته به هَسّه، خسته به خَسّه و بسته به بَسّه تبدیل می‌شود. برای نمونه دوم مثلاً حوله به حوَلّه و عادی به عاَدی تبدیل می‌شود. این نوع ابدال در لهجه اصفهانی بیشتر مشاهده می‌شود. در فرهنگ این گونه تغییرات را نباید ذکر کرد و حتی به گونه لهجه‌ای آنها نباید اشاره نمود تا به

مرور زمان فراموش شوند یا با گونه استاندارد یکنواخت (levelized) شوند. (۳۷) در زبان فارسی واژه‌هایی که به صورت عادی تلفظ می‌شوند، دارای تکیه قابل پیش‌بینی بر روی یکی از هجاهای خود می‌باشند، ولی چنانچه با نوعی تأکید و احساس و عاطفه بیان شوند ممکن است جای تکیه در واژه از هجایی به هجای دیگر منتقل شود. مثلاً در جمله «من امروز یک جارو خریدم!» /jâru/ روی هجای آخر تکیه می‌گیرد ولی اگر شخصی (مثل آقای کاووسی) با تعجب سؤال کند؟ «jâru» جای تکیه عوض می‌شود که غالباً موقتی است. پس، در فرهنگ تکیه عادی و واقعی کلمات باید ثبت شود و کاری به انواع دیگر تکیه‌های موقتی نباید داشت.

(۳۸) با توجه به رسم الخط فارسی و برگردان آن به حروف فونتیک، چون بیشتر تکیه‌های فارسی روی آخرین هجای کلمات بخصوص اسم‌ها قرار می‌گیرد، توصیه می‌شود که نشانه تکیه بعد از هر هجا گذاشته شود تا در موقع نگریستن به تلفظ کلمات نشانه تکیه به راحتی باز شناخته و رعایت شود، به ویژه برای غیر فارسی زبانان.

(۳۹) در زبان فارسی تکیه ثانوی یا ثالث به آن حدی که در زبان انگلیسی متمایز می‌باشد، قابل تشخیص و تمیز دادنی نیست و لزومی ندارد که در فرهنگ لغات به آنها توجه یا ثبت کرد، مگر این که متخصصان این فن دلایل دیگری بر رد این ادعا داشته باشند.

(۴۰) تقسیم هجاهای فارسی در کلمات نسبت به بسیاری از زبان‌های دیگر آسان‌تر است با وجود این، تقسیم‌بندی هجای مدخل‌های فارسی برای کاربران (بخصوص با افزایش روزافزون زبان‌آموزان خارجی) بسیار سودمند و حتی ضروری می‌نماید و در فرهنگ لغت فارسی به فارسی بهتر است که این تقسیمات با فاصله یا با نقطه در شکل املائی یا در شکل آوایی یا در هر دو صورت نشان داده شود.

(۴۱) تلفظ واژه‌های مخفف مثل گر، کاین، گه، سیه باید به گونه‌ای که تلفظ می‌شوند در فرهنگ آورده شود، و آنگاه صورت کامل با تلفظ اصلی آنها ذکر

شود. لازم به ذکر است که برخی واژه‌ها دو سه صورت مخفف دارند مثل اگر (گر، ار، ر)، خاموش (خמוש، خمش، خامش) که در این گونه واژه‌ها غالباً مصوت‌های بلند به کوتاه تبدیل می‌شوند.

(۴۲) برخی از فعل‌های فارسی، سوم شخص مفرد ماضی و مضارع‌شان به یک صورت املایی نوشته می‌شوند ولی تلفظ آنها متفاوت است. بنابراین، ابتدا باید تلفظ‌شان در جلو آنها نوشته شود و آن‌گاه به توضیح دستوری و معانی آنها پرداخته شود مثل خاراند (/xârând/ و /xârânad/). تلفظ این نوع کلمات را می‌توان با استفاده از قاعده ترخیم به دست آورد و قسمت‌های یکسان را حذف و به ترتیب صورت nd/ و nad/ ----- را نوشت.

(۴۳) بهتر است برای ثبت کلمات ترکیبی خارجی که در زبان فارسی رواج یافته و صورت‌های صرفی و اشتقاقی آنها با افزایش پسوند یا پیشوند ساخته می‌شوند، وندها را با خط تیره از ریشه جدا کنیم، ولی برای نشان دادن تلفظ، بهتر است هجاها را با نقطه از هم مجزا سازیم.

(۴۴) بیشتر واژه‌های خارجی (اعم از عربی یا اروپایی) که وارد فارسی شده‌اند، به مرور زمان تلفظ اصلی خود را از دست داده، ویژگی‌های تلفظی زبان فارسی را به خود گرفته‌اند، لذا تلفظ رایج و کاربردی آنها در فارسی باید با حروف آوایی ثبت شود، نه تلفظ اصیل آنها.

(۴۵) سعید نفیسی در مقدمه فرهنگ عمید (۱۳۵۷) در باره نیاز به ثبت تلفظ دقیق واژه‌ها در فرهنگ چنین می‌گوید: «در مورد تلفظ کلمه‌های فارسی باید اذعان داشت که بسیاری از واژه‌های فارسی را مردم ایران درست تلفظ نمی‌کنند یا اینکه در میان ضبط لغات و تلفظ عامیانه مردم ایران اختلاف است. مثل تُرُش/تُرُش، مُعَطَّل/مَعَطَّل، سَمَاق/سُمَاق. کلمه «چادر» در برخی اشعار به «فتح دال» آمده، اما در زبان فارسی امروز، مردم آن را به «صَمّ دال» می‌گویند و مردم بخشی از ایران آن را به کسر دال تلفظ می‌کنند. لغت‌نویس ناچار است رایج‌ترین شکل لفظی کلمات را گوشزد کند و حتماً تلفظ کلمات را نشان دهد». (۴۶) سعید نفیسی (همان منبع) مجدداً در این زمینه می‌گوید: «برای نشان دادن

تلفظ، پیشینیان ما توضیح می‌دادند مثلاً می‌گفتند به فتح اول و سکون دوم و کسر سوم یا نظایر آن یا «هموزن» آن کلمه‌ای دیگر را می‌آوردند» که ممکن بود خواننده همان کلمه قیاسی را هم درست تلفظ نکند. هر دوی این روش‌ها نامطلوب بود. چرا که به حجم کتاب به مقدار غیرمنطقی می‌افزود. نامبرده پیشنهاد کرد که از اعراب استفاده شود و بعد به طور ناباورانه پیش‌نهاد می‌کرد که اگر بتوان با خط یا حروف لاتینی (منظور حروف آوایی) تلفظ را نشان داد خیلی بهتر است. البته این کار در فرهنگ معین به شکلی مطلوب محقق شد.

(۴۷) برخی واژه‌های قدیمی فارسی دارای اصواتی بودند که با <ط> و <ث> ضبط شده و در خط منعکس گردیدند مثل طهمورث، ولی بعداً آن صوت‌ها مثل /t/ و /θ/ از تلفظ فارسی خارج شدند اما صورت املائی آنها همچنان در خط فارسی مانده و امروزه با (ت) = /t/ و (س) = /s/ تلفظ می‌شوند. در آوانگاری فرهنگ، تلفظ فعلی و متداول امروزی آنها باید ثبت شود.

معیارهای مربوط به ویژگی‌های املائی و نمایش صورت نگارشی مدخل و زیرمدخل‌ها

(۱) برخی واژه‌ها در زبان فارسی به دو صورت املائی نوشته می‌شوند که امروزه یکی از آنها تداول بیشتر پیدا کرده و گونه دوم نسبتاً کاربرد کمی دارد یا قدیمی محسوب می‌شود، اما در نوشته‌های ادبی و سنتی همچنان وجود دارند. اگر این واژه‌ها مدخل شوند، صورت متداول امروزی باید در فرهنگ لغت نوشته شود و صورت قدیمی تنها در بخش ریشه‌شناسی و با نشانه تاریخی، قدیمی یا منسوخ هویت آن معلوم شود مثل نفت/نفط، غاز/قاز، تهران/طهران.

(۲) برخی از کلمات عربی که در اصل به الف مقصوره (یا حرف <ی>) ختم می‌شوند ولی /â/ تلفظ می‌شوند در فارسی با الف <ا> نگارش می‌شوند. فرهنگ لغت باید صورت متداول فارسی را در شکل املائی واژه مدخل رعایت و صورت عربی آن را در بخش ریشه‌شناسی ذکر کند.

۳) برخی از واژه‌های عربی که به تائ مدور <ة> ختم می‌شوند در فارسی به تائ مطول <ت> یا به های غیرملفوظ یا به هر دو گونه تبدیل می‌شود. در فرهنگ لغت لازم است که صورت املای فارسی این واژه‌ها ثبت و شکل املای عربی آنها در بخش ریشه‌شناسی و در داخل قلاب [] آورده شود خواه آن کلمه مفرد باشد یا جمع، مانند دعائ /do'ât/ [ع. دعاة].

۴) در کلمات مختوم به های غیرملفوظ <ه>، هنگام الحاق یای وحدت یا نکره به دنبال آنها، نشانه اخیر به صورت <ای> و با تلفظ /i/ افزوده می‌شود مثل آشیانه‌ای، خانه‌ای؛ ولی در زمان اتصال «یای» نسبت به دنبال آنها بعضی از شکل املایی <یی> استفاده می‌کنند مانند مغز پسته‌یی، قهوه‌یی، ولی این واژه‌ها اگر «ی» نسبت بگیرند <ه> در خط حذف شده <گی> به آن کلمه افزوده می‌شود مثل خانگی، همیشگی.

۵) بعضی کلمات عربی همزه‌دار (مهموز) به دو صورت در خط فارسی نوشته می‌شوند: یکی به صورت متداول فارسی شبیه «هیأت» و دیگری به صورت اصلی و عربی آن مثل «هیئت»، مسئول صورت متداول عربی است ولی مسئول بیشتر در فارسی رواج پیدا کرده است. مسئله صورت اصلی عربی است ولی مسأله صورت متداول فارسی است. امروزه بین ادیبان حساسیت خاصی در مورد تثبیت شکل خطی همزه در فارسی پیدا شده و در جزوه فرهنگستان زبان و برخی از کتاب‌های ویراستاری، دستورالعمل دیکته برای کلمات همزه‌دار نگاشته شده است که فرهنگ‌نویس باید با مراجعه به این مراجع، شکل معتبرتر و مستدل‌تر را انتخاب و در فرهنگ خود منعکس نماید و صورت‌های عربی را نیز در بخش ریشه‌شناسی ذکر کند. لازم به ذکر است که بیشتر این گونه کلمات در زبان عربی هم به دو صورت نوشته می‌شوند و در فارسی ممکن است اشکال مختلف آنها با معانی متفاوتی همراه شود؛ مثلاً برای کلمه هیأت (معنای شکل و قیافه در نظر بگیرند) و برای هیئت معنای گروه یا دسته یا بالعکس، که هنوز هیچ‌یک از این قراردادهای پایه و اساس منطقی و منسجم ندارند و در فارسی تثبیت نشده‌اند.

۶) برخی واژه‌های فارسی قدیمی که از سال‌ها پیش با <ط> نوشته می‌شدند و نیز برخی از واژه‌های قرضی فارسی که از زبان‌های خارجی در فارسی رواج یافته‌اند، صوت /t/ را با حرف <ط> نگارش می‌نمایند. سپس نگارش این واژه‌ها با <ت> نیز انجام پذیرفته و فعلاً در فرهنگ‌ها به هر دو صورت آنها را تجویز می‌کنند مثل تپیدن / طپیدن، تشت / طشت، تهران / طهران، تاق / طاق، تپانچه / طپانچه، ترازو / طرازو، تومار / طومار، تالار / طالار، توفان / طوفان. بهتر است در فرهنگ فارسی به فارسی امروز صورت املائی متداول و اصلی و امروزی این واژه‌ها با <ت> در مدخل نوشته شود و صورت دوم را قدیمی یا منسوخ تلقی کنند تا کم‌کم شکل «ط» از رواج افتاده خط فارسی یک نواخت شود.

۷) بعضی از واژه‌های فارسی و خارجی در اثر برخی حوادث تاریخی و کاربردی با املائی متفاوت (نادرست؟) متداول شده‌اند. این گونه واژه‌ها باید در فرهنگ عمومی درج گردند و صورت اصیل آن مدخل قرار گیرند و صورت تبدیل شده آنها در بخش ریشه‌شناسی توضیح داده شود مثل آذوقه (به آذوقه)، حیّز (به هیّز)، ذغال (به زغال)، ارّاده (به عرّاده)، شست به (شصت) که صورت تبدیل شده آنها در داخل پراکنش‌ها داده شده است.

۸) برخی از مصدرهای عربی از باب مفاعله ناقص که در فارسی رواج یافته‌اند، حرف آخر یعنی تاء مطول <ت> را از دست داده‌اند. بنابراین، ما در زبان فارسی دارای کلماتی مثل «مدارا» و «محابا» هستیم که بدون <ت> می‌باشند. بنابراین، صورت‌های متداول فارسی باید مدخل گردد و صورت اصلی آنها یعنی مدارات و محابات در بخش ریشه‌شناسی ذکر شود.

۹) برخی کلمات فارسی دارای دو شکل املائی هستند که هر دو شکل آنها قابل قبول است. اما یکی از آنها از نظر کاربرد امروزی متداول‌تر یا معیارگونه‌تر است. پس، شکل متداول‌تر (که معرب شده) باید در مدخل آورده شود و شکل فارسی اصیل آن که کاربرد ادبی و قدیمی‌تر دارد باید در بخش ریشه‌شناسی توضیح داده شود و شکل فارسی آن همان‌طور که قبلاً گفته شد

باید مدخل گردد و به شکل متداول‌تر ارجاع داخلی داده شود. چند نمونه از این کلمات عبارتند از: فیل/پیل، سفید/سپید، اسفند/اسپند، فارسی/پارسی. (۱۰) در ثبت واژه‌ها و صورت املائی آنها، بهتر است بین هجاها با خط فاصله یا نقطه (.) در داخل مدخل، شکل هجابندی یا تقطیع شده واژه‌ها را نشان دهیم.

(۱۱) واژه‌های عربی که در فارسی وارد شده‌اند، باید همین‌طور که در فارسی نوشته می‌شوند و به کار می‌روند در فرهنگ لغت نیز ضبط شوند البته نه به شکل اصیل عربی مثلاً مبتلی، تقاضی، تماشی، را در فرهنگ فارسی باید به صورت مبتلا، تقاضا و تماشا نگارش کرد و صورت اصلی را در بخش ریشه‌شناسی متذکر شد.

(۱۲) اگر برخی کلمات دارای دو صورت املائی یکی قدیمی و منسوخ و دیگری جدید و متداول است، شکی نیست که شکل جدید و متداول باید در فرهنگ آورده شود و شکل قدیمی در توضیح لغت ذکر گردد مانند «قفص» که در قدیم به صورت «قفص» نوشته می‌شد.

(۱۳) در زبان فارسی باستان چهار صوت وجود داشته که فارسی امروزه فاقد آنهاست، این اصوات عبارت بودند از: /θ/ = <ث>، /t/ = <ط>، /d/ = <ذ> و /xw/ = <خو>. لذا کلماتی که دارای این اصوات بوده‌اند با حروف متناظر خود که نمود خطی آن اصوات بودند نگارش شدند مثل کلمات طهمورث، کیومرث، طهماسب، طهران، طبرستان، خواهر، خواش، گنبذ، اما به مرور زمان این اصوات از تلفظ و صورت گفتاری فارسی ساقط شده‌اند در صورتی که صورت املائی آنها در خط ماندگار شده است. فرهنگ‌نویس باید همان صورت املائی قدیم را در فارسی ضبط کند مگر برخی از این کلمات را که در چند مورد اصلاح خط فارسی تغییر یافته‌اند مثل طهران و نطف که بعدها با حرف <ت> متداول شدند و گنبذ که با <د> نوشته می‌شود.

(۱۴) ترتیب ثبت لغات براساس الفبای فارسی بهتر است در آغاز به ترتیب «الف، آ، همزه» باشد، چون در الفبای فارسی معمولاً الف مقدم بر آ و همزه

دانسته می‌شود ولی با وجود این، در برخی فرهنگ‌ها در مورد همزه میانی، این ترتیب رعایت نشده و آن را در ردیف «ی» یعنی پیش یا پس از حرف «ی» آورده‌اند.

معیارهای مربوط به ویژگی‌های دستوری مدخل و زیرمدخل‌ها

دستور بخشی از مدخل است که بلافاصله پس از تلفظ واژه آورده می‌شود تا با توجه به ویژگی‌های آن، تعریف یا معنی واژه داده شود. ویژگی‌های دستوری مدخل‌ها بسیار متنوع، پیچیده و معنی‌دار هستند و تعریف واژگان مدخل بستگی زیادی به نقش دستوری آن دارد. یک مدخل ممکن است چندین نقش دستوری یا صورت‌های اشتقاقی دستوری داشته باشد و در ترکیبات ساختاری مختلف شرکت کند که همه این‌ها اهمیت شرح و نقش توضیحات دستوری سرواژه‌ها را معلوم می‌دارد.

در فرهنگ‌های بسیار پیشرفته مثل آکسفورد ۲۰۰۰، کدها و برجسب‌های متعددی برای نشان دادن ویژگی‌های دستوری و ویژگی‌های ساختاری واژه‌ها وجود دارد. منظور از ویژگی‌های دستوری، نقش‌هایی است که یک واژه می‌تواند در ساخت جمله ایفا کند ولی ویژگی‌های ساختاری، خواص ترکیبی، همنشینی و ارتباط هر واژه را با واژه‌های دیگری که در جمله و در اطراف آن می‌توانند قرار گیرند نشان می‌دهد. خواص دوم بیشتر به کاربرد واژه در جمله بستگی دارد در صورتی که خواص اول، عوامل صرفی، اشتقاقی و ساختار درونی واژه و فرم‌های مختلفی را که یک مدخل می‌تواند داشته باشد شامل می‌شود.

در اینجا، تلاش می‌شود معیارهای مناسب و لازمی را که برای بیان ویژگی‌های دستوری لغت‌های یک فرهنگ عمومی و جامع ضروری است، ارائه دهیم و در عین حال، به این امر مهم اذعان داریم که این کاری است بس خطیر، دقیق و پیچیده و فرهنگ‌های معدودی توانسته‌اند توفیق نسبی در ارائه اطلاعات دستوری کافی یا کاربردهای ضروری در خود فراهم آورند. امید

است که این معیارهای پیشنهادی بتواند الگوی پیشرفته و بسیار خوبی را برای فرهنگ نوین و کارآمد زبان فارسی به دست دهد. این معیارها به ترتیب از ساده به مشکل است:

(۱) قبل از هر چیز قسم کلام واژه مدخل باید با نشانه‌های اختصاری بلافاصله بعد از شکل تلفظی واژه ارائه شود. ما در زبان فارسی از شش تا هشت قسم کلام را می‌توانیم تشخیص دهیم که عبارتند از: اسم، صفت، فعل، قید، حروف ضمیر کمکی. برخی از دستورنویسان فعل کمکی را قسم کلام دیگر می‌دانند و حرف ربط را از حرف عطف مجزا می‌کنند و نوعی حرف تعریف معرفه و نکره را نیز در زبان فارسی قایل می‌شوند که به این ترتیب اقسام کلام به قول این افراد به نه قسم می‌رسد. نشانه‌های اختصاری برای این اقسام کلام عبارتند از: اسم = (ا.)، صفت = (ص.)، فعل = (ف.)، فعل کمکی = (فعلک.)، قید = (ق.)، حرف = (حر.)، ضمیر = (ض.) و اصوات یا اسم صوت = (اصت.). هر کدام از این قسم‌های کلام انواع گوناگونی دارند که باید برای آنها نشانه‌های اختصاری دیگری هم وضع گشود. در زیر بعضی از انواع آنها را می‌آوریم:

- انواع اسم: اسم‌های عام، خاص، ذات، معنی، مفرد، جمع، جمع الجمع، جمع مکسر، اسم جمع، معرفه، نکره، مصغر، آلت، صوت یا نام آوا، مشتق، جامد، مصدر، مصدر کامل، مصدر مرخم، مصدر جعلی، اسم مصدر، حاصل مصدر، حاصل مصدر مشتق، اسم فاعل، مفعول، مرکب، مکان، اشاره و مانند آن که در آغاز همه این عناوین یک واژه «اسم» وجود دارد که برای رعایت اختصار بیان نشده است.

- انواع صفت: صفت‌های مسندی، اسنادی (پیشین یا پسین)، اشاره‌ای، پرسشی، تعجبی، شمارشی، مبهم، توصیفی یا بیانی، فاعلی، مفعولی، لیاقت، نسبی، تفضیلی، عالی و مطلق.

- انواع فعل: فعل‌های ماضی، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی استمراری، ماضی ابعاد، ماضی التزامی، مضارع ساده، مضارع اخباری، مضارع التزامی، فعل امر، مضارع مستمر، فعل دعایی، فعل مرکب، همکرد، عبارات فعلی، فعل

لازم، فعل متعددی، فعل ربطی، فعل گذرا سببی، فعل دو وجهی، فعل با قاعده، فعل بی قاعده، فعل تام، فعل ناقص، فعل معین یا فرعی، فعل ناقصه.

- انواع قید: قیدهای مختص، مشترک، زمان، مکان، تفضیلی، عالی، تشدید، حالت، کیفیت، تشبیه.

- انواع ضمیر: ضمیرهای شخصی (منفصل و متصل)، مشترک، مبهم، شمارشی، اشاره، پرسشی، ملکی.

- انواع حروف: حروف نشانه، تأکید، نشانه پیشین، نشانه پسین، حروف ربط (پیوند) همپایگی، حروف (پیوند) وابستگی، حروف ربط (همپایگی) جفتی.

۲) در فرهنگ علاوه بر کاربرد نشانه‌های اختصاری برای نشان دادن اقسام کلام مدخل، لازم است علایم دیگر تحت عنوان کدهای دستوری (Grammatical Codes) برای ویژگی‌های خاص دستوری لغات آورده شود، تا بتوان ویژگی‌های دستوری کلمات را که در ابعاد مختلف هستند، به وسیله آنها رمزگذاری کرد. مثلاً اگر مدخل مورد نظر اسم است، گونه‌های آن نیز باید رمزگذاری شود. اگر بیشتر از یک گونه دارد باید به دنبال هم و با ذکر شماره بیان شود مثل إخ (اسم خاص) یا إمر (اسم مرکب) و مانند آن.

۳) در مورد صفت، علاوه بر ذکر نشانه قسم کلام باید نوع آن مثل اسنادی (به گونه پیشین، پیشین نسبت به اسم) و مسندی بودن آن یعنی با میانجی فعل ربطی ذکر شود.

۴) برای افعال علاوه بر ذکر قسم کلام مثل [فع] لازم است کلیه انواع آن و کاربردهای آن نیز با نشانه‌های اختصاری دیگر کدگذاری شود. مثل مت (متعدی)؛ آیا یک مفعول می‌گیرد [افع] یا دو مفعول [ا.ا.فع]. آیا متمم می‌گیرد یا قید یا هر دو مثل ق. [فع] آیا عبارت حرف اضافه‌ای می‌گیرد مثل [ع حر. ا. فع]. این نوع کاربردهای فعل با کدهای اضافه‌تر باید ذکر شود و انواع همنشینی‌های آن باید مشخص گردد تا معنی آن همراه با ساختار و کاربرد آن به خوبی یاد گرفته و معین شود.

۵) افعال مرکب یا عبارتی باید با کدهای خاص نشان داده شوند مثل «زمین

خوردن» [ا. فع. لا.]، «رونویسی کردن» (حر.ا. همکر.) و نظایر آن.
 (۶) واژه‌های کلی کوتاه برای نشان دادن مفعول فعل‌های متعددی مثل «چیزی» یا «کسی» مورد استفاده قرار می‌گیرند. نشانه اختصاری اسم (ا.) یا «آن را»، «این را» را نیز می‌توان به این منظور به کار برد.

(۷) برخی از فعل‌ها به همراه خود می‌توانند عبارت مصدری (آشنا کردن، خندیدن و غیره) بگیرند. برخی از فعل‌ها به همراه خود جمله‌واره قیدی (Adverbial Clause) یا جمله‌واره اسمی (Noun Clause) به صورت نقل قول می‌گیرند. اگر همه فعل‌های فارسی توانایی‌های مشابهی داشتند، آوردن کدهای خاص برای آنها لازم نبود ولی هر فعل ویژگی‌های ترکیبی و کاربردی خاص خود را دارد که باید آنها را با افزودن کد و مثال‌های متعدد در فرهنگ به طور صریح نشان داد. مثلاً فعل‌هایی که در زبان فارسی می‌توانند بعد از خود جمله‌واره اسمی گرفته و نقل قول ایجاد کنند عبارتند از: افعال گفتن، نالیدن، فریاد زدن، فکر کردن، اظهار داشتن، اقرار کردن و نظایر آن که فرهنگ‌نویس باید تمامی آنها را با ذکر مثال کاربردی در فرهنگ ذکر کند. کدی که ممکن است در فرهنگ برای این نوع جملات پیشنهاد کرد به طور آزمایشی ممکن است به این صورت باشند:

[فع. + جمله‌واره اسمی]، [فع. + جمله‌واره اسمی که] یا [فع. + ع. حر. اضافه‌ای + جمله‌واره اسمی که] و غیره که دو نوع اخیر برای نقل قول غیرمستقیم است.

(۸) در زبان فارسی برای تشکیل افعال مرکب، یک واژه غیرفعلی (اسم، صفت، قید، حرف اضافه) با یک فعل همکرد هم‌نشین می‌شود. تعداد فعل‌های همکرد محدود است. برای هر فعل باید مشخص کرد که چه کلماتی می‌تواند با آن تشکیل فعل مرکب بدهد. کد آنها ممکن است به صورت مثلاً (ا.) + خوردن)، (ص. + کردن) و مانند این‌ها باشد. در فرهنگ باید تمام قسم‌های کلامی که مثلاً می‌تواند با فعل همکرد «زدن» تشکیل فعل مرکب بدهد مشخص و کدگذاری کرد و بلافاصله مثال کاربردی آن را داد. بدین صورت

است که معناهای کاربردی یک فعل مشخص می‌شود، یعنی در کاربرد و مثال‌های واقعی زبانی.

۹) صفاتی که معمولاً اسنادی هستند یا فقط می‌توانند به صورت مسندی و با واسطه فعل ربطی، اسم (فاعل جمله) را به گونه‌ای تعریف (Modify) کنند، باید با کد مخصوصی معین شوند و صفاتی که می‌توانند فقط در کنار اسم (در پیش یا به دنبال آن) قرار گرفته و آن را توصیف کنند و همچنین، صفاتی که می‌توانند به هر دو صورت یعنی اسنادی و مسندی اسم را توصیف کنند باید آورده شوند و با کدهای خاص در فرهنگ لغت مشخص شوند. مثلاً صفت «جالب» اسنادی است و پس از اسم قرار می‌گیرد و هرگز نمی‌تواند پیش از اسم بیاید مثل کتاب جالب که درست است و جالب کتاب که نادرست است. ولی صفت پیر می‌تواند در هر دو مکان قرار گیرد مثل پیرمرد و مرد پیر. تمام انواع کاربردی صفات به این گونه‌ها باید مشخص و کدگذاری شود و از اینجا معلوم می‌شود که فرهنگ‌نویسی چه کار خطیر و عمیق و دشواری است و با تهیه یک دفترچه لغت‌نامه کاملاً متفاوت است و بنا به مثل معروف: «کار هر بز نیست خرمن کوفتن».

۱۰) فعل متعدی در زبان فارسی می‌تواند به همراه خود مفعول صریح، قید یا عبارت حرف اضافه‌ای بگیرد، پس، آن را به طور آزمایشی می‌توان به این صورت پیشنهاد کرد: [ق. + ع. حر. + ا. + فع. مُت. ا.] (= اسم یا مفعول).

۱۱) فعل متعددی می‌تواند مجهول شود ولی همه افعال متعددی مجهول‌پذیر نیستند. بنابراین، باید با کد [با شکل مجهول یا بدون شکل مجهول] آن را مشخص کرد. مثلاً جمله «من استطاعت این مسافرت پرخرج را ندارم» دارای فعل متعدی است اما فعل «داشتن» دارای کد [بدون شکل مجهول] است. ولی در جمله «من آن کتاب داستان را قبلاً خوانده‌ام» فعل متعدی وجود دارد که دارای کد [با شکل مجهول] است.

۱۲) بسیاری از فعل‌های فارسی دو وجهی هستند یعنی هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار برده می‌شوند. در این صورت معانی آنها متفاوت

است و باید با جمله‌های کاربردی برای آنها مثال آورده شود و با کدهای خاص نشان داده شوند. مثل فعل ریخت در دو جمله: «آب به زمین ریخت. / حسن آب را به زمین ریخت. یا فعل شکستن: شیشه پنجره دیروز شکست. / رضا شیشه پنجره را دیروز شکست. یا فعل باریدن: اگر باران به کوهستان نبارد. / ابر اگر آب زندگی بارد. در تمامی جمله‌های جفتی، فعل اول دارای کد [فع. لا.] است و جمله دوم دارای کد [ا. + فع. مت.].

(۱۳) بسیاری از فعل‌های لازم می‌توانند با قبول میانوند /ân/ یا /âni/ به فعل‌های متعدی تبدیل شوند. لذا میانوندهای /ân/ به میانوندهای «گذرا - سببی» معروف‌اند. مثل «خندیدن / خنداندن / خندانیدن» ولی فعل مثلاً رفتن متعدی نمی‌تواند باشد و با این میانوند به کار برود. پس فعل‌های لازم به دو گروه تقسیم می‌شوند: یکی آنهایی که می‌توانند متعدی شوند و دیگر آنهایی که نمی‌توانند. کلیه این فعل‌ها باید به وسیله فرهنگ‌نویس مشخص شود و برای آنها کدی مثل [متعدی شونده و غیرقابل متعدی] تعیین شود.

(۱۴) بسیاری از فعل‌های متعدی نیز می‌توانند با پذیرش میانوند (ân / یا /âni/ از حالت متعدی به سببی تبدیل شوند و نیاز به یک متمم پیدا کنند و به فعل‌های «گذرا - سببی» تبدیل شوند. مثلاً فعل «خوردن» اگر فقط متعدی باشد به صورت «دیروز غذای خوبی خوردم» ساخته می‌شود ولی اگر با میانوند /ân/ ساخته شود وجود یک شخص دیگری را به مجموعه فعل ضروری می‌دارد. مثل «ما دیروز غذای لذیذی به کودک خوراندیم یا خوراندیم» که عبارت «به کودک» یک نوع متمم است. این ویژگی‌های فعل متعدی هم مستلزم کدهای ویژه‌ای است که بناچار باید یک فرهنگ لغت به آنها مجهز شود.

(۱۵) افعال متعدی دو مفعولی معمولاً برای مفعول بواسطه خود حرف اضافه خاصی می‌گیرد که اکثراً یا «برای» است یا «به»، ولی حرف اضافه دیگری هم می‌تواند در این ساختار به کار برده شود. لازم است که در فرهنگ لغت حرف اضافه خاص مفعول به واسطه برای هر فعل دو مفعولی مشخص شود و به

صورت‌گد در دنبال آن ذکر شود و حتی اگر امکان بکارگیری بیش از یک نوع حرف اضافه باشد برای آن ذکر شود. در این صورت، کاربرد فعل و حرف اضافه خاص آن برای کاربران، بخصوص زبان آموزان، مشخص می‌شود و یکی از نقش‌های آموزشی فرهنگ عملی می‌گردد.

۱۶) فعل‌های «بودن»، «به‌نظر رسیدن» و «شدن یا گردیدن» در زبان فارسی جزء افعال ربطی قلمداد می‌شوند. این فعل‌ها از بسامد بالایی در زبان فارسی برخوردارند و به آنها به جای فعل، واژه «رابطه» نیز اطلاق می‌شود. این فعل‌ها همراه با اسم یا صفت هویت خاصی را برای نهاد جمله (مسندالیه جمله) مشخص می‌کنند. از این افعال، فعل «به‌نظر رسیدن» می‌تواند با اسم، صفت یا عبارت حرف اضافه‌ای، فاعل را به گونه‌ای تعریف کند. در این جمله‌ها آن اسم، صفت یا عبارت حرف اضافه‌ای را متمم فاعلی یا مسند (Subject Modifier) می‌نامند. متمم فاعلی که همراه با فعل به‌نظر رسیدن رخ می‌دهد می‌تواند از نوع «جمله‌واره‌که» هم باشد که در این صورت معمولاً بعد از فعل «به‌نظر رسیدن» قرار می‌گیرد مثل: «به‌نظر می‌رسد که حسن آدم بسیار با معلوماتی باشد». گد این نوع جملات باید ساخته شود مثلاً برای به‌نظر رسیدن که جمله‌واره قبول می‌کند می‌شود چنین گدی را پیشنهاد کرد [به‌نظر رسیدن + جمله‌واره‌که] و در این صورت یکی از کاربردهای آن به‌خوبی و صراحت نشان داده می‌شود.

۱۷) برخی فعل‌ها هستند که هم مفعول صریح می‌گیرند و هم متمم مفعولی که در دستور زبان فارسی اخیراً متمم مفعولی را ممیز مفعول نامیده‌اند ولی در انگلیسی آن را (Subject Modifier) می‌نامند مانند: «من تقی را آدم حسابی می‌پنداشتم». که «آدم حسابی» ممیز مفعول (تقی را) است.

برخی از افعالی که متمم مفعولی می‌پذیرند عبارتند از انگاشتن، خواندن (به معنی دعوت کردن)، انتخاب کردن، پنداشتن، نامیدن و امثال آن. در فرهنگ لغات کلیه فعل‌هایی که متمم مفعولی می‌گیرند باید شناسایی شده و در دنبال مدخل آنها با گدی این ویژگی آنها نشان داده شود.

۱۸) فعل‌هایی که به دنبال خود نقل قول مستقیم می‌گیرند، این نقل قول‌ها چه مستقیم و چه غیرمستقیم اکثراً به صورت یک جمله‌واره اسمی (Noun Clause) درونی شده هستند که در نقش مفعول به دنبال فعل اصلی قرار می‌گیرند و باید در فرهنگ با کدهای مخصوص مشخص شوند. اگر جمله‌واره‌ها به صورت نقل قول غیرمستقیم باشند با وابسته‌ساز «که» شروع می‌شوند و «که» در اکثر موارد می‌تواند از آغاز جمله‌واره نقل قولی حذف شود و در آن مستتر باشد. کدهای این گونه کاربردها می‌توانند به صورت آزمایشی به شکل زیر باشند:

- [فعل. + نقل قول]، [ا. فعل. + که جمله]، [ا. فعل. + (که) نقل قول].

- [فعل. + نقل قول]: «پرویز گفت: «من حاضرم این وسایل را تهیه کنم».

- [ا. فعل. + که نقل قول]: «پرویز به من گفت که حاضر است آن وسایل را تهیه کند».

- [ا. فعل. + (که) نقل قول]: پرویز به من گفت حاضر است آن وسایل را تهیه کند».

۱۹) بسیاری از فعل‌های فارسی می‌توانند کاربردهای متفاوتی داشته باشند مانند فعل «گرفتن» که هم می‌تواند فعل لازم باشد، هم متعدی مثل: «حسن یک جفت دستکش بوکس گرفت». این فعل می‌تواند یک مفعولی، دو مفعولی، معلوم، مجهول، لحظه‌ای (Instantaneous) یا استمراری (Continuous) باشد. برای مثال:

«او توپ را روی هوا گرفت». «توپ روی هوا گرفته شد». «او برای خواهرش یک جفت جوراب ساقه بلند گرفت». «او موقعی که داشت شنا می‌کرد یک دفعه پایش گرفت».

برای نشان دادن هر یک از این کاربردها باید بتوان در فرهنگ لغت گِدِ دستوری صریح و روشنی ارائه داد و پس از آن مثال‌های کاربردی مناسبی ذکر کرد. بدین ترتیب که معنا و مفهوم یک مدخل که فعل است با نشان دادن انواع و اقسام کاربردهای مختلف آن در جمله نشان داده شود.

۲۰) در یک فرهنگ عمومی و به اصطلاح جامع، انواع کاربردهای یک مدخل ذکر و برای هر مورد به تعداد لازم مثال آورده می‌شود و از این طریق الگوهای دستوری‌ای که آن فعل به خود می‌گیرد یا در آنها به کار می‌رود معلوم و مشخص می‌شوند. وقتی مثال دیگری به دنبال مثال قبلی داده می‌شود که کاربرد همان کد دستوری را نشان دهد، دیگر لزومی ندارد آن کد را تکرار کنیم و می‌توان با واژه ایضاً یا نشانه‌ای مثل □ یا ○ یا * مثال‌های اضافی را علامت‌گذاری کرد.

۲۱) فعل‌های عبارتی (Phrasal Verbs) در زبان فارسی آنهایی هستند که از دو کلمه درست می‌شوند که در آن عبارت، واژه اصلی فعل است و واژه آغازی یک حرف اضافه یا یک قید است، مثل «در رفت». کاربرد این نوع حرف اضافه با فعل، سبب می‌شود که معنی فعل در آن ترکیب دگرگون شود و به همین دلیل عده‌ای آن حرف اضافه را پیشوند اشتقاقی فرض کرده و براین باورند که چون این کلمات ریز (حروف اضافه) معنی فعل را تغییر می‌دهند پس باید پیشوند نامیده شوند و لذا آن فعل‌ها را هم جزء یک دسته فعل خاص به نام «فعل‌های پیشوندی» نام‌گذاری کرده‌اند. تعداد این حروف اضافه محدود است و اهم آنها عبارتند از: «باز، بر، پس، پیش، در، سر، فرا، فرو، و» (باطنی، ۱۳۴۸، ص ۱۲۶) مانند فعل‌های «فراخوان، فروپاشیده، فروگذاری کردن، درآمد و غیره». ما در مورد صحت و سقم این نوع نامگذاری فعلاً بحثی نمی‌کنیم. اما کلیه فعل‌هایی که به صورت عبارتی (یا پیشوندی) ساخته می‌شوند باید در فرهنگ و در ذیل مدخل‌های مربوط ذکر شوند.

۲۲) معنی برخی از فعل‌های عبارتی را می‌توان با فعل‌های تک کلمه‌ای یا با فعل‌های مرکب بیان کرد، مانند «در رفتن» که معادل «گریختن» یا «فرار کردن» است.

۲۳) فعل مرکب. فعل مرکب در زبان فارسی به آن دسته از فعل‌هایی می‌گویند که معمولاً از دو واژه درست شده که واژه نخست اسم، صفت، قید یا حرف اضافه می‌باشد و واژه دوم یک فعل ساده و گرچه از نظر صوری دو واحد ساختاری مجزا به شمار می‌آیند اما از نظر معنایی روی هم یک واحد هستند.

عنصر اول یک واژه غیر فعلی است و از نوع اسم، صفت یا قید می‌باشد که اصطلاحاً بخش غیر صرفی می‌نامند و فعل‌هایی که در این همنشینی مشارکت می‌کنند، به همکرد معروفند و اهم آنها از مصدرهای زدن، گرفتن، کردن، خوردن، رفتن، آمدن و مانند آنها هستند.

در این ترکیب، فعل که قسمت صرفی ترکیب است، معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و معنای دیگری به خود می‌گیرد که با بخش نخست سازگار باشد. در فرهنگ لغت انواع واژه‌هایی که با یک فعل همکردی می‌توانند همنشین شده و فعل مرکب بسازند، باید ارائه شوند و قسمت تکراری ترکیب باید در مثال‌های دوم به بعد حذف شده یا با علامتی مثل خط کشیده «—» یا هر علامتی که در فرهنگ قرار است، نشان داده شود. نظیر فعل‌های مرکب متشکل از «خوردن»: زمین خوردن، شکست —، جا —، سر —، سرما —، فریب —، دو دست —، غلیظ — و غیره. اکثر این فعل‌ها معنای اصطلاحی پیدا می‌کنند و می‌توان همان مفهوم را در بسیاری موارد با یک فعل غیر مرکب و ساده نیز بیان کرد.

(۲۴) کلیه افعال متعدی دو مفعولی زبان فارسی که یک مفعول بیواسطه و یک مفعول با واسطه می‌گیرند در ساخت جمله به طور معمول ابتدا مفعول بیواسطه و سپس مفعول صریح قرار می‌گیرد که به فعل نزدیک‌تر خواهد بود. اما برای موارد تأکید جای دو مفعول می‌تواند با هم مقدم و مؤخر شود. در این صورت، حرف اضافه مفعول با واسطه هم همراه با آن جابجا می‌شود و حذف نمی‌گردد مانند: «حسن دیروز برای خواهرش یک کتاب خرید» یا «حسن دیروز یک کتاب برای خواهرش خرید».

در صورت مثال دوم، لازم است که در فرهنگ نشانه تأکید در کاربرد مفعول با واسطه ذکر شود.

در صورت مثال دوم، لازم است که در فرهنگ نشانه تأکید در کاربرد مفعول بی‌واسطه ذکر شود.

(۲۵) اگر ستاک حال فعل در زبان فارسی به ستاک گذشته تبدیل شود بالاجبار

یکی از واژک‌های گذشته مثل /id/، /d/، /t/ یا /âd/ را می‌پذیرد. این که کدام ستاک حال یک از واژک‌های گذشته را می‌پذیرد، امری انتخابی نیست بلکه از پیش مشخص شده است.

(۲۶) فعل‌هایی که یکی از وندهای /t/، /d/، /id/ یا /âd/ را به عنوان واژک گذشته‌ساز می‌گیرند تا ستاک حال آنها به گذشته تبدیل شود، ممکن است هیچ تغییری در صورت لفظی یا املایی ستاک حال آنها رخ ندهد و صرفاً با افزودن آن واژک ستاک گذشته ساخته شود. در این صورت آنها را فعل با قاعده گویند مثل /pasan + id/ که «پسندید» حاصل می‌شود یا /xor + d/ که به «خورد» تبدیل می‌شود. اما برخی از ستاک‌های حال به محض افزایش یکی از واژک‌های گذشته به آنها تغییراتی از نظر صوتی و املایی در قسمت پایانی خود حاصل می‌کنند، که این تغییرات گاهی یک فقره، گاهی دو فقره و برخی اوقات حتی تا سه نوع تغییر خواهد بود. مثل /zan + d/ که تبدیل می‌شود به «زد» یا فعل /seno + id/ که ستاک گذشته آن به «شنید» /senid/ تبدیل می‌شود. و ستاک حال فعل دیدن /bin + d/ تبدیل به /did/ می‌شود به طوری که صرف زمان حال آن «می‌بینیم» است و گذشته آن «دیدم» می‌شود (وثوقی، ۱۳۷۱). چگونگی این تغییرات باید به طور صریح در فرهنگ لغات ذکر شود و نوع افعال از نظر با قاعده یا بی‌قاعده بودن مشخص گردد.

(۲۷) برخی از اسم‌ها در بعضی زبان‌ها همیشه مؤنث هستند و برخی اسم‌های دیگر همیشه مذکرند. این گونه اسامی لازم است در فرهنگ لغت با نشانه‌های اختصاری علامت‌گذاری شوند مانند: مادیان [ا. مؤنث]، یوزپلنگ [ا. مؤنث]، خروس [ا. مذکر]، مرغ [ا. مؤنث].

(۲۸) ممکن است برای یک مدخل، دو یا چند نشانه قسم کلام به طور متوالی به کار برده شود. بنابراین، در هر مورد باید تعریف یا معنای مجزایی برای آن مدخل آورده شود.

(۲۹) برای اسامی خاص، مانند اسامی مکان‌ها، شخصیت‌های مذهبی، اسطوره‌ای و ادبی قسم کلام به کار برده نمی‌شود.

۳۰) شکل‌های صرفی بی‌قاعده یا مکسر برای اسم‌ها، فعل‌ها و غیره که ممکن است مشکل آفرین باشند، بعد از نشانهٔ قسم کلام داده می‌شود و در صورت لزوم تلفظ آنها نیز به حروف آوایی ارائه می‌گردد.

۳۱) باید شکل جمع اسم‌هایی که از نظر قاعدهٔ جمع قابل پیش‌بینی نیستند، در فرهنگ آورده شود یا اگر به دو صورت امکان جمع بستن دارند، هر دو صورت ذکر شود. صورت جمع اسم‌هایی که با «ات، یان و گان» ساخته می‌شوند باید حتماً ارائه شوند و جمع مکسر اسم‌های عربی که هنوز در فارسی رواج دارند، باید در فرهنگ ذکر شوند و آن دسته از صورت‌های جمع اسم‌هایی که با مفرد آنها تفاوت دارد باید در مدخل مجزایی آورده و به آن اسم ارجاع داده شوند.

۳۲) شکل صرفی فعل‌هایی که با قاعده هستند و موقع صرف به شکل‌های دیگر تغییراتی در آنها ایجاد نمی‌شود، لزومی ندارد که در فرهنگ آورده شوند. اما چنانچه تغییرات خاص و استثنایی در آنها حاصل شود، باید آن فرم صرفی بیاید. مثلاً فعل زمان حال «می‌پزم» از ریشه «پَز» است و با افزایش /t/ که واژگ گذشته است از آن ستاک بی‌قاعده «پخت» درست می‌شود که صرف آن «پختم» می‌شود. که تغییرات خاصی در آن ایجاد می‌شود و صورت صرفی آن در گذشته باید داده شود. [√paz + t → poxt].

۳۳) مشتقات فعل. از فعل می‌توان کلمات دیگری مشتق کرد که برخی از انواع مهم آن یا اسم هستند یا صفت و به قرار زیر می‌باشند: «مصدر» مثل رفتن، شنیدن؛ «اسم مصدر» مثل روش، رفتار، ناله که مستقیماً از ریشه فعل با افزایش پسوند ساخته می‌شود و چون معنی مصدری دارد آن را اصطلاحاً اسم مصدر می‌نامند؛ «مصدر مرخم» مثل گذشت، دید که با حذف نشانه مصدری /-an/ به دست می‌آید؛ «اسم ابزار» مثل ماله، تابه، گیره، پوشه که غالباً با افزودن پسوند کسره /e/ یا <ه> به آخر ریشه فعل ساخته می‌شود و مفهوم وسیله یا ابزار را می‌رساند.

مشتقات دیگر فعل که از نوع صفت هستند عبارتند از: «صفت فاعلی» مثل رونده، آموزگار، خریدار زیرا انجام دادن کاری را به موصوف خود نسبت

می‌دهد؛ «صفت مشبیه» مثل روا، گویا و زیبا که خود نوعی از صفت فاعلی است ولی به طور مداوم یا همیشگی یک مفهوم یا ویژگی را به موصوف خود نسبت می‌دهد؛ «صفت حالیه» مثل روان، گویان، گریان که این نیز نوعی صفت فاعلی است و مفهوم یک ویژگی موقت و گذرا را به موصوف خود نسبت می‌دهد؛ «صفت مفعولی» مثل نوشته، گفته که با افزودن کسره /e/ به بُن ماضی ساخته می‌شود؛ «صفت لیاقت» مثل خوردنی، دیدنی که نوعی صفت نسبی است با این تفاوت که از مصدر فعل مشتق می‌شود یعنی با افزایش /i/ به مصدر به وجود می‌آید.

از بین مشتقات مذکور در بالا، آنهایی که طبق قاعده ثابت و یکسان در تمام فعل‌ها ساخته می‌شوند و قابل پیش‌بینی هستند لزومی ندارد که در فرهنگ به صورت مدخل داده شوند مثل مصدر مرخم، اسم مفعول. ولی بقیه صورت‌های اشتقاقی، هم در ذیل بلوک مصدر مربوطه آورده می‌شود و هم در مدخل مجزا.

(۳۴) کلیه اسامی و عناوین دستوری مثل صفت، حروف ربط (پیوند)، صیغه مبالغه و مانند آنها باید مدخل قرار گیرند و از نظر علمی و کاربردی تعریف شوند.

(۳۵) صفت مطلق همیشه مدخل می‌شود و صورت تفضیلی و عالی آنها در توضیح مدخل آورده می‌شود.

(۳۶) کلمه ضمائر با ذکر شخص و بیان حالت (Case) آنها (مثل فاعلی، مفعولی، ملکی، تأکیدی، مشترک و غیره) در فرهنگ مشخص و توضیح داده می‌شوند و مثال کاربردی برای آنها ارائه می‌گردد.

(۳۷) اگر یک ضمیر جمع برای احترام، به مفهوم مفرد تعبیر گردد یا یک ضمیر مفرد برای مرجع جمع (که از نوع جامدات باشد) آورده شود باید توضیح داده شوند و با مثال‌های دقیق، کاربرد آنها مشخص گردد.

(۳۸) صورت جمع اسامی مرکب چگونه ساخته می‌شوند؟ جمع «صاحبخانه» کدام یک از این دو صورت است: «صاحب‌های خانه» یا «صاحب‌خانه‌ها».

هر دو صورت مجاز است؟ این صورت‌های جمع حتماً باید در فرهنگ آورده شوند تا خارجیانی که فارسی می‌آموزند از آن استفاده کنند تا اشتباه نکنند.

(۳۹) در صورتی که برخی از فعل‌ها در کاربرد خود، یا به طور اجتناب‌ناپذیر یا به صورت عادی با حرف اضافه خاصی همراه گردند، باید آن حرف اضافه را در فرهنگ و در رابطه با آن فعل حتماً ذکر کرد. شبیه نمونه‌های زیر:

«درآوردن، برداشتن، دررفتن، دریافتن، رد کردن، برخاستن، برکندن، برشمردن، برانداختن، برداشتن، برانگیختن، درآمیختن، برگرداندن، درآمدن، برباد دادن، درآوردن، برگشتن».

«از کسی معذرت خواستن، از کسی / چیزی ترسیدن، با کسی جنگیدن، از چیزی اجتناب کردن، به چیزی شک کردن، با کسی ازدواج کردن، از کسی متنفر بودن، با چیزی مواجه شدن، در کار دیگران دخالت کردن، از چیزی لذت بردن، به چیزی اصرار کردن، با چیزی مخالفت کردن، از چیزی شکایت کردن، به کسی التماس کردن».

«اهمیت دادن به، خندیدن به، نگاه کردن به، استفاده کردن از، موافقت کردن با، رأی دادن به، معتقد بودن به، عصبانی شدن از، نظر دادن در باره، بستگی داشتن به، تصمیم گرفتن در باره، ناراحت شدن از، علاقه داشتن به، علاقه‌مند بودن به، اعتماد داشتن به، انتقام گرفتن از، نفوذ داشتن در، شکایت کردن از، آگاه بودن از، ترس داشتن از».

(۴۰) اگر یک اسم جمع به مفهوم مفرد تعبیر شود کُـد [یا فعل مفرد] در داخل قلاب باید به آن اضافه شود، مثل «ملت» که با فعل مفرد هم می‌تواند همنشین شود و نیز اسامی دیگری چون «مجمع»، «جلسه» و غیره.

(۴۱) عبارت یا کُـد [معمولاً با فعل جمع] در پایان معنی یک اسم مفرد به این معنا است که اگرچه این تعریف برای این مدخل به کار برده می‌شود، اما این واژه معمولاً به صورت جمع به کار می‌رود. مثل اسامی خاص استاد، حضرت عالی، اخوی گرامی که همگی با فعل «فرمودند» می‌آید. اکثر عناوین و القاب در زبان فارسی به همین ترتیب با فعل جمع به کار برده می‌شوند.

(۴۲) کاربرد فعل با یک حرف اضافه خاص را نباید با مجموعه فعل‌هایی که از دو کلمه فعل و قید تشکیل می‌شوند اشتباه کرد که به صورت عبارت اصطلاحی (Idiomatic Phrase) در مدخل مجزا قرار می‌گیرند و نیز در ذیل مدخل فعل اصلی یا فعل کلیدی (Key Verb) خود نیز آورده می‌شوند، مثل Make up, Make Over, Make Out که ذیل مدخل Make هم آورده می‌شوند. (۴۳) باید در فرهنگ لغت مشخص کرد که هر یک از مصدرهای عربی رایج در فارسی با کدام فعل همکرد فارسی صرف می‌شوند؛ مثل طلب کرد، اقدام نمود، استعفا داد، اتهام وارد کرد، تهمت زد و غیره.

(۴۴) در زبان فارسی از کلمات زبان عربی رایج در فارسی اشتقاق‌هایی ساخته می‌شود و به کار می‌رود که خود عرب‌ها آنها را نمی‌سازند و استفاده نمی‌کنند. بنابراین، بسیاری از واژه‌های عربی شکل جدید و کاربرد خاصی در فارسی پیدا کرده‌اند مثل معوقه، خالصة و مقوله که دیگر از ماهیت اصلی خودشان در عربی خارج شده‌اند. اسم دستوری یا قسم کلام این کلمات باید در فرهنگ لغت ذکر شود و ریشه آنها نیز در بخش ریشه‌شناسی ارائه شود و نحوه این نوع واژه‌سازی بیان شود.

(۴۵) بنابراین چه که تاکنون گذشته، فرهنگ‌نویس زبان فارسی، لازم است در مورد ساخت واژه‌های فارسی و انواع ریشه، پیشوند و پسوند و حتی میانوندهای آن شناخت کامل داشته باشد. مثلاً بداند که با اضافه کردن یای نسبی یا لیاقت به همه مصادر می‌توان از آنها صفت لیاقت ساخت مانند خواندنی، خوردنی، دیدنی.

(۴۶) سعید نفیسی (مقدمه فرهنگ عمید، ۱۳۵۷، ج سیزدهم) معتقد است که در بیان اقسام کلام واژه‌های فارسی که برای نشان دادن ویژگی‌های دستوری آن ارائه می‌شود، لازم نیست برخی از ویژگی‌های سامی (عربی) مثل صفت مشبیه، افعال التفضیل، جمع الجمع و نظیر این‌ها که خصوصیات زبان فارسی نیستند در فرهنگ آورد چون این جزئیات اضافی خواننده را گیج می‌کند.

(۴۷) اعداد اصلی از نظر دستوری، هم ممیز اسم (Determiner) هستند و هم

اسم که فرهنگ می‌تواند هر دو نقش آنها را معرفی کند. اعداد ترتیبی جزء صفت هستند چون بعد از اسم قرار گرفته و با کسره به آن ملحق می‌شوند و خصوصیت ترتیب را به اسم نسبت می‌دهند.

(۴۸) حروف اضافه مخصوص هر فعل بعد از مصدر آن آورده می‌شود مثل پرداختن از... (یعنی فارغ شدن، آسوده گشتن از چیزی)، پرداختن به... (یعنی مشغول شدن به کاری یا چیزی).

(۴۹) کلمات عربی که به «-ان»، «-ون» و «-ین» جمع بسته می‌شوند، صورت جمع‌شان در مدخل آورده می‌شود و شکل مفرد آنها در توضیح ذکر می‌گردد. (۵۰) صورت جمع‌های معمول و غیراستاندارد یا غلط مشهور هر یک در جای خود به صورت مدخل مستقل آورده و غلط یا غیرفصیح بودن آنها شرح داده می‌شود، مثل اداره/ادارجات، باغ/باغات، بلوک/بلوکات، بلور/بلورجات.

(۵۱) گاهی یک کلمه در فارسی، عربی و ترکی به کار می‌رود و در هر زبان صورت جمع مخصوص آن زبان را به خود می‌گیرد و در فارسی نیز پسوند جمع مخصوص به فارسی را به خود می‌پذیرد. مثل بستان که شکل جمع آن در فارسی «بستان‌ها» می‌شود ولی در عربی جمع آن «بساتین» است. خاتون ترکی است، جمع فارسی آن «خاتون‌ها» یا خاتونان می‌شود ولی در عربی به صورت «خواتین» جمع می‌بندند. در فرهنگ صورت جمع با ذکر نوع زبان باید آورده شود.

(۵۲) در صورتی که یک کلمه مفرد صورت جمع الجمع (جمع منتهی الجموع) داشته باشد، ذکر این مشخصه در صورتی که در فارسی رایج شده باشد، لازم است و در جای خاص خود در مدخل آورده می‌شود مثال: احوالات، جواهرات، فضولات، نذورات.

(۵۳) برخی از مصدرهای عربی که در فارسی به کار می‌روند در زیر آورده می‌شود:

«تفعل» مثل تقدم، تصرف؛ «افتعال» مثل افتخار، انتحار؛ «افعال» مثل اقدام، اعمال؛ «تفاعل» مثل تصادف، تباین؛ «تفعیل» مثل تقسیم، تعطیل؛ «مفاعله» مثل

مکالمه، مرافعه؛ «انفعال» مثل انفصال، انکسار؛ «استفعال» مثل استخراج، استنکاف.

معیارهایی برای نحوه ارائه اطلاعات ریشه‌شناختی در فرهنگ لغت فارسی

(۱) در هر بلوک مدخل، پس از ذکر تلفظ و قسم کلام سرواژه و نیز خصوصیات دستوری آن، در داخل دو قلاب شرح زبان اصلی یا منشأ هر کلمه و نحوه تطور و تغییرات آن در طول تاریخ تا به امروز آورده می‌شود و در این کار از نشانه‌های اختصاری نیز استفاده می‌شود.

(۲) در عرضه اطلاعات مربوط به ریشه‌شناسی کلمات، معمولاً لغات فارسی از پهلوی و پهلوی از فارسی باستان گرفته شده‌اند که با ذکر آن و آوردن صورت‌های قدیمی و معانی مربوطه اکتفا می‌شود مثل: [فارسی نو > فارسی میانه > فارسی باستان] و در بین نشانه‌های جهت نما (>) اطلاعات مربوط داده می‌شود.

(۳) در برخی موارد، لغات ایرانی در فارسی باستان هم‌ریشه‌هایی در سانسکریت یا اوستایی دارند که ممکن است بیان آنها سودمند باشد یا صورت‌های تحول یافتن از آن ریشه‌ها هم در فارسی باشد که باید ذکر کرد. چرا فرزند ذکور در فارسی هم «پور» است و هم «پسر»؟ چرا از یک اسم خاص امروزه در زبان فارسی هم نام «کوروش» را داریم و هم نام «سیروس» را؟ «ریشه‌شناسی» این نوع چراها را برای ما روشن می‌سازد.

(۴) معمولاً لغاتی که در اصال فارسی هستند، در بسیاری از فرهنگ‌ها به اصل و ریشه آنها اشاره‌ای نمی‌شود مگر در ترکیب با لغات بیگانه، ولی در یک فرهنگ جامع، اطلاعات ریشه‌شناسی لازم است.

(۵) اگر کلمه‌ای مخفف یا مزید علیه یا محال کلمه دیگر است به نوع آن اشاره می‌شود.

(۶) توضیحات ریشه‌شناسی باید یکی از مختصات فرهنگ عمومی یا جامع

زبان فارسی باشد، زیرا که زبان فارسی تعداد زیادی لغات را از زبان عربی، یونانی، ترکی، هندی، انگلیسی، فرانسه و برخی از زبان‌های دیگر دنیا قرض گرفته و شناخت ریشه یا صورت اصلی آن لغات همراه با تغییرات تلفظی، املائی، دستوری و معنایی آنها در زبان فارسی بسیار با اهمیت است.

نشانه (>) به معنای «مشتق می‌شود از» یا «مأخوذ است از»، در خلاصه کردن توضیحات ریشه‌شناسی نقش زیادی دارد و علایم دیگر اختصاری نیز که در این بخش فرهنگ به کار برده می‌شوند بسیار کارآمد و سودمند می‌باشند. برخی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم: «آرا.» آرامی؛ «ایتا.» ایتالیایی؛ «عبر.» عبری؛ «طب.» طبری؛ «آلما.» آلمانی؛ «چب.» فارسی باستان؛ «فر.» فرانسوی؛ «یو.» یونانی؛ «ار.» ارمنی؛ «په.» پهلوی؛ «قر.» قزوینی؛ «اسپا.» اسپانیایی؛ «تر.» ترکی؛ «کر.» کردی؛ «اوس.» اوستایی؛ «رس.» روسی؛ «گیل.» گیلکی؛ «افغ.» افغانی؛ «سر.» سریانی؛ «لا.» لاتینی؛ «انگ.» انگلیسی؛ «سف.» سفدی؛ «ماز.» مازندرانی؛ «اورام.» اورامانی؛ «سنسد.» سنسکریت؛ «مان.» مانوی؛ «ایبا.» ایرانی باستان؛ «ع.» عربی؛ «هند.» هندی.

۷) در مبحث ریشه‌شناسی، ابتدا لغت در خود زبان فارسی بررسی می‌شود مثل کلمه «مرد» که در پهلوی «مرد» بوده و ریشه فارسی باستان آن «مرتیا» می‌باشد. واژه فارسی نوین «ستون» از پهلوی «ستون» و از فارسی باستان «ستون» اخذ شده. «انجام» امروز از «هترام» پهلوی و «هنجام» از فارسی باستان است. نیز «انجمن» فارسی امروز از «هترمن» پهلوی و «هنجمن» فارسی باستان گرفته شده است.

۸) ریشه‌شناسی برخی از واژه‌ها به وسیله ارجاع درونی یا مقطعی با حروف کج و داخل دو قلاب [] به کلمات دیگر اعاده می‌شود تا در فرهنگ لغت از تکرار و دوباره کاری اجتناب شود.

۹) برای واژه‌هایی که حیثاً شناخت روی سابقه، ریشه و اصل آنها حاصل نشده، بخش ریشه‌شناسی را با علامت سؤال در داخل دو قلاب [?] نشانه‌گذاری می‌کنند.

- ۱۰) توضیحات ریشه‌شناختی نه تنها به واژه‌های عام زبان بلکه برای اسامی زمان و مکان و سایر اعلام که امکان داشته باشد باید آورده شوند.
- ۱۱) باید به اصل ریشه‌های کلمات عربی که در نظم و نثر زبان فارسی آمده‌اند اشاره کرد، تا حدّ و حدودی برای استعمال این الفاظ در زبان مشخص شود.
- ۱۲) لغت‌شناس باید ریشه واژه‌های فارسی را در فارسی باستان و اوستا بداند تا از هر نوع اشتباهی که در اثر تحریف نسخه‌نویسان، یا تعدد نقطه‌ها و شباهت حروف دندانه‌دار و غیره رخ داده باشد، پرهیز کند. چون گاهی مثلاً <تا> به صورت <با>، <نا>، <یا> <ثا> خوانده و نوشته شده و اشتباهاتی بروز کرده است. این اطلاعات برای سایر ادیبان و محققان نیز لازم است، پس، باید در فرهنگ، ریشه‌لغات و تطور صورت‌های آنها تا به امروز آورده شود.
- ۱۳) علایم و شیوه‌های توضیح ریشه‌شناسی (اتیمولوژی)، باید پیش از مبادرت به فرهنگ‌نویسی تعیین و قرارداد شود تا در زمان جمع‌آوری اطلاعات بر اساس اصول کلی و مشترک برای تمامی لغات، انجام پذیرد.

معیارهایی برای چگونگی تعریف مدخل‌ها، زیر مدخل‌ها و بیان معانی آنها

- ۱) معانی متعدد و مختلف یک واژه لازم است با شماره توالی مشخص شود.
- ۲) تقدم و تأخر ارائه معانی متعدد یک واژه به ترتیب الهمّ فالاهمّ صورت می‌پذیرد و معانی حقیقی و مجازی واژه‌ها، با در نظر گرفتن هویت دستوری آنها معرفی می‌شوند.
- ۳) ترکیبات مربوط به هر یک از معنی‌ها، در دنباله و ذیل همان معنی داده می‌شود مگر ترکیباتی که با معانی متعدد سازگارند که در این صورت، در ذیل آخرین معنی مربوط شرح داده می‌شود.
- ۴) در تعریف (بیان معانی) واژه‌ها باید کوشش کرد که تعریف جنبه علمی و رسمی داشته باشد و برای تمهیدات این کار علاوه بر منابع و فرهنگ‌های فارسی در صورت امکان از منابع و فرهنگ‌های اروپایی نیز استفاده شود.

(۵) در ثبت معنی یا تعریف لغت از ذکر مأخذ، جز در موارد لازم صرف نظر شود.

(۶) برخی از واژه‌های قرضی عربی یا زبان‌های اروپایی که وارد فارسی شده‌اند، تلفظ یا معنی یا هر دو بخش آنها در زبان قرض گیرنده تغییر کرده است. در فرهنگ لغت باید همان معنی‌ای که در فارسی کاربرد دارد، عرضه شود و نیز به اصل معنی آن در بخش ریشه‌شناسی اشاره شود مثل «حور»، «مصاف» و «سلمان».

(۷) بعضی فرهنگ‌ها - در هر مورد ممکن - معنای مدخل را از قدیمی‌ترین معنایی که داشته و برخوردار بوده تا جدیدترین معنای آن تنظیم می‌کنند (مثل وبستر، چاپ سوم) به نحوی که جریان منطقی و پیشرونده توسعه واژگانی و گسترش معنایی و رابطه مفاهیم یک لغت را نشان دهند. اما برخی فرهنگ‌های دیگر مثل «ادونسد لرنر» عکس آن عمل می‌کند و معانی جدید و متداول امروزی را ابتدا معرفی می‌نماید. این امر بستگی به نیاز کاربران دارد.

(۸) در مدخل‌هایی که توضیحات طولانی دارند، مفاهیم تخصصی و فنی با نشانه‌های خاص رشته علمی به ترتیب حروف الفبا وارد می‌شوند که معمولاً این معانی تخصصی به دنبال معانی عمومی قرار می‌گیرند تا یافتن معنای مورد نظر را به طور سریع امکان‌پذیر کند مانند رشته‌های ادبی، بازرگانی، بانکداری، پزشکی، تجوید، تشریح یا آناتومی، تاریخ، تفسیر، جامعه‌شناسی، جانورشناسی، جبر، جراحی، جغرافیا، حدیث، حسابداری، حقوق، خاتم‌کاری، راهسازی، روانشناسی، ریاضی، زبان‌شناسی، زمین‌شناسی، سیاست، سینما، شرعیات، شعبده‌بازی، شیمی، طبیعی، عروض، فیزیک، فقه، فلسفه، فیزیولوژی، قضایی، کشاورزی، کلام، گیاه‌شناسی، مثلثات، مجسمه‌سازی، موسیقی، معنی‌شناسی، معماری، مکانیک، منطق، نجوم، تجاری، نظامی، نقاشی، ورزشی، هندسه، هواشناسی، هواپیمایی، هیئت.

(۹) مفاهیمی که محاوره‌ای، باستانی، مهجور، لهجه‌ای و نظایر آن هستند نیز با نشانه‌های اختصاری پیش از معانی تکنیکی آنها وارد می‌شوند.

۱۰) بعضی اوقات اگر معانی یک مدخل در بعضی از انواع خود عمومی‌تر و معیارگونه‌تر باشد، پیش از معانی دیگر که خاص‌تر یا تخصصی‌تر است آورده می‌شود.

۱۱) بهتر است معانی جدید، پیش از معانی مهجور (Obsolete) آورده شوند. این واژه‌ها باید با ذکر نشانه‌های اصلی، پیشین یا مهجور نشان‌دار شوند.

۱۲) شماره‌گذاری یا گروه‌بندی معانی. معانی گوناگون یک واژه براساس قسم کلام خود به ترتیب الفبا و به‌طور متوالی با اعدادی که با حروف سیاه نشان داده می‌شوند، شماره‌بندی می‌گردند. برای هر قسم کلام، یا برای هر عبارت اصطلاحی شماره‌ها از نو تکرار می‌شوند.

۱۳) هر وقت یک واژه مدخل یا بنیادی، دارای مفاهیم بسیار متعدد باشد می‌تواند به سهولت تحت چندین نوع عنوان اصلی یا عمده (از نظر قسم کلام یا از نظر کاربرد معنا) مرتب شود. یک چنین تقسیم‌بندی در هر کجای فرهنگ که لازم باشد، باید انجام گیرد و معانی گروهی با شماره‌های درست و سیاه و معانی داخل گروهی با شماره‌های ریز یا الفبایی مرتب شوند.

۱۴) اطلاعات یا یادداشت‌های افزون‌تر یا هر نوع یادآوری و تفسیر دیگر در مورد خاصیت معنا، می‌تواند بعد از دو نقطه (:) آورده شود.

۱۵) اگر یادآوری یا تفسیر بر تمام معانی یک واژه مدخل یا بر تمامی اقسام کلام آن که در پیش ذکر شده عمومیت و تسری داشته باشد، در آخر مدخل و بعد از دو نقطه آورده می‌شود. مثلاً در مورد نوعی صفت ممکن است به این صورت باشد «یادآوری: این صفت به صورت مسندی به کار برده می‌شود».

۱۶) فرهنگ فارسی به فارسی نه تنها باید شامل معنای حقیقی بلکه عرضه‌کننده معانی مجازی، کنایه‌ای، استعاره‌ای و غیره نیز باشد و برای هر کدام مثال مربوطه نیز ذکر شود.

۱۷) اشکال عمده در ارائه معنا، اولاً تفکیک معانی حقیقی از معانی مجازی است و دیگر این که تقدم و تأخر در ارائه معانی کلمات که باید یا براساس تاریخ استعمال کلمات از گذشته به حال انجام گیرد یا از متداول‌ترین معانی

امروزه شروع کند و رفته رفته به معانی گذشته نزدیک به دور برسد تا به حد معانی مهجور و باستانی نایل آید. شیوه دوم مورد توصیه این تحقیق است. (۱۸) نحوه تعریف هر مدخل یا سرواژه بسیار مهم است که ساده، روشن، دقیق، مختصر و جامع بیان شود. برای این کار مؤلف باید به یکی از زبان‌های اروپایی تسلط داشته باشد تا از تجارب آن در لغت‌نویسی و بیان معانی واژه‌ها استفاده کند و نیز تعریف علمی کلمات را از آنها تقلید یا گریته‌برداری کند و تعریف‌های ساده‌تری به دست دهد.

(۱۹) بسیاری از واژه‌های عربی که در زبان فارسی به کار می‌روند، به معنی خاص دیگری غیر از معنای اصلی خود درآمده‌اند و به کار برده می‌شوند. این اختلاف معنی در فرهنگ لغت باید به صراحت مشخص شود.

(۲۰) معنی کلیه پیشوندها و پسوندهایی که در زبان فارسی به کار برده می‌شوند و مدخل قرار می‌گیرند باید به صراحت در فرهنگ لغت ارائه شوند. نیز دو میانوند در فارسی داریم که آنها هم باید مدخل شوند و تعریف گردند، یکی میانوند < - ان - > است که فعل لازم را متعدی یا این که فعل متعدی را سببی می‌کند مثل خندید / خنداند، خورد / خوراند که به صورت < - انی - > یا /âni/ نیز به کار می‌رود مثل خندید / خندانید، خورد / خورانید. میانوند دیگر برای تشکیل فعل‌های دعایی به کار می‌رود که < - ا - > یا /â/ می‌باشد مثل کند / کناد، رود / رواد، بخشاید / بخشایاد. پسوندهایی مثل - ور، - گر، - مند، و پیشوندهای به - بی، - ور، - با - که تعدادشان زیاد است باید در فرهنگ تعریف شده و برای هر کدام مثال‌هایی آورده شود.

(۲۱) بسیاری از ترکیبات و عبارات عربی در زبان فارسی به کار می‌روند و مردم ایران احتیاج دارند که نزدیک‌ترین معادل فارسی آنها را یاد بگیرند. این عبارات باید در فرهنگ به صورت مدخل و معادل‌های فارسی آنها آورده شود مثل: «رحمة الله علیه» رحمت خدا بر او باد؛ «الَاهَمَّ فَالَاهَمَّ» اول مهم‌ترین سپس مهم‌تر؛ «بَنَاءًا عَلَى ذَلِكَ» بنابراین؛ «وَقَسَّ عَلَى هَذَا» قیاس کن به همین منوال؛ «بَيْتَ اللَّهِ» خانه خدا؛ «قُدِّسَ سِرُّهُ» مقدس گردد خاک او؛ «كَمَا فِي السَّابِقِ»

همان‌گونه که قبلاً بود؛ «قَدْ سِ اللّٰهُ سِرَّةُ» خداوند خاکش را مقدس گرداند. شمار این عبارات در زبان فارسی از رقم هزار بیشتر است و باید در فرهنگ آورده و معنی شوند.

(۲۲) گاهی در فرهنگ لغت برای مدخل‌های عبارات عربی تنها مترادف آنها آورده می‌شود و این در صورتی است که آن مترادف‌ها بسیار معروف و پرکاربرد باشند.

معیارها و ویژگی‌های لرائه امثال و شواهد کاربردی واژه‌ها

(۱) برخی فرهنگ‌نویسان شاهد و مثال را به یک معنی می‌دانند و تمایزی بین آنها قایل نیستند ولی عده دیگری از فرهنگ‌نویسان این دو پدیده را از هم متمایز می‌دانند. در این الگو نیز این دو عبارت از هم متفاوت دانسته می‌شود. «مثال» جمله یا عبارتی است که طرز استعمال و کاربرد واقعی یک واژه را نشان می‌دهد. در صورتی که «شاهد»، جمله یا عبارتی است (به صورت منظوم یا منثور) از پیشینیان که سند و تأکیدی بر صحت معنا یا شکل دستوری یک واژه قرار می‌گیرد. کاربرد یک واژه ممکن است در امثال گوناگون با معانی و نقش‌های متنوع مصداق پیدا کند و مثال‌ها انواع گوناگون معانی کاربردی را نشان دهند و نه تنها یک گونه منفرد و قدیمی را که تثبیت شده است.

(۲) در فرهنگ عمومی یا جامع، توجه بیشتر به ذکر «مثال» است نه «شاهد». شاهد برای کتاب‌های دستور زبان‌های سنتی، کاربردی متداول دارد. فرهنگ جنبه تجویزی ندارد بلکه باید به آن جنبه توصیفی داده شود و کاربران با طرز کاربرد لغات و اصطلاحات و ترکیبات در انواع مختلف متون زبان، و موقعیت‌های کاربردی گفتاری و محیط‌های اجتماعی آشنا شوند، و این کار تنها با ذکر «مثال‌های» متنوع کاربردی انجام می‌گیرد.

(۳) اکثر فرهنگ‌های پیشرفته نوین از نظر عرضه مثال‌های کاربردی هیچ‌گونه راه صرفه‌جویی یا قصور را نپیموده‌اند و به حد لازم مثال‌های کاربردی برای کلیه لغات، ترکیبات و اصطلاحات عرضه داشته‌اند و معنی لغات را بیشتر در متن

(Context) و موقعیت (Situation) نشان داده‌اند. حتی فرهنگ لاروس کوچک روی جلد خود نوشته است (به قول معین در مقدمه فرهنگ معین): «یک فرهنگ بدون مثال، شبیه به یک اسکلت است».

۴) مثال‌های کاربردی اکثراً به صورت جمله‌های کوتاه و ساده هستند و به ندرت می‌توانند به صورت عبارت نیز آورده شوند و در روشن‌سازی معنای مدخل یا ترکیبات و مشتقات آن بسیار مؤثر و سودمندند. مثال‌ها، منبع وسیعی از مفاهیم یک واژه را از هم متمایز می‌کنند به نحوی که تعریف و توضیح معنا نمی‌تواند به آن خوبی معنا را تبیین و بیان دارد. مثال‌ها می‌توانند در تشخیص قشر، سطح یا سبک و سیاق کاربردی زبان نیز عملاً کاربران را در جریان امر و کاربرد لغات قرار دهند و همنشینی‌های خاص یک واژه را با سایر واژه‌های نزدیک آن به طور صریح و عینی نشان دهند و بسیاری از اطلاعات ناگفتنی را در باره واژه‌ها بروز دهند.

۵) برای هر مورد کاربرد مدخل، اشتقاق‌ها و ترکیبات آن، مثال‌های کاربردی آورده می‌شود که بعد از واژه مثال: نوشته می‌شوند و بهتر است برای تمایز با سایر توضیحات مدخل به صورت حروف ایرانیک یا خوابیده (Italic) درج گردند و در صورت لزوم بیش از یک مثال داده شود تا به خوبی اختلافات جزئی معنایی (Noinces) در کاربردهای متفاوت واژه‌ها روشن گردد. لازم به ذکر است که باید برای هر معنای متفاوت هر واژه، مثال مجزایی آورده شود. ولی اگر در مورد یک معنا بیشتر از یک مثال ذکر شود، برای نشان دادن تکرار بهتر است از یک نشانه تکراری مثل ایضاً یا یک علامت قراردادی مثل لوزی کوچک (◇) استفاده شود تا کلمه (مثال:) بارها تکرار نشود و در فضای نگارشی فرهنگ صرفه‌جویی شود.

۶) معمولاً یک واژه ممکن است در سبک، سیاق، رشته علمی، لهجه خاص، تاریخ گذشته با زبان منشأ کاربردهای متفاوتی داشته باشد. لذا پیش از تعریف یا معنی خاص در آن زمینه معمولاً برچسب یا نشانه کاربردی آن قسمت در رأس تعریف داده می‌شود و پس از آن در زمینه خاص تعریف به عمل می‌آید و

آن گاه مثال کاربردی مربوط آورده می‌شود. ما برچسب‌ها یا Label های کاربردی را در بخش زیر معرفی می‌کنیم.

(۷) امثال و شواهد بخصوص باید برای واژه‌های دور از ذهن و تخصصی یا ادبی آورده شوند. مثلاً در ادبیات از اشعار شعرای پارسی‌گوی و در علوم از متون علمی نوین مثال ذکر می‌شود که کاربرد متداول و فراوان داشته باشد. چون کاربرد یک واژه، علاوه بر فهم و درک آن، شیوه به کارگیری و استعمال آن را نیز به کاربران فرهنگ نشان می‌دهد و کاربرد آن را به خوبی به فراگیرندگان زبان یاد می‌دهد.

(۸) برخی از فرهنگ‌ها مثال‌های کاربردی را از روزنامه‌ها، مجلات، گفتار رادیو - تلویزیون و کتاب‌ها می‌آورند ولی برای واژه‌های تخصصی مستقیماً باید به سراغ متون مکتوب و گفتار متخصصان آن رشته رفت و از منابع صحیح و معتبر مثال‌هایی را جمع‌آوری کرد که بسیار متداول، رایج و عملی باشند. مثلاً برای سیاق گزارش ورزشی باید مستقیماً از گزارش‌گر ورزشی رادیو یا تلویزیون و روزنامه‌های ورزشی مثال‌هایی را برگرفت. برای فیزیک کوانتوم یا جانورشناسی و غیره باید به کتاب‌های بسیار تخصصی و کاربردهای ویژه آنها رجوع کرد و از این راه از نظرات متخصصان آن رشته‌ها کمک گرفت.

معیارهایی برای نشان دادن سطوح، قشرها و حوزه‌های کاربردی مدخل و زیرمدخل‌ها

(۱) پیش از تعریف (معنی) هر مدخل، لازم است سطح کاربردی آن را با برچسب‌های مناسب که به صورت کُد یا نشانه اختصاری از قبل تهیه و تعیین شده‌اند نشان دار کنیم، آن‌گاه واژه را تعریف کرده معنای آن را به سادگی و وضوح ارائه دهیم و بالاخره مثال‌های کاربردی را که در همان قشر یا حوزه کاربردی باشند به آن اضافه کنیم. برخی از علایم اختصاری را که می‌توانند به صورت کد یا برچسب (Label) برای نشان دادن قشر، سطح، سبک، سیاق یا رشته علمی مورد استفاده قرار گیرند در زیر می‌آوریم: «نج» نجوم؛ «تج»

تجوید؛ «جف» جغرافیایی؛ «دوس» دوستانه (سبک)؛ «شم» شعر؛ «اخ» اخلاق؛ «تشد» تشریح؛ «چا» چاپخانه؛ «راه» راهسازی؛ «شعب» شعبده‌سازی؛ «ادا» اداری؛ «تخ» تاریخ؛ «ح» حدیث؛ «ر» رسمی؛ «شی» شیمی؛ «باز» بازرگانی؛ «تص» تصوف؛ «حس» حسابداری؛ «رض» ریاضی؛ «صف» صحافی؛ «بانک» بانکداری؛ «تفس» تفسیر (قرآن)؛ «حق» حقوقی؛ «روان» روانشناسی؛ «اح» احکام؛ «بع» بدیع؛ «تق» تقویم؛ «خات» خاتم‌کاری؛ «زبان» زبان‌شناسی؛ «بن» بیان (علم)؛ «جامع» جامعه‌شناسی؛ «خف» خرافات؛ «زم» زمین‌شناسی؛ «بنا» بنایی؛ «جان» جانوری؛ «خود» خودمانی (سبک)؛ «سیا» سیاست؛ «پز» پزشکی؛ «جب» جبر؛ «خیا» خیاطی؛ «سین» سینی؛ «جر» جراحی؛ «دست» دستور؛ «شرع» شریعات و غیره.

۲) برچسب‌ها معمولاً مربوط به حوزه‌های کاربردی لغات و شیوه کاربردی آنها هستند، بنابراین، خانواده، تیره، دسته، رده گیاهان و جانوران، انواع احجار از نظر علوم طبیعی، پزشکی، میکروب‌شناسی، جانورشناسی، سبک رسمی، سبک غیررسمی، سیاق ورزشی، همه و همه می‌توانند برچسب‌های کاربردی لغات را مشخص کنند که در این صورت به درک مفهوم آنها بسیار کمک می‌نمایند.

۳) کاربرد لغات در حوزه‌ها و علوم مختلف سبب می‌شود که یک لغت خاص، در کاربرد خود در رشته‌ها، جنبه‌ها و سبک‌های مختلف؛ معانی متفاوتی پیدا کند. از این رو، برچسب کاربردی نقش عمده‌ای در تبیین معنای دقیق یک واژه دارد. مثلاً واژه «مُرفولزی» در گیاه‌شناسی و جانورشناسی به معنای «ساختارشناسی» به کار برده می‌شود، در صورتی که در زبان‌شناسی به معنای صرف و اشتقاق واژگانی است، گاهی هم واژه‌شناسی و زمانی نیز دستگاه یا نظام واژگانی معنی می‌شود. از این قبیل نمونه‌ها زیاد است.

۴) برچسب‌ها یا نشانه‌های کاربردی باید در فرهنگ‌ها گنجانده شوند چون گروه‌های مردم برحسب مکانیک، سطح آموزشی، محیط اجتماعی، شغل، حرفه و غیره گفتارشان با هم تفاوت پیدا می‌کند. بخصوص باید توجه داشت

که زبان کاربردی هر فرد در هر روز بسته به موقعیت ویژه اجتماعی که در آن قرار می‌گیرد تغییر می‌کند، حتی نوع گفتار شخص بستگی زیادی دارد به منظور و هدفی که زبان را برای آن به کار می‌برد.

زبانی که یک دانشمند در تهیه یک گزارش علمی به کار می‌برد، با زبانی که برای نوشتن نامه‌ای به دوستش به کار می‌گیرد، تفاوت فاحش دارد. ما در هر مورد از موقعیت‌های اجتماعی گفتار، زبان خاصی به کار می‌بریم که متناسب با آن موقعیت باشد و هیچ یک از این گونه‌های زبانی یا کاربردی درست‌تر از گونه‌های دیگر نیست. هر کدام برای موقعیت کاربردی خود مناسب و درست است. کاربران فرهنگ انتظار دارند که سبک‌های کاربردی (Usage Levels) آن دسته از واژه‌ها را که ضوابط نشان می‌دهند که به‌طور مرتب در متون غیررسمی تا خیلی رسمی به کار برده می‌شوند، در فرهنگ لغت بیابند و پیدا کنند. برچسب‌های زیر سبک‌های گوناگون لغات را تا حدودی مشخص می‌کنند.

۵) کاربرد محاوره‌ای (Colloquial). این اصطلاح یا مفهوم، عموماً به خصوصیت مکالمه یا نگارش غیررسمی دلالت دارد، معذک نباید به صورت سبک غیراستاندارد یا بی‌سوادانه انگاشته شود.

۶) کاربرد عامیانه (Slang). این اصطلاح یا مفهوم عموماً به عنوان کاربرد مرسوم یا رسمی محسوب نمی‌شود اما گاهی به وسیله بهترین سخنرانان زبان و حتی در موقعیت‌های رسمی به کار برده می‌شود. زبان عامیانه یا به مرور زمان از کاربرد خارج می‌شود یا این که کم کم وضعیت رسمی‌تری به خود می‌گیرد و وارد فرهنگ لغت می‌شود.

۷) کاربرد مهجور (Obsolete). این نوع اصطلاح در مورد واژه‌ها یا مفهومی است که در گذشته رواج داشته‌اند ولی دیگر به کار برده نمی‌شوند و فعلاً منسوخ شده‌اند. به این نوع واژه‌ها فقط در نوشته‌های کهن برمی‌خوریم.

۸) کاربرد باستانی (Archaic). و آن در مورد واژه‌ای است که مربوط به عهد گذشته است و امروزه به هیچ وجه رواج ندارد، مگر در برخی از متون مربوط به مراسم سنتی، اعیاد و روزهای مقدس یا در متون قدیمی.

۹) کاربرد شاعرانه (Poetic). واژه‌هایی که دارای مفاهیم شاعرانه هستند عمدتاً در شعر و شاعری به کار برده می‌شوند.

۱۰) کاربرد لهجه‌ای (Dialectic). واژه‌هایی که به طور منظم در یک منطقه جغرافیایی خاص یا در یک ناحیه مشخص از یک کشور به کار برده می‌شوند (مثل جنوب کشور، جنوب غرب کشور، غرب یا شمال غرب) از ایالات متحده، یا لهجه‌های بریتانیایی، آمریکایی، کانادایی، اسکاتلندی، استرالیایی، لهجه‌های عمده انگلیسی به حساب می‌آیند و در فرهنگ زبان، محل کاربردی یا لهجه‌ای آن واژه‌ها باید ذکر شود.

۱۱) گونه‌های زبان (Language Varieties). علاوه بر سطوح کاربردی مذکور در بالا، اطلاعات مکملی نیز اغلب پس از معنای واژه‌ها وارد فرهنگ می‌شوند که نشان‌دهنده گونه‌هایی از زبان جامعه هستند که آن واژه در آن گونه به کار برده می‌شود مثل گونه «عوامانه» (Vulgar) یا گونه غیراستاندارد (Dirogatory) یا این که واژه موردنظر ممکن است دارای ضمایم یا هاله‌های معنایی باشد نظیر معنای طعنه، اغراق، غلو، صمیمانه.

۱۲) کاربرد با برچسب‌های رشته‌های علمی. علایم اختصاری یا برچسب‌های علمی نیز در هر کجا که لازم باشد با حروف ایرانیک (خواییده)، بلافاصله پیش از مفهوم مربوطه آورده می‌شود. در بلوک‌های مدخل طولانی که مفهوم بسیار عام و خاصی گنجانده می‌شود، این نوع برچسب‌ها به صورت الفبایی ارائه می‌شوند تا به کاربرد مورد نظر یا مثلاً با مفهوم تخصصی یا علمی به طور سریع دستیابی حاصل شود.

۱۳) نام‌های گیاهان و جانوران. موقعی که نام گیاه یا جانوری در فرهنگ آورده می‌شود، اسم علمی آن نیز در تعریف آن در پرانتز داده می‌شود. مشخصه‌های رده‌بندی باید منعکس‌کننده جدیدترین و قابل اعتمادترین اطلاعاتی باشد که از بررسی‌های مداوم علوم حاصل می‌گردد.

۱۴) نام علمی هر رده حیوانی یا گیاهی در پرانتز به دنبال نام معمولی یا اصلی آن آورده می‌شود و اگر بیشتر از یک اسم علمی داشته باشد، در داخل پرانتز

- به صورت گونه بعد از ویرگول به دنبال هم داده می‌شوند.
- ۱۵) برچسب‌ها (Labels) برای نشان دادن کاربرد لغات، معمولاً اطلاعات افزون‌تری برای هر سرواژه یا مشتقات آن در داخل پرانتز فراهم می‌کنند که انواع بسیار متنوعی دارند. برخی از آنها به شرح ذیل می‌باشند:
- الف - برچسب «زبان مجازی» (Figurative Language)، بیانی را نشان می‌دهد که بدون منظور مستقیم و غیرتحت‌اللفظی یعنی به شیوه کنایه‌ای باشد.
- ب - برچسب رسمی (Formal) واژه‌ای را نشان می‌دهد که کاربرد رسمی یا جدی داشته باشد، یعنی آنهایی که در گفتار عادی روزمره دیده نمی‌شوند.
- ج - برچسب غیررسمی (Informal) عبارتی را نشان می‌دهد که بین دوستان و در موقعیت‌های خودمانی به کار برده می‌شود.
- د - برچسب شوخی‌آمیز (Humorous Expression) برای واژه‌هایی به کار می‌رود که به منظور شوخی یا لطیفه به کار برده می‌شوند.
- ه - برچسب «طنزآمیز» (Irony) برای واژه‌هایی که معنای عکس خود را در کاربرد پیدا می‌کنند، به کار می‌رود.
- و - برچسب «ادبی» (Literary Words) برای نشان دادن عباراتی استفاده می‌شود که فقط در ادبیات کاربرد دارند.
- ز - برچسب «تحقیر» یا «اهانت» (Offensive) برای کلماتی آورده می‌شود که به وسیله افرادی که قصد اهانت به افراد دیگر را دارند مورد استفاده قرار می‌گیرند.
- ت - برچسب واژه‌های عامیانه (Slang) که صرفاً برای واژه‌هایی که در گفتار مردم عامی و خاص و گروهی محدود به کار می‌رود، در فرهنگ لغت آورده می‌شود تا سطح کاربردی واژه را نشان دهد.
- ی - برچسب «محاوره‌ای» (Spoken Expression) که عمدتاً عبارات گفتاری را مشخص می‌کند.
- ک - برچسب «واژه‌های تخصصی» (Technical Terms) که بیشتر واژه‌هایی را نشان‌دار می‌کند که در رشته‌های علمی مختلف به کار برده می‌شوند.

ل - برچسب «واژه‌های نوشتاری» (Written Words)، نشانه واژه‌هایی است که صرفاً در شکل نوشتار زبان کاربرد دارند و هرگز در گفتگو و محاوره استفاده نمی‌شوند.

م - برچسب «واژه‌های تابو» (Taboo Words) برای نشان دادن الفاظ تحریم شده و آنهایی که به زبان جاری نمی‌شوند استفاده می‌شود و بجای آنها عبارات دیگری جایگزین می‌گردند مثل «از ما بهترون» که برای لفظ (اجنه) استفاده می‌شود.

۱۶) گرچه برچسب‌های کاربردی اکثراً در زبان‌های مختلف مشترک و کم و بیش یکسان می‌باشند ولی در هر زبان خاص ممکن است برچسب‌های ویژه‌ای هم برای کاربردهای منحصر به فرد یک زبان وجود داشته باشد که نظیر آن کاربرد در زبان دیگر یا در همه زبان‌ها نباشد. چند نمونه از آنها را نیز در این جا ذکر می‌کنیم:

«برچسب برای کاربرد مؤدبانه» (Polite)، برچسب برای کاربرد «بخصوص، بویژه» (Particular)، برچسب برای نشان دادن «تأکید گذاشتن» بر شخص یا شیء که آن را برچسب «بالاخص» (Especially) نامند که برای معرفی متداول‌ترین نمونه یا مثال از شیء خاصی که در بین یک طبقه یا گروه اشیاء مشخص و معرفی شده باشد به کار می‌رود. برچسب «موافقت» (Approving) یا «عدم موافقت» (Disapproving) برای نشان دادن عکس‌العمل مثبت یا منفی در مقابل گفته‌های دیگران. برچسب اتفاقی (Casual) برای سبک گفتار یک فرد با فردی ناآشنا مثل گفتگوی دو نفر در اتوبوس که اتفاقی در کنار هم قرار گرفته و بر سر موضوع خاصی با هم به گفتگو می‌پردازند».

معیارهایی برای ارائه اصطلاحات و ترکیبات حاصل از مدخل

۱) هر مدخل ممکن است با کلمات دیگری ترکیب شده، تشکیل یک اصطلاح یا ضرب‌المثل بدهد. این اصطلاح یا اصطلاحات در قسمت ترکیبات مدخل با کُد «اصط» معرفی می‌شوند و اگر ترکیبی ثابت از آن ساخته شود در بخش

«ترکیب» با کد مربوط معرفی می‌گردد. مثلاً اگر مدخل آب باشد اصطلاحات ساخته شده از آن «اصط»؛ «آب در هاون کوبیدن»، «آبرو» و مثل این‌هاست و «ضرب‌المثل»؛ «از آب گل آلود ماهی گرفتن»، «آب از سرچشمه گل آلود است» و نظیر آنها در بلوک مدخل «آب» آورده می‌شوند.

۲) معمولاً اصطلاحات باید به نحوی در فرهنگ گنجانده شوند که نخستین کلمه محتوایی (Content Word) هر اصطلاح (که یکی از چهار قسم کلام مثل اسم، فعل، صفت یا قید است) مدخل اصلی باشد و این اصطلاح در آن مدخل قرار گیرد و در بقیه مدخل‌ها که مربوط به واژه‌های دیگر اصطلاح است، به آن اولی ارجاع داده شود.

۳) اگر نخستین واژه محتوایی یک اصطلاح می‌تواند گونه دیگری از واژه محتوایی را به طور متناوب (Alternative) داشته باشد، لازم است آن اصطلاح در ذیل هر دو مدخل داده شود و گونه‌های اختیاری یا متناوب در هر دو مورد ذکر شوند.

۴) از برخی از واژه‌های بسیار متداول از قسم کلام فعل، اسم، صفت، قید و غیره (مثل خوب، گرفتن، آب، به خوبی) ممکن است اصطلاحات متعددی در زبان فارسی وجود داشته باشد. باید دید نخستین واژه محتوای اصطلاح از چه قسم کلامی است. پس، در مدخل آن واژه و به دنبال همان قسم کلام واژه باید پس از معرفی معنای آن، اصطلاح یا اصطلاحات مربوطه را ذکر کرد.

۵) برای بسیاری از اصطلاحات، گونه‌های زیاد دیگری هم وجود دارد. مثلاً برای مفهوم «پشیمانی سودی ندارد» در فارسی اصطلاحات متعددی یافت می‌شود. مثل «آب رفته به جوی باز نگردد»، «تازیانه زدن به اسب مرده»، «سبوی شکسته» و غیره این گونه‌های مختلف هم می‌توانند با ویرگول (،) به دنبال اصطلاحات اولی تحت عنوان «گونه‌ها» آورده شوند تا معنای آن را روشن‌تر کنند.

۶) اگر بعد از کُد «اصط» یعنی اصطلاح، بیش از یک اصطلاح آورده شود، آنها را به ترتیب الفبای کلمه‌های اول آن می‌آورند تا دستیابی به آنها ساده‌تر شود.

(۷) عبارات اصطلاحی پس از معنی واژه اصلی مدخل به ترتیب الفبایی آورده می‌شوند و کلمه مدخل در هر یک از آنها با حروف سیاه یا برجسته چاپ می‌شود. شکل‌های گونه‌ای یا متناوب اصطلاح هم می‌توانند به دنبال هر صورت آورده شوند که با خط مورب (/) از آن جدا می‌شوند.

مترادف‌ها و متضادهای مدخل و معیارهای کاربردی آنها در فرهنگ لغت

(۱) در پایان هر تعریف یا معنای مدخل که به دنبال یکی از اقسام کلام آن مدخل ارائه می‌شود، می‌توان ابتدا مترادف (مترادف‌ها) و سپس متضاد (متضادهای) آن مدخل را در آن نقش دستوری خاص ذکر کرد.

(۲) پیش از لغات مترادف یا متضاد لازم است نشانه یا کدی برای معرفی آنها وجود داشته باشد که در فرهنگ فارسی این کدها می‌توانند مثل «متر.» و «متض.» یا هر نوع دیگری که فرهنگ‌نویس خاصی قرارداد کند، وضع شوند.

(۳) دو یا چند واژه که دارای معنای یکسان و بسیار نزدیک باشند ولی صورت لفظی و املایی متفاوت داشته باشند مترادف یکدیگر شناخته می‌شوند. هرگاه یکی از این واژه‌های هم معنا مدخل قرار گیرد، بقیه مترادف‌ها ذیل آن و پس از کد مترآ آورده می‌شوند.

(۴) واژه‌های متضاد دارای معانی عکس یکدیگر هستند مثل خوب و بد، شب و روز. متضاد واژه مدخل و نیز مدخل‌های درونی یا زیرمدخل‌ها بلافاصله پس از مترادف‌های آنها و بعد از کد «متض.» ارائه می‌شوند.

(۵) برخی فرهنگ‌های لغت در جای لازم، واژه‌های مترادف را توضیح می‌دهند و گرچه آنها از نظر معنا یکسان و به هم نزدیک‌اند ولی در بسیاری از جمله‌های کاربردی نمی‌توانند همیشه به‌طور آزاد جایگزین یکدیگر شوند و در همه موارد تبادل‌پذیر (Exchangeable) نیستند، بنابراین، همیشه این شعار مطرح است که «هرگز هم‌معنایی کامل بین هیچ دو واژه‌ای وجود ندارد» و لذا مترادف‌ها نسبی و معنای قطعی هر واژه، خود آن واژه است.

- (۶) واژه‌های مترادف یا متضاد، خودشان هم مدخل قرار می‌گیرند و در جای خود در فرهنگ لغت شرح داده می‌شوند.
- (۷) برای به دست دادن تعریف یا معنی واژه‌ها، در برخی موارد تنها مترادف شهر آنها داده می‌شود و هیچ تعریف یا توضیح دیگری آورده نمی‌شود.
- (۸) در مواردی که متضادها شکل منفی مدخل باشند حتماً باید به شکل منفی آورده شوند و چنانچه متضادها قابل درجه‌بندی باشند، لازم است صورت‌های تفضیلی و عالی آنها نیز در توضیح واژه متضاد آورده شود.

معیارهایی برای معرفی همنشین‌های واژگانی در فرهنگ

- (۱) هر کجا صفتی مدخل شود باید موصوف‌هایی را هم که با آن می‌توانند همنشین شوند در مثال‌ها ذکر کرد. یا این که آن صفت به صورت مُسندی و تنها به کار برده می‌شود و از طریق فعل ربطی، نهاد جمله را تعریف می‌کند.
- (۲) در زبان فارسی هر اسم، صفت، قید، یا حرف اضافه‌ای که مدخل قرار می‌گیرد، چنان که با یک فعل هم‌کرد بتواند به فعل مرکب تبدیل شود، باید آن فعل را که با آن همنشین می‌شود در مثال یا مثال‌های مدخل ذکر کرد و کلیه صورت‌های ترکیبی آن مدخل را بیان داشت، مثل خو + گرفتن، خواب + رفتن، در + گذشتن، بالا + آمدن (برای تب) و مانند آن.
- (۳) برخی از فعل‌ها در همنشینی خود به جای حروف اضافه، قید خاصی را ایجاب می‌کنند. باید این قیود با حروف سیاه در جلو یا بعد از آن فعل نشان داده شوند.
- (۴) بعضی فعل‌ها زمانی که با حروف اضافه یا قیدی همنشین می‌شوند، معنای جدیدی به خود می‌گیرند که در فرهنگ لغت باید بیان شود. این معنی ممکن است اغلب از نوع اصطلاحی باشد.
- (۵) همنشینی (Collocation) یا همایی (Co - Occurance). هرگاه برخی از واژه‌های زبان میل یا سازگاری پیدا کنند که با یکدیگر به طور مکرر ترکیب و به کار برده شوند گویی نوعی تعلق و ارتباط متقابل نسبت به هم پیدا می‌کنند و آن

وقت یک پدیدهٔ همنشینی به وجود می‌آید. مثل واژه‌های موجود در عبارات: هواشناسی، شن‌کش، هندوانهٔ قرمز، به شرط چاقو، قاشق و چنگال، ماه و ستاره، زن و زندگی. لازم است که همنشین‌های بسیار متداول هر واژه مدخل در پایان بلوک مدخل مربوط داده شود.

۶) چه کلمه‌ای با چه کلمه دیگر می‌تواند همنشین شود؟ ما می‌توانیم بگوییم «تب شدید»، ولی «تب قوی» به کار نمی‌بریم. «کنار دریا» متداول است و نه «کنار بحر»، می‌گوییم «فلان شخص خانه‌ای رهن کرد» ولی نمی‌گوییم خانه‌ای «رهن گرفت» یا «رهن ساخت»، دانش‌آموزان می‌گویند «امتحان دادیم» ولی نمی‌گویند «امتحان گرفتیم». این گونه همنشینی‌ها باید در فرهنگ لغت به دقت ارائه شوند تا معنی واژه‌ها در کاربردها متبلور و شفاف شود.

۷) در فرهنگ لغت باید انواع صفت‌هایی که می‌توانند با یک اسم همنشین شوند با خط مورب یا گزینشی به دنبال هم بیایند مثل سیب سرخ؛ درشت/آبدار/گلاب/شمرانی/لبنانی.

۸) اگر مدخل مورد نظر صفت باشد باید اسم‌هایی که می‌توانند به وسیله آن توصیف شوند یعنی با آن همنشین شوند در آخر مدخل طی مثال‌های لازم ذکر شوند، مثلاً برای صفت «تیز» می‌توان تیزرو/پرواز/بین/هوش. همچنین؛ کارد/مداد/لبه تیز و غیره را آورد.

۹) برای مدخل اسم لازم است متداول‌ترین فعل‌هایی که با آن همنشین می‌شود را در بخش همنشینی مدخل آورد. مثلاً برای اسم «وام» فعل‌هایی چون «تقاضای وام دادن»، «وام گرفتن»، «وام درخواست کردن»، «قسط وام دادن»، «فک وام کردن»، و غیره را مثال آورد.

۱۰) قیدی که برای یک صفت آورده می‌شود. باید بتوانیم به مدخل یک صفت نگاه کنیم و انواع قیده‌ای همنشین با آن را پیدا کرده و بخوانیم. مثلاً برای صفت «سرد»، چه قیودی به کار برده می‌شود؟ سرد یخبندان/کشنده/سوزان/یخی.

۱۱) برخی از فعل‌های لازم اگر با صفت همنشین شوند، حالت فعل ربطی

به خود می‌گیرند و معنای آنها دگرگون می‌شود و برعکس، برخی از فعل‌های ربطی که با قیده‌های خاصی همراه شوند مثل فعل لازم عمل می‌کنند، نوع اول مثل «حرف‌هایش مؤثر افتاد (یعنی شد)»، «از انجام کارها عاجز آمدیم (یعنی شدیم)»، نوع دوم (یعنی افعال ربطی که به صورت فعل لازم عمل می‌کنند)، مثل او به خانه شد (یعنی رفت)، او ساعتی دور پارک گشت (قدم می‌زد).

معیارهایی برای دادن ارجاع داخلی یا مقطعی

(۱) همیشه گونه‌های متناوب غیرفعال، نادر و غیرمتداول به گونه‌های فعال‌تر، فراوان‌تر، متداول‌تر و اصلی ارجاع داده می‌شوند. این کار را ارجاع داخلی یک کتاب یا ارجاع مقطعی خوانند. این راه‌برد موجب اجتناب از آوردن تعداد زیادی از موارد تکراری و توضیحات غیرلازم می‌شود. در این راستا، معمولاً گونه املائی درست‌تر، تلفظ مرجح‌تر و شکل دستوری متداول‌تر همیشه مرجع مدخل‌ها یا زیرمدخل‌هایی قرار می‌گیرند که شکل املائی مشکوک‌تر، تلفظ فرعی‌تر و صورت املائی خاص‌تر به آنها ارجاع داده می‌شود.

(۲) در بسیاری از موارد ترکیبات و مشتقات لغات به مدخل‌های اصلی‌شان ارجاع داخلی داده می‌شود که از توضیحات مکرر آنها خودداری شود. همچنین در مورد بسیاری از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها به واژه‌های اصلی آنها ارجاع داده می‌شوند.

(۳) ارجاع مقطعی (Cross-Reference) یا داخلی، کاربران را به اطلاعات دیگر و افزون‌تر در مکان‌های دیگر فرهنگ لغت رهنمون می‌کند و انواع و احاء ارجاعات در فرهنگ وجود دارد، حتی تصاویر و یادداشت‌ها (Notes) و صفحه‌های پیوست در پایان فرهنگ، نقشه‌ها و نمودارهای خاص ارجاع داده می‌شود.

(۴) معمولاً ارجاع به مدخل یا سرواژه دیگر با عبارت «نگ به» یا با علامت ← ... کاربران را به آدرس دیگر همان فرهنگ راهنمایی می‌کند تا در صورت نیاز اطلاعات بیشتری را در مورد واژه مورد نظر به دست آورد.

- (۵) بخصوص واژه‌های هم‌معنا (مترادف) به واژه‌های مترادف قبلی خود ارجاع داده می‌شوند تا توضیحات آنها نیز مورد استفاده قرار گیرد.
- (۶) ریشه‌شناسی (ایمولوژی) برخی از واژه‌ها به وسیله ارجاع داخلی به مدخل‌های دیگر که در پیش یا در دنبال آمده ارجاع داده می‌شوند.
- (۷) واژه‌ها (یا شکل‌ها و جدول‌ها) که کاربر را به آن ارجاع می‌دهند، با حروف درشت یا بخصوصی نوشته می‌شوند که نسبت به حروف معمولی، چشمگیر و شفاف باشد.

برخی از معیارهای متفرقه ناگفته

(۱) امروز رسم بر این است که در فرهنگ‌ها، اطلاعات و راهنمایی‌های افزون‌تری را که بسیار مورد نیاز کاربران است و نمی‌توان در زیر مدخل واژه خاصی آورد یا اطلاعاتی است که به روابط کلی واژه‌ها مربوط است و نه به یک واژه خاص، یا اطلاعاتی است فراواژگانی که باید در اختیار کاربران قرار گیرد، به گونه‌های مختلف در فرهنگ می‌آورند که یا در مقدمه فرهنگ یا در پیوست‌های پایانی فرهنگ عرضه می‌گردند یا در لابلای صفحه‌های اصلی فرهنگ به صورت اوراق رنگی یا جدول‌ها و تابلوهای زمینه گنجانده می‌شوند و به نحوی در معرض استفاده کاربر قرار داده می‌شوند.

توصیه می‌کنیم که این شیوه برای فرهنگ‌های فارسی به فارسی نیز به کار گرفته شود تا کاربران فرهنگ فارسی نیز از این نوع اطلاعات بدون بهره نمانند. برخی از این اطلاعات زمینه‌ای به صورت زیر هستند: «الگوهای برای نگارش نامه‌های رسمی، نامه‌های غیررسمی، نوشتن فکس یا نامه‌های نمابری، نامه‌های پست الکترونیکی e-mail و واژه‌های مخفف که در آن به کار برده می‌شوند به زبان فارسی. تقاضاهای گوناگون برای استخدام یا سفارش کتاب و غیره. نوشتن خلاصه شرح زندگی CV یا Resumé برای نیازهای مختلف آموزشی. پذیرش، استخدام و نظایر آن».

(۲) در پیوست فرهنگ‌ها، فهرست‌هایی از اطلاعات بسیار ضروری تهیه

می‌شود که فرهنگ‌های فارسی از این گونه مزایا عاری هستند. مثلاً نام استانها و چندین شهر از هر کدام به صورت فهرست الفبایی، فاصله شهرها، کوه‌ها، رودخانه‌ها و دریاچه‌های مهم ایران، تولیدات مهم کشاورزی، صنعتی، صادرات و پول‌های رایج کشورها و معادل آنها با ریال، بیرق‌های کشورهای مختلف و نظایر آن.

۳) فهرستی از نکات دستوری، انواع واژه‌سازی، ذکر افعال با قاعده و بی قاعده فارسی، مصدرهای عربی رایج در فارسی، انواع لهجه‌های فارسی و مکان‌های جغرافیایی آنها؛ انواع گویش‌های دیگر رایج در ایران و ذکر منطقه‌های جغرافیایی آنها؛ انواع نشانه‌های مختلف لهجه‌های فارسی با آمار جمعیتی گویش‌وران فارسی و زبان‌های محلی، نام‌های ایرانی دختر و پسر، صورت‌های نقطه‌گذاری و جمله‌بندی در زبان فارسی.

۴) در پیوست فرهنگ لغات می‌توان فهرستی از اوزان و مقادیر، مقیاس‌های اندازه‌گیری طول، حجم، مساحت، فهرست نام‌های جغرافیایی ایران، نام‌های باستانی و تاریخی ایران، نام کشورهایی که در آنها زبان فارسی رایج است و تعداد جمعیت سخن‌گویان آنها، اسم کشورهایی که فارسی در دانشگاه‌های آنها دارای کرسی است و تدریس می‌شود، فهرست ساعت‌های شرعی و ساعت در کشورهای مختلف و اختلافات زمانی، تغییر ساعت در طول سال در ایران و کشورهای دیگر به صورت (Time Saving) و غیره.

۵) هر ده سال یکبار می‌توان واژه‌های تازه‌ای که در زبان فارسی افزایش می‌یابد در چند صفحه ضمیمه به عنوان پیوست فرهنگ چاپ نمود یا در صورت امکان چاپ جدید با تجدید نظر تازه از فرهنگ انجام داد و لغات تازه را وارد فرهنگ کرد.

۶) کلیه توضیحاتی که در زیر مدخل‌ها برای شرح و بسط، تعریف، معانی و توصیف ریشه‌شناختی و ترکیب و اشتقاق مدخل‌ها می‌آید، باید به زبانی ساده و از تعداد محدودی واژه‌های پایه و آسان ساخته و شکل گرفته باشد تا کاربران در سطوح مختلف، چه خارجی و چه داخلی، آنها را به سهولت بفهمند و از

فرهنگ استفاده کنند. کلیه واژه‌هایی که برای شرح موارد مختلف مدخل‌های یک فرهنگ عمومی بزرگ به کار برده می‌شوند، نباید از ۲۰۰۰ واژه پایه تجاوز کنند. فهرست این واژه‌ها معمولاً در پیوست فرهنگ ارائه می‌شود تا کاربران چنانچه مشکل داشتند به آنها مراجعه کنند و چنانچه در شرح و تفسیر یک مدخل، واژه‌ای علاوه بر آن فهرست واژه‌های پایه آورده شود، در ذیل همان مدخل (با ذکر گُدی) آن را مشخص کنند.

فصل هفتم

منابع و کتابنامه

منابع

1. Akmajian, A.; et al. (1995). *Linguistics: An Introduction to language and communication*. (4th Ed.) PP. 213-248.
2. Baker, Mona. (1992). *In The Other words: A Coursebook on Translation*. London, New York: Routledge. (Ch. 3, PP 46-8).
3. Bolinger, D. (1975). *Aspects of Language*. (2nd Ed.). Chicago: Harcourt Brace, Inc. Ch.5.
4. *Cambridge International Dictionary of English*. (1995-96) Cambridge: Cambridge University Press.
5. Catford, J. C. (1961). *A Linguistic Theory of Translation*. Oxford: OUP.
6. Chastain, Kenneth. (1988). *Developing Second Language Skills*. (3rd Ed.). New York: Harcourt, Brace Jovanovich, Publisher.
7. Chomsky, Noam. (1957). *Syntactic Structure*. The Hague: Mouton and Co.
8. Collections and Monographs <[Http: // www.ex.ac.uk/dic7bib.htm](http://www.ex.ac.uk/dic7bib.htm)>.
9. *Collins Cobuild English Dictionary*. (New Ed. 1995). Birmingham: Harper Collins Publisher.
10. Conference Proceedings on Lexicography <[http: /// www. ex. ak. uk/ drc/dic7bib.htm](http://www.ex.ac.uk/drc/dic7bib.htm)>.

11. Encarta Encyclopedia. CD 1998.
12. Encyclopedia Americana CD.
13. Encyclopedia Britanica CD.
14. Evans, Bergen. (1964). *But What's a Dictionary for?* in Standness, T.B., Hackett, H. and Crosby, H.H.(1964). *Language, Form, and Idea*. New York: McGraw-Hill PP.174-183.
15. Eves, Sumner. (1963). *A Review of Webster's Thrid New International Dictionary*, in Irmshcer, W.F. and Hageman, E.R. (1963). *The Language of Ideas*. New York: The Bobbs Merrill.
16. Falk S. Julia. (1978). *Linguistics and Language*. New York: John Wiley & Sons.
17. Framkin, V. and Rodman, R. (1988). *An Introduction to Language* (4th Ed.) Chicago: Holt Rinehart and Winston, Inc. Ch.4.
18. Frank, Marcella. (1972). *Modern English II: Syntax*. Englewood Cliffs: Pretics-Hall, Inc.
19. Hartman, R.R.K. (Ed.) (1983). *Lexicography: Principles and Practice*. London: Academic Press.
20. Introduction. Surverys, Workbooks <<http://WWW.ex.ac.uk/drc/dic7bib.htm>><[dic7bib.htm](http://WWW.ex.ac.uk/drc/dic7bib.htm)>.
21. Johnson, K. and Johnson, H. (Ed.) (1999) *Encyclopedic Dictionary of Applied Linguistics*. Oxford: Blackwell.
22. Katamba, Francis. (1994). *English words*. New York: Routledge.
23. Larson, M. L. (1984). *Meaning Based Translation*. New York: American U. Press (Ch's 10, 12, 13, 14).
24. Longman Dictionary of English Language and Culture. (New Ed.) (1996). London: Longamn.
25. Lyons, John. (1990). *Language and Linguistics* (last Ed.) Cambridge: Cambridge University Press. (Ch.5).

26. Malmkjaer, Kirsten. (Ed.)(1991). *The Linguistics Encyclopedia*. London and New York: Routledge.
27. Richek, M. Ann. (1996). *The World of Words*. Boston: Houghton Mifflin Company.
28. Rosetta, M.T. (1994). *Compositional Ttranslation*. Boston: Kluwer Academic Publisher. (PP.119-132).
29. Series, Periodicals Bibliography of Lexicology <<http://www.ex.ac.uk/drc/dic7bib.htm>>.
30. Stageberg. Norman. (1971). *An Introductory English Grammar*. New York: Holt, Rinehart And Winston, Inc. (Ch. 8).
31. The Random House Dictionary of the Enlglish Language. (2nd Ed.) (1983). New York: Random House, Inc. (Unabridged).
32. Webster's New Twentieth Century Dictionary (2nd Ed.) (1975). Collins and World. (Unabridged).
33. Webster's New World Dictionary of the American Language. (2nd Colled Ed.) (1970). Englewood Cliffs: Prentice-Hall, Inc.
34. Yule, G. (1996). *The Study of Language*. (2nd Ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- ۳۵ - آدم، والرئ، ترجمه اکبر میرحسنى و حسين وثوقى، درآمدى بر واژه‌سازى انگليسى نوين، تهران، انتشارات آتیه، ۱۳۸۱.
- ۳۶ - ابوالقاسمى، محسن، تاريخ زبان فارسى، تهران، سازمان مطالعه و تدوين كتب درسى (سمت)، ۱۳۷۴.
- ۳۷ - اچسون، جين، زبان‌شناسى همگانى، ترجمه حسين وثوقى، ج اول، ويرايش جديد، تهران، علوى، ۱۳۷۶.
- ۳۸ - احمدزاده، فتح‌الله، فرهنگ كلمات عربى متداول در زبان فارسى، تهران، باقرالعلوم، ۱۳۶۳.
- ۳۹ - اصفهانى، پرويز، لغت‌نامه كتيبه، تهران، سازمان نشر كتيبه، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۶.
- ۴۰ - باطنى، محمدرضا، توصيف ساختمان دستورى زبان فارسى، تهران، اميركبير، ۱۳۴۸.

- ۴۱ - ثروت، منصور و رضا انزابی، فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، تهران، سخن، ۱۹۷۷.
- ۴۲ - حاجیان، عبدالله، واژه‌های متداول خارجی در فارسی، تهران، زبانسرا، ۱۳۷۳.
- ۴۳ - خانلری، پرویز ناتل، تاریخ زبان فارسی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۴۴ - دبیرسیاقی، محمد، فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ گونه‌ها، تهران، اسپرک، ۱۳۶۸.
- ۴۵ - دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم، دوره جدید، ۱۳۷۷.
- ۴۶ - سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، تهران، کتابفروشی اسلامی.
- ۴۷ - شاملو، احمد کتاب کوچه، ۵ ج، تهران، مازیار، ۱۳۶۱.
- ۴۸ - شمیم، علی‌اصغر، فرهنگ شمیم، تهران، مدبر، ۱۹۴۳، چ اول با ویرایش جدید، ۱۳۷۹.
- ۴۹ - شهیدی، ناهید و باقر ساروخانی، فرهنگ واژه‌های اروپایی در زبان فارسی، تهران، رهنما، ۱۳۷۶.
- ۵۰ - صادقی، علی‌اشرف، تکوین زبان فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد، ۱۳۵۷.
- ۵۱ - صبا، محسن، فرهنگ بیان، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۶.
- ۵۲ - صدری، غلامحسین و نسرتین و نسرتین، فرهنگ زبان فارسی امروز، تهران، نشر کلمه، ۱۳۶۹.
- ۵۳ - عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید تهران، چ ۱۵، ۱۳۵۷.
- ۵۴ - غفرانی، محمد و مرتضی آیت‌الله‌زاده، فرهنگ اصطلاحات روز، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۵۵ - فرشیدورد، خسرو، عربی در فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ ششم، ۱۳۷۳.
- ۵۶ - مشیری، مهشید، نخستین فرهنگ زبان فارسی الفبایی - قیاسی، تهران، سروش، ۱۳۷۱.
- ۵۷ - مصاحب، غلامحسین، دائرةالمعارف فارسی، ۲ ج، تهران، انتشارات فرانکلین، کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۵.
- ۵۸ - معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۶۰ و چ اول، ۱۳۴۲.
- ۵۹ - میرسلیم، سیدمصطفی، از واژه ییگانه تا واژه فارسی، تهران، انتشارات باز، ۱۳۷۷.
- ۶۰ - نوبهار، مهرانگیر، دستور کاربردی زبان فارسی، تهران، رهنما، ۱۳۷۲.
- ۶۱ - وثوقی، حسین، غنی‌سازی واژگان، تهران، رهنما، ۱۳۷۵.
- ۶۲ - _____، قوانین صوتی در زبان فارسی، ۱۳۷۱.
- ۶۳ - _____، مقالات زبان‌شناسی. تهران، رهنما.

کتابنامه برای مطالعه بیشتر

1. Anon. (1995) *International who's who in Translation and Terminology*. Nottingham: Praetorias.
2. Dolezal, F. T & McCreary, D. R. (1999) *Pedagogical Lexicography today*. A critical Bibliography of Learners' Dictionaries with special emphasis on Learners and Dictionary Users (*Lexicographica Series* 96) Tübingen, M. Niemeyer.
3. Hausmann F. J. et al. eds (1989, 1990, 1991) *Dictionaries, International Encyclopedia of Lexicography*. Berlin, New York: W. De Gruyter [Vol. I on *Lexicographic Theory*, Vol. II on Dictionary Types and History, Vol III on *Lexicographic Traditions and Interlingual Dictionaries*.
4. Loughridge, B. (1990) *Which Dictionary?* London: Library Association.
5. Bejoint, H. (1994) *Tradition and Innovation in Modern English Dictionaries*. (Oxford Studies in lexicography and lexicology). Oxford: OUP.
6. Benson, M. et al. (1986). *Lexicography Description of English*, (Studies in Language) 1900. Westport CT: Greenwood Press.
7. Zgusta, L. [with D. M. T. Cr. Farina] (1988) *Lexicography Today*. An Annotated Bibliography of the theory of Lexicography (*Lexicographica series Major* 18). Tübingen: M. Niemeyer.
8. Allen, R. E. (1996) "The year of the Dictionaries" in *English Today*. R, 2: 41-51.
9. Carr, M. (1997) "Internet dictionaries and lexicography" in *International Journal of Lexicography* 10: (3) 209-230.
10. Gates, E. (1997). "A survey of the teaching of lexicography: 1979-1995" *Dictionaries* 18: 66-93.

11. Green, J. (1996). *Chasing the Sun*. Dictionary-makers and Dictionaries they made. London: J. Cape.
12. Goetchalck, J. & L. Rolling (Eds.) (1982). *Lexicography in the Electronic Age*. Amesterdam: North-Holland Publishing.
13. Hartman, R. R. K. ed (1983) *Lexicography: Principles and Practice* (Applied Linguistics). London/New York: Academic Press.
14. Hartman, R. R. K. (1989) "Sociology of the dictionary user: Hypothesis and Empirical Studies" [art 12] in Hausmann, F.J. et al. *Dictionries* I: 102-111.
15. Hulbert, J. R. (1955/68). *Dictionaries British & American*. London: A. Deutch.
16. Landan, S. I. (1984/89) *Dictionaries. The Art and Craft of Lexicography*. New York: S. Scribner & Cambrideg: University .
17. Lipka, L. (1990). *An Outline of English lexiography*. Lexical structure, word semantics and word formation. Tagingen: M. Niemeyer.
18. Malkiel, Y. (1992). *Diachronic Studies*. in *Lexicography Affixation, Phonology*. Amesterdam: Benjamins Publishing Co.
19. Quemada, B. (1972). "Lexicology and Lexicography" in *Current trednds in linguistics* by Sebeok Vol. 9: 395-475.
20. Read, A. W. (1982/91). "Dictionary" in *Encyclopaedia Britanica*. 15th ed. Macropaedia Vol. 18: 277- 286.
21. Singh, R. A. (1982). *An Introduction to Lexicography* (CIIL Occasional Monography Series 26). Mysor: Central Intiute of indian Languages.
22. Sevensen, B. (1993). *Practical Lexicography. Principles and Methods of Dictionary Making* [translated From the sweedish by J. Sykes and K. schofield] Oxford: OUP.

23. Sinclair, J. et al. eds. (1996) *Corpus to corpus: A Study of Translation Equivalence* [thematic issue of IJL Vol. 9, No 3]
24. Swanepoel, P. H. (1989). *Study Guide Lexicography [For] Diploma in Translation*. Pretoria: U. of south Africa.
25. Stammerijohann, H. ed. (1996) *Lexicon Grammaticorum: Who's Who in the History of World Linguistics*. Tubinges: M. Miemeyer.
26. Zgusta, L, (1971) *Manual of Lexicography*. The Hague: Moutou [New Ed. in Preparation].
27. Exeter Publications: B. A. Kipfer Workbook on lexicography. 1984. M. Stark Dictionary workbooks 1990; R. Hartmann ed. Solving Language Problems. From General to Applied Linguistics 1996.

Procedeengs

28. Hartmann, R.R.K. ed. (1984) Exeter's 83 Proceedings (Lexicographical Servies Maior).
29. Herbst, T. & Popp, K. eds (1999). *The Perfect Learner's Dictionar?* (Lexicographic series Maijor 95). Tubingen: M. Niemeyer [conference Erlangen-Nurnbery 1997).
30. House Holder, F. W. and Saporta, S. eds (1962) *Problems in Lexicography*. Bloomington in: Indiana University Press. [Confernce Indiana University 1960).
31. Karadela, H. and Persson, G. eds. (1995) *New Trends in Semantics & Lexicography*. Umea: Swedish science Press (I.C. Kozinersz, 1993]
32. Zgusta, L. ed. (1980). *Theory and Method in Lexicography: Western & Non-western Perspectives*. Colombus SC: Hornbeam Press [DSNA/LSA Conference, Urbana, IL 1978].
33. Burchfield, R. ed. (1987). *Studies in Lexicography*. Oxford: Clarendon Press.

34. Frawley, W. ed. (1992-93) *Forum on the theory and practice of lexicography* [Thematic issue of Dictionaries 14]. Cleveland OH: DSNA.
35. Hartmann, R. R. K. (1996) "Lexicography as an applied linguistic discipline" in Hartmann, R. R. K. ed, *Solving Language Problems. from general to applied linguistics* (Exeter Linguistic Studies 20). Exeter; U. Press 230-244.
36. Hartmann, R. R. K. (forth coming). *Teaching and Researching Lexicography*. Harlow: Pearson-Longman.
37. Hayashi, T. (1978) *The Theory of English Lexicography*. (1530-1791) (Amsterdam Studies in the History of Language Sciences III: 18). Amsterdam: J. Benjamins.
38. Howarth, P. A. (1996). *Phraseology in English Academic Writing*. Some Implications for language Learning and Dictionary making (lexicographica. Series Maior 75). Tübingen: M. Niemeyer.
39. Ilson, R. F. ed. (1985). *Dictionaries, lexicography and language learning* (ELT Documents 120). Oxford: Pergamon Press.
40. Kachru, B. B. and Kahane, H. eds. (1995) *Cultures, Ideologies and the Dictionary studies in Honor of Ladislav Zgusta*. (Lexicographical series Maior 64). Tübingen: M. Niemeyer.
41. Partridge, E. (1963) *The Gentle Art of Lexicography as Pursued and Experienced by an Addict*. London: A. Deutsch.
42. Sinclair, J. et al. eds. (1996) *Corpus to corpus : A Study of Translation Equivalence* [Thematic issue of ILL Vol. 9. No.3].
43. Sledd, J. and Ebbitt, W. R. (1962). *Dictionaries and that dictionary*. A Casebook on the Aims of Lexicographers and the Targets of Reviewers. Chicago. IL: Scott-Foresman.
44. Tomaszczyk, J & B. Lewandowska. Tomaszczyk (eds.) (1990).

Meaning & Lexicography. Amsterdam: Benjamins Publishing co.

45. Wierzbicka, A. (1985). *Lexicography and Conceptual Analysis*. Ann Arbor: Karoma Publishers.

46. Zgusta, L. (ed.). (1980). *Theory & Method in Lexicography*. Cluj: Horbeam Press.

پرسش نامه ۲: (توزیع اطلاعات در فرهنگ)

میزان و نحوه ارائه انواع اطلاعات ویژه در فرهنگ لغات عمومی نام برده در زیر:

عنوان و مشخصات فرهنگ ☐ فارسی به فارسی
☐ انگلیسی به انگلیسی

تعداد	انواع ویژگی های اطلاعاتی	شرح و تفصیل کلی و دقیق
۱	مدخل (اندازه حروف و تعداد) entry, type of fonts	
۲	تقسیم هجا / هجابندی syllabification	
۳	تلفظ (نظام آوایی) pronunciation	
۴	نشانه تکیه و محل آن stress sign / location	
۵	کلید تلفظ (در پانویس) pronunciation key	
۶	قسم کلام مدخل part of speech	
۷	ویژگی های دستوری خاص grammatical features	
۸	معنای مدخل definition(s) of entry	
۹	معنای تحلیلی analytical meaning	
۱۰	معنای کلی یا قیاسی analogical meaning	
۱۱	معنا از نوع قدیمی به معاصر old meaning to present types	
۱۲	از معنای متداول تر به قدیمی prevalent meaning to old ones	
۱۳	امثال یا کاربرد معنای لغت در جمله use of word in statements	
۱۴	شاهد یا نقل قول از کاربرد معنا quotations of word	
۱۵	صورت های ترکیبی واژه با ذکر مثال compounding of the word	

تعداد	انواع ویژگی های اطلاعاتی	شرح و تفصیل کلی و دقیق
۱۶	کاربرد مدخل در اصطلاح و ضرب المثل Idiomatic & proverbial use of word	
۱۷	انواع تلفظ های دیگر لهجه ای other pronunciations	
۱۸	انواع دیگر صورت املائی other spelling types	
۱۹	انواع صرف با تغییر تلفظ inflectional change of pronunciation	
۲۰	انواع اشتقاق با تغییر تلفظ derivation & pronunciation	
۲۱	انواع اشتقاق با تغییر دیکته derivation (and spelling)	
۲۲	انواع ارجاعات داخلی cross references	
۲۳	انواع معنای تخصصی kinds of technical meanings	
۲۴	نظام طبقه بندی حرفی - عددی alphanumeric classification	
۲۵	مترادف ها synonyms	
۲۶	متضادها antonyms	
۲۷	قشر یا سطح کاربرد / سبک level of use / style	
۲۸	رسمی / غیررسمی formal / informal	
۲۹	محاوره ای / نوشتاری colloquial / written	
۳۰	ارائه لغات عامیانه slang words	
۳۱	ریشه شناسی لغت etymology	
۳۲	میزان ارائه اصطلاحات idioms & proverbs	
۳۳	استعاره تشبیه، مجاز، کنایه metaphor, simile	

تعداد	انواع ویژگی های اطلاعاتی	شرح و تفصیل کلی و دقیق
۳۴	علام اختصاری abbreviations	
۳۵	توضیح حروف الفباء و اعداد alpabets and numbers	
۳۶	ارائه و توضیح پیشوندها prefixes (introduction)	
۳۷	معرفی پسوندها suffixes (introduction)	
۳۸	معرفی واژه های فرضی (خارجی) loan words	
۳۹	صورت های صرفی واژه های فرضی forms of laon words	
۴۰	لیست اوزان و مقادیر و غیره measurements	
۴۱	اسامی مکان و اعیاد مهم umes of places xtimes	
۴۲	اسامی اعلام و شخصیت های مهم ames of chractors	
۴۳	ارائه کلمات متفاوت با معانی مشترک words of common meaning	
۴۴	شکل های بی قاعده کلمات محترایا اصلی irregular forms	
۴۵	کاربرد تصاویر و نمودارها pictures and graphics	
۴۶	ارائه افعال مرکب compound verbs	
۴۷	ارائه افعال عبارتی phrasal verbs	
۴۸	ارائه حروف ربط مرکب phrasal conjunctions	
۴۹	کاربرد غیررسمی لغات informal use of words	
۵۰	نکات اطلاعی دیگر که ذکر نشده است other points	

Morphology And Lexicography
Of
The persian Language

Dr.Hossein Vossoughi



Center for Rethinking of Islam and Iran
ISBN:964-8418-02-0

شابک: ۹۶۴-۸۴۱۸-۰۲-۰